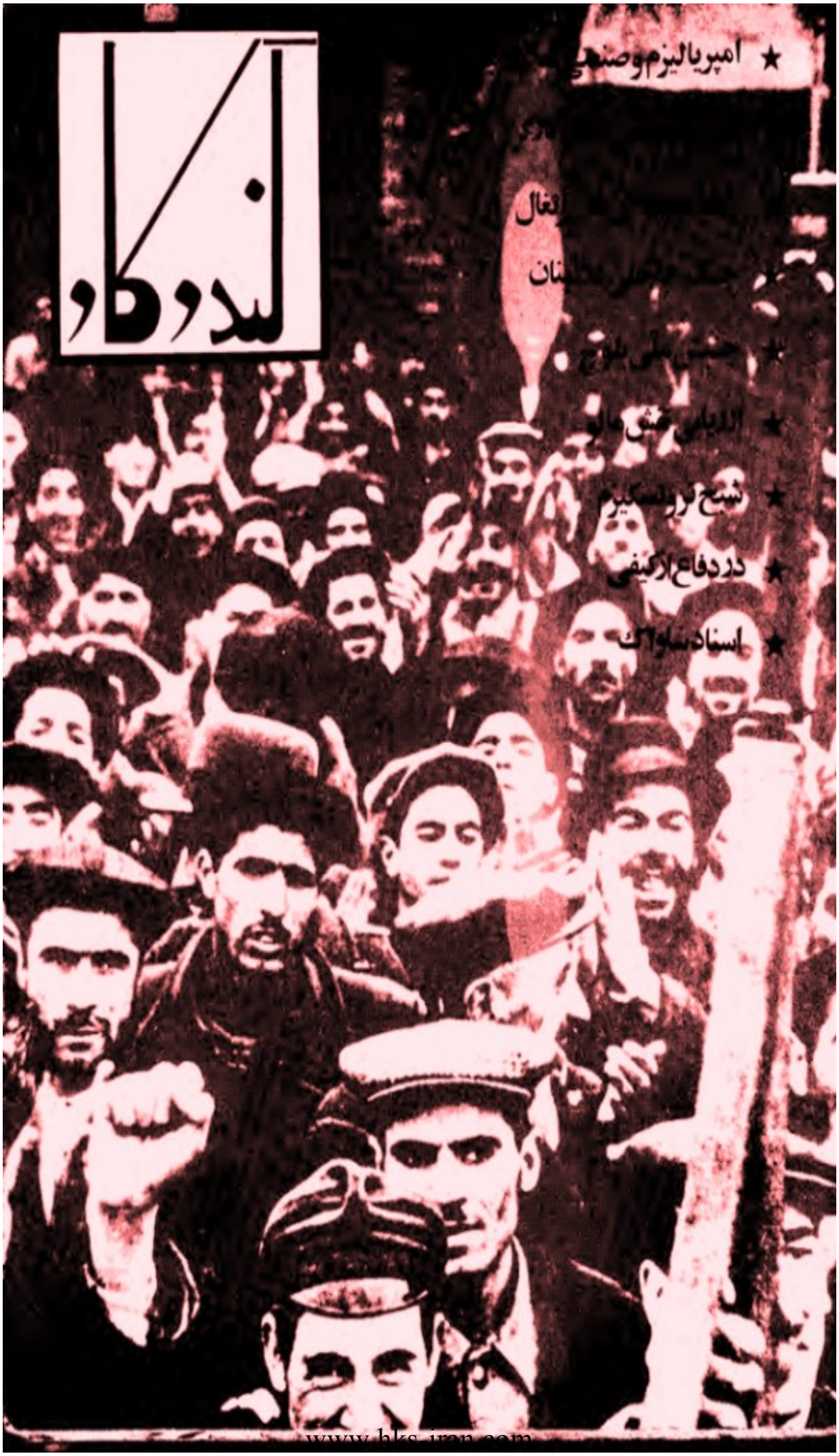

www.hks-iran.com

فهرست

ص-ر	یادداشت هائی درباره‌ٔ صنعتی شدن ایران	۳
	۱- طرح مسأله صنعتی شدن ایران	۳
	۲- امپریالیزم و تحولات اخیر ایران	۷
	۳- اقتصاد جهانی	۱۸
خ-م	نقش انقلابی طبقه کارگر	۳٤
	۱- نتایج یك انحراف	۳٤
	۲- مفهوم تضاد و ظهور اپورتونیزم جدید درجنبش ما	۳٦
	۳- نقش طبقه کارگر در انقلاب	٤۲
	٤- برخی ویژگیهای جنبش کارگری	٤٥
م-شایق	شبح تروتسکیزم	٥۰
	۱- احسان طبری، "تئوریسین" "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" مقدمه های لنین وکروپسکایا را با "یادآوری" خود "تکمیل" می کند.	٥۱
	۲- میم-دال: "روشنفکر" نازك دل و "مارکسیست مستقل" رنجیده خاطر	٥٦
	۳- مبارزهٔ استالینیزم و تروتسکیزم یا "دعوای دسته بندیهای تروتسکی در مقابل دسته - بندیهای استالین"؟	٥۷
	٤- تروتسکیزم چیست؟	٦۸
ل - تروتسکی استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد		۷۰
پ-د	مبارزهٔ طبقاتی در پرتقال	۷۳
	طل کودتای نظامی ۲۵ آوریل	۷٥
	سرمایه داری پرتقال پس از کودتا	۷۹
ا - ماندل	ارزیابی نقش مائو	۸۳
	جنگ داخلی در لبنان	۸٤
	مقدمه	۸٤
	مصاحبه با یکی از مبارزین عرب	۸٥
	جنبش ملی بلوچ	۹۰
ن-پیمان	مقدمه مترجم	۹۰
	مصاحبه با یکی از رهبران جبهه آزادی بخش مردم بلوچ	۹۲
ا-ح	اشغال مرکز ساواك در ژنو و افشای فعالیتهای ساواك در اروپا	۹٦
کند وکاو	در دفاع از "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران"	۹۹

کـــند وکـــاو
شماره ٤
پائیز ۱۳٥٥
۱۹۷٦

حساب بانکی
OLIVIER PAVILLON
COMPTE COURANT No.
774 731.4
Credit Foncier Vaudois
Place Chauderon 8
Lausanne Suisse

نشانی کند وکاو
KANDOKAV
3 Salisbury Court
London N3
Britain

KANDOKAV no. 4
November 1976

www.hks-iran.com

یادداشتهائی دربارهٔ صنعتی شدن ایران

۱ طرح مسالهٔ صنعتی شدن ایران

" اگر درست است که محمد رضا شاه از کشور ایران کشور سعادتی ساخته است • اگر درست است که ایران را از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی مبدل گردانیده است و همچنان در راه صنعتی کردن به پیش می رود در آنصورت باید از رژیم او پشتیبانی کرد ، باید بزیر پرچم او رفت• "
(دوسال توفان - نشریهٔ شماره ۹ "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" — ص ۹)

رسم بر اینست که عبارات نقل قول شده در سرآغاز مقالات بایستی به نحوی (مثلاً، فشرده) حاوی مطالبی باشد که قرار است در خود مقاله بتفصیل ادا شود • لازم بتذکر است که اینجا هدف از نقل این عبارت "توفانی" نه تأیید آنست و نه استفادهٔ تزئینی از آن • هدف حتی جلب توجه خواننده به محتوی زمخت و مبتذل آن و تشویق به تمسخر هم نیست • غرض از درج آن اینست که پیش از هرگونه بحث دیگری ، از همان آغاز مشکلی اساسی را که مدت هاست از برخورد صحیح با مسألهٔ صنعتی شدن ایران جلوگیری کرده گوشزد کنیم• شیوهٔ برخورد نادرستی که کم وبیش با اشکال مشابه (معمولاً قدری موشکافانه تر از توفان و نه باین زمختی) بین بخش عمده ای از گروه های "مارکسیستی" مشترک است موجب شده که فراسوی یک سری کلی بافی های دست دوم و مشاهدات سطحی و غالباً ضد ونقیض کوچکترین تلاشی در راه بررسی علمی روند های بنیادی در تحولات دورهٔ اخیر جامعهٔ ایران ، که جریان رشد صنایع تولیدی در مرکز آن جای دارد ، صورت نگیرد • در اهمیت این کار نمی توان گزاف گفت • واضح است که تدوین برنامهٔ انقلابی و وحدت مارکسیزم در ایران بر اساس این برنامه و در نتیجه ایجاد نطفهٔ اولیهٔ حزب انقلابی طبقه کارگر بدون یک چنین بررسی و درک حداقل خطوط کلی تغییرات دوران اخیر غیر ممکن خواهد بود • تحلیل طبقاتی جامعهٔ ایران و ترسیم دورنمای مبارزهٔ طبقاتی چگونه می تواند بتنهائی و جدا از درک مرحلهٔ کنونی از رشد نیروهای مولده و ساختار اساسی تولید اجتماعی در ایران انجام بپذیرد ؟ کشف مارکس در این نبود که به وجود طبقات و مبارزهٔ طبقاتی پی برد بلکه در اینکه رابطهٔ بین موقعیت مشخص طبقات و مبارزات طبقاتی را با مراحل تاریخی اکتشاف نیروهای مولده روشن ساخت • بدون تعیین مرحلهٔ مشخص کنونی رشد تولید در ایران دسترسی به درک صحیحی از دینامیزم مبارزهٔ طبقاتی در ایران نامیسر است • اما اینکار دقیقاً کاریست که اکثریت عظیم گرایش هائی که طیف وسیع اپوزیسیون سیاسی "مارکسیستی" ایرانی را تشکیل می دهند انجام داده اند • * حزب تشکیل داده اند ، طرح اولیه و تکمیلی برنامه ارائه کرده اند ، محتوی انقلاب ایران را روشن ساخته اند ، انقلاب را مرحله بندی کرده اند ، تکالیف هر مرحله را با تمام جزئیاتش تعیین کرده اند ، طبقات انقلابی و ضد انقلابی را دقیقاً مرزبندی کرده اند . . . و قس علیهذه • و این همه ، بدون اینکه کوچکترین زحمتی در تجزیه و تحلیل واقعیت عینی تولید اجتماعی در ایران بخود داده باشند • هنوز که هنوز است حتی یک جزوهٔ کوچک هم از طرف هیچ کدام دربارهٔ تحولات اقتصادی اخیر (در تمام جوانب آن) و تأثیر و عواقب آن بر دورنمای انقلابی منتشر نشده است• درنتیجه ، حتی اگر از موانع ایدئولوژیک و تاریخی (استالینیزم و ناسیونالیزم) که پیوسته سد راه تدوین استراتژی انقلابی در ایران بوده و هست نیز چشم پوشی کنیم ، اصولاً کلیهٔ برنامه های سیاسی پیشنهادی گوناگون از آنجا که مترادف با درک زیر بنای اقتصادی جامعهٔ کنونی ایران تهیه نشده ، در تحلیل نهائی همگی دست کم مبتلا به انحرافات ذهنی گرائی اند • تفاوت ها صرفاً بازتاب درجات مختلف افراط در این انحراف است •

سبب اصلی این ذهنی گرائی سهل انگاری سنتی گرایش های اپوزیسیون نیست • اضافه بر آماتوریزم مرسوم میان " روشنفکران انقلابی" دورافتاده از طبقه ، درمورد این مسالهٔ بخصوص — صنعتی شدن ایران — علت سهل انگاری بیماری دیگری است : نوعی خشک مغزی ایدئولوژیک که قوای واقع بینی را خلیل می کند و بصورت انحراف ذهنی - گری ظاهر می شود • کسانیکه مبتلا باین بیماریند در تماس با واقعیات آغازگاهشان بجای خود واقعیت پیش-تصورهای ذهنی آن است • "بینش" بجای آنکه وسیلهٔ درک واقعیت باشد جانشین آن می شود • برای این افراد نقطه شروع واقعیت امپریک پروسهٔ صنعتی شدن نیست بلکه تصورات جامد و ایده آل از مقولهٔ تجریدی "صنعتی شدن" مطابق با مجموعهٔ عقیدتی مطلوبشان هم شروع است وهم انتها • حال اگر واقعیات در قالب تعریف نگنجد ، یا واقعیات انکار می شود و یا اساساً ضرورت مشاهدهٔ آن • راه حل سوم که بدوراندا ختن خود ایدئولوژی باشد بندرت انتخاب می شود چون غالباً ذهنی که دچار مرض خشک-مغزی شده ایدئولوژی برایش ذاتاً لا یتغیر است • البته این انتخابات بدون رنج هم نیست و فقط پس از مقادیر زیادی زد وخورد درونی و جا - بجا شدن مغز است که ذهن یکی از سه راه را بخود می قبولاند • بهمین علت ذهن بیمار پس از مدتی تمرین و تجربه قبل از اینکه وارد این جریانات دردآور شود بدون اختیار بغض می کند و کنار می کشد • نمایان شدن این عارضه در اپوزیسیون بصورت ترس و واهمهٔ غریبی است که اغلب گروهک ها را گریبانگیر شده و بمحض اینکه به نحوی با مسالهٔ صنعتی شدن ایران روبرو می شوند و تصور می کنند شاید ناچار به تأیید انجام پذیرفتن آن و یا حتی تشخیص نکاتی که امکان صنعتی شدن آتی را نشان می دهد بشوند ، دست و پای خودشان را گم می کنند و مساله را دور می زنند • درمواردی که هول زدگی شدت داشته باشد حتی دچار هذیان گوئی نوع "توفانی" می گردند • توفان البته دلیرتر از آنست که وحشتش را بروز دهد • مثل آن آدمکی که در کوچهٔ تاریکی با پیکره ای مهیب رودررو می شود و برای مخفی نگهداشتن وحشتش از خود و همراهان شروع به سوت زدن می کند ، توفان هم به طرفدارانش که شاید پس از چندین سال توفان زدگی با باز شدن چند کارخانه بوحشت افتاده اند که نکند شاه ضدامپریالیست شده باشد و آنها از قافله عقب بمانند و در این "سعادت" شریک نشوند ، دلگرمی می دهد که جای نگرانی نیست ، ذره بین مائوتسه دون-اندیشه ، ساخت کارخانه قاسمی ، نشان می دهد که آب از آب تکان نخورده ، کارخانه دیدی ندیدی ! البته خود ش هم به لرزه افتاده و می داند که احتمالاً باورش نخواهند کرد ، ازاینرو آخرین حربه را هم رو می کند ، با کمال بشاشت پرچمش را برافراشته می کند و لوطی منشانه برطبق اخلاص می نهد: صنعتی شدن چیزی است که فقط زیر پرچم ما (توفان) انجام خواهد گرفت و اگر محمد رضا شاه در اینکار توفیق یافته پس پرچم ما را باو بدهید • همراهان اینجاست که بجوش می آیند • جواب لوطی منشی با لوطی منشی است : خیر ! اختیار دارید ! قابل ندارد ! صنعتی شدن کجا و پرچم مائوتسه دون اندیشه کجا ! اصلاً کدام نالوطی ادعا کرده ایران صنعتی شده است ! ؟ پس از این "انطباق مارکسیزم-لنینیزم و مائوتسه دون اندیشه بر شرایط خاص ایران" ، توفان و همراهان دست بدست یکدیگر براه خود ادامه می دهند : " سرنگون باد فئودالیزم ، به پیش بسوی وحدت با بورژوازی برای صنعتی کردن ایران " ! البته برخی از همراهان ساده لوح شاید حرف توفان را جدی بگیرند و بجای تکذیب صنعتی شدن تغییر پرچم را انتخاب کنند • خوشبختانه تعداد اینها کم خواهد بود چون گفتارهای "توفانی" چندان گیوش

* از غیر مارکسیست ها بگذریم !

www.hks-iran.com

شنواند ارد • * نتیجه بهرحال اینست که بررسی جریان صنعتی شدن ماست مالی می‌شود • ده سال فعالیت (انتشاراتی) "توفانی" در راه "احیای حزب طبقهٔ کارگر" را هم که بررسی کنید ، بیش از یکی دو گفتار مشابه دربارهٔ تحولات اقتصادی اخیر و نتایج توسعهٔ صنعتی که حداقل اقل از نقطه نظر تعیین موقعیت طبقهٔ کارگر حائز اهمیت است، چیز دیگری نخواهید یافت •

عواقب صنعتی شدن

اما چرا توفان از طرح مساله صنعتی شدن ایران وحشت می‌کند • سدهای ایدئولوژیکی که قوای مشاهدهٔ شرایط عینی را برای توفان مستور ساخته و هربار که با این مساله روبرو می‌شود موجب بغض کردنش می‌گردد چیست ؟ از گفتار نقل شده در سرآغاز مقاله ، دو حکم مهم می‌توان نتیجه گرفت که معرف این سدهاست و نزد توفان همواره امر سادهٔ بررسی صنعتی شدن ایران را تبدیل به جریانی دردناک و پر از ترس کرده است : (۱) - تبدیل ایران از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی موجب سعادتمندی کشور خواهد شد • (۲) - علت اساسی مبارزه با رژیم محمد رضا شاه اینست که از صنعتی کردن ایران جلوگیری می‌کند • بدین ترتیب واضح است که چرا توفان بمحض اینکه با لزوم تأیید صنعتی شدن ایران روبرو شود زبانش بند می‌آید : تمام دلیل وجودش تکذیب آنست • اما احکام فوق تا چه اندازه صحت دارند و چرا توفان باید بآنها اعتقاد داشته باشد ؟ برای روشن شدن این مطلب باید قدری دقیقتر این احکام را بررسی کنیم • ×

اولاً ، در رابطه با حکم اول ، واضح است که منظور توفان از "کشور سعادتمند" فقط می‌تواند "جامعهٔ افراد سعادتمند" باشد ، که قاعدتاً ، بنا به تعریف کنونی توفان از "خلق" ، حداقل شامل "کارگران دهقانان ، خرده بورژوازی شهری ، روشنفکران انقلابی ، بورژوازی ملی و دیگر عناصر مترقی (!؟)" می‌شود • † ثانیاً ، حتی توفان هم قبول خواهد کرد که تقابل "کشور کشاورزی" با "کشور صنعتی" نادرست است • کشاورزی داریم تا کشاورزی • می‌توان شرایطی را درنظر گرفت که بخش عمدهٔ نیروهای مولده در جامعه‌ای در تولید کشاورزی بکار گرفته شود ولی کشور صنعتی باشد (بعنوان نمونه ، استرالیا و دانمارک . . .) • بنابراین درواقع حکم اول اینست که : صنعتی شدن باعث سعادت "خلق" می‌شود • اما "سعادت" دیگر چه صبغه ایست؟ در قاموس مارکسیزم این مقوله که متعلق به اخلاقیات متافیزیکی و شایستهٔ خرده بورژوازیست از کدام سوراخ نفوذ پیدا کرده — بویژه بمنزلهٔ کیفیتی برای جامعه ، آنهم برای تمام افراد جامعه ؟ بازتاب های طبقاتی این کیفیت چیست ؟ در جامعهٔ طبقاتی چنین کیفیت فراگیرنده‌ای چگونه می‌تواند بین همهٔ طبقات مشترک باشد ؟ ملاک های مادی برای اندازه گیری این کیفیت کدامند ؟ توفان به هیچیک از این سؤالات پاسخ نمی‌دهد • ازاینرو ناچاریم امکانات مختلف را بررسی کنیم •

قاعدتاً ، اگر قبول کنیم توفان ماتریالیست است (حداقل چنین ادعا می‌کند !) ، "سعادتمندی" باید ارتباط مستقیم با نیازهای افراد داشته باشد • شاید نظر توفان اینست که چنانچه افراد قادر به رفع نیازهایشان باشند آن جامعه "سعادتمند" است و ازآنجا که صنعتی شدن این امکان را فراهم می‌سازد بنابراین موجب "سعادتمندی" می‌شود • اما یک چنین چیزی فقط در جامعهٔ کمونیستی میسر خواهد بود • فقط پس از سرنگونی مالیکت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن استثمار طبقاتی است که می‌توان شرایط ایجاد یک چنین جامعه‌ای را فراهم ساخت : جامعه‌ای که در آن هر فرد باندازهٔ امکانش کار می‌کند و باندازهٔ نیازش از محصول کار اجتماعی بهره مند می‌شود • چنانچه منظور توفان این باشد با چه کسی مشاجره می‌کند ؟ کدام دیوانه‌ای ادعا کرده که ایران کشوری کمونیستی شده یا درحال گذار به کمونیسم است؟ حتی "آریامهر" بلند پرواز هم هنوز اینقدر مجنون نشده که چنین ادعائی بکند • پس واضح است که از دیدگاه توفان "سعادتمندی" جامعه تحت شرایط تسلط سرمایه داری نیز قابل تحقق است • دراینصورت مفهوم "سعادتمندی" نمی‌تواند رفع نیازهای افراد باشد ، چون در جامعه‌ای که استثمار طبقاتی وجود دارد رفع نیاز همگان غیرممکن است • اساساً در وجه تولید سرمایه‌داری انگیزهٔ حرکت کسب سود است و نه رفع نیازهای افراد • خلاف این را فقط کسانی باور دارند که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوائی تحمیق شده اند • فرض می‌کنیم که توفان چنین نشده است (البته شواهد بیشماری نشان می‌دهد که فرض فوق دست کم قابل بحث است ولی بهرحال فرض کنیم) • در این حالت هم احکام توفان نتایج وخیمی دارند • تنها مضمونی که "سعادتمندی" در جامعهٔ سرمایه داری می‌تواند حاوی باشد اینست که در اثر صنعتی شدن نیروهای مولده رشد می‌کنند و در نتیجه علیرغم استثمار طبقاتی و تمام تضادهای درونی یک چنین جامعه‌ای ، در شرایط تجدید تولید زندگی مادی افراد جامعه (منجمله تولید کنندگان: طبقه کارگر) ، درمقایسه با دورهٔ قبل از صنعتی شدن ، بهبود محسوسی حاصل می‌شود • بعبارت ساده تر ، سطح درآمدها (مقدار کالاهای مصرف شده) بالا می‌رود ، شرایط کار بهتر می‌شود ، بیمهٔ اجتماعی بوجود می‌آید . . . و غیره • مشاهدهٔ اوضاع کنونی کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی سرمایه داری این فرض را تأیید می‌کند • البته در این رابطه هم هنوز بحث فراوان است • بهبود محسوس شرایط فوق نتیجهٔ مستقیم و خودکار صنعتی شدن نبوده بلکه در اثر سال ها مبارزهٔ طبقهٔ کارگر حاصل شده است • پس از انقلاب صنعتی در انگلستان میزان متوسط دست مزدها حتی کاهش یافت • وضع فلاکت بار طبقهٔ کارگر انگلستان در اثر استثمار شدید سرمایه داری صنعتی ، حتی صد سال پس از انقلاب صنعتی ، بر هر کسی که کوچکترین آشنائی با تاریخ این دوره داشته باشد ، معلوم است • توفان بر اساس کدام تجربهٔ تاریخی چنین نتیجه گرفته است که سرمایه داری صنعتی بطرزی خودکار باعث بهبود وضع تودهٔ زحمتکش می‌شود ؟ اصولاً به چه دلیل "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" که بقول خودش "هرگز به مغلطه و بی مبالاتی تئوریک تن نداده" (طرح برنامه . . . . ص ۱) لغت "سعادتمند" را برای مشخص کردن این جوامع انتخاب کرده است ؟ از هردو بگذریم ، بهرحال در اثر صنعتی شدن و رشد بارآوری کار ، اولاً ، فضای مانور اقتصادی طبقهٔ حاکمه بیشتر می‌شود و درنتیجه در مقابل مبارزات توده‌ای قادر به اعطای برخی امتیازات اقتصادی-اجتماعی بیشتری بدون از دست دادن موقعیتش می‌گردد ، ثانیاً ، با کاهش ارزش کالاها ، کالاهای بیشتری در دسترس طبقهٔ کارگر قرار می‌گیرد • بنابراین میتوان فرض کرد که من غیر مستقیم صنعتی شدن "باعث" بهبود وضع توده های زحمتکش می‌شود •

این تنها معنائی است که احکام توفان می‌تواند داشته باشد و این "معنی" هم بی معناست • زیرا اگر منظور توفان اینست پس چرا نمی‌گفت که ایران صنعتی ما به سخن توفان "کشوری سعادتمند" شده است ؟ هر ناظری اذعان دارد که در ایران در مقایسه با مثلاً بیست سال پیش، وضع اقتصادی مردم — منجمله وضع طبقهٔ کارگر (درآمدها و غیره) — بهتر شده است • بنابراین تنها مخالفتی که توفان با اطلاق این لقب می‌تواند ارائه کند باید این باشد که کمیت تغییرات

---

(۲) * جواب به این مساله که آیا کسانی که تا بحال راه تعویض پرچم مائوتسه دون اندیشه را با پرچم "آریامهر" انتخاب کرده اند بخاطر توصیه های این چنانی توفان بوده یا ستاره سرخ قطب نمائی کرده است، فعلاً از امکانات ما خارج است • در ضمن ، پدیدهٔ غریب یکرنگ شدن ایندو پرچم، حداقل در برخی نقاط (مثلاً در خلیج)، و اینکه این امر چه مناسبتی با انتخاب افراد کذائی دارد نیز از حوصلهٔ مقالهٔ فعلی خارج است •

(۳) × باز تأکید شود ، همانطور که قبلاً اشاره کردیم علت انتخاب این سرآغاز از "گنجینهٔ" توفان این نیست که میان نوشتجات دیگران نمونه‌های مشابه پیدا نخواهد شد • بخاطر مهارت خاص توفان در زمخت‌گوئی ، در این گفتار مشکلاتی که سد راه بررسی صنعتی شدن ایران بوده است صرفاً برجسته ترند و نشان دادن آن ساده تر • بسادگی می‌توان به شیوه های برخورد مشابهی در بسیاری نشریات دیگر نیز اشاره کرد • در اغلب موارد ، ریشهٔ این شیوهٔ برخورد ، کم و بیش نوعی از همین دو حکم "توفانی" است و درنتیجه هدف از بررسی نظریهٔ توفان فقط پلمیک با توفان نیست بلکه این پلمیک صرفاً وسیله ایست برای طرح کلی تر مساله •

(۴) † طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب طبقهٔ کارگر ایران — نشریهٔ شماره ۳۳ توفان — ص ۲۵

مذکور هنوز باندازهٔ لازم نرسیده است • در اینکه این تغییرات ناچیزند تردیدی نیست • اما توفان با "هر ناظری" تفاوت دارد و اصولاً هرگونه تغییری را منکر است • بنظر توفان " اکثریت عظیم توده های مردم گرسنه و برهنه و آواره اند . . . طبقهٔ کارگر ایران در آتش فقر، بیخانمانی و بیکاری می سوزد . . . روستای ایران تجسم فقر و سیه روزی است . . . روشنفکران . . . با حقوق ناچیزی که دریافت می دارند زندگی مشقت-باری را میگذرانند • " حتی طبقات دارا هم ازاین بدبختی همگانی مصون نیستند : " صاحبان موسسات صنعتی و تجارتی خصوصی ازسلطهٔ امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی رنج می برند • " (طرح برنامه . . . ص ۱۷-۱۵) این مشاهدات پر شور یقیناً حاکی از روحیهٔ حق طلبانهٔ توفان است اما فقط یك سؤال مطرح می شود : آیا می توانید فکر کنید پس توفان اوضاع ۵۰ سال پیش را با چه عباراتی تشریح می کرد ! ؟ حتی تصورش به ستون فقرات رعشه می اندازد ! متأسفانه این دلسوزی توفان برای " خلق" نتیجهٔ معکوس خواهد داد • بالاخره روزی خواهد رسید که بازتاب فشار واقعیات حتی از عینك توفان هم بگذرد • در چنین حالتی همیشه خطر تزلزل توفان زدگان شدید خواهد بود • ناگهان متوجه تغییراتی می شوند که سال ها انکار کرده اند • در نتیجه ازیك طرف درك این تغییرات برایشان کوشش بیش از آنچه واقعاً باید داشته باشد بدنبال خواهد داشت و ازطرف دیگر از آنجا که قبلاً در سطح ایدئولوژی امکانش را رد کرده بودند ، مخ تکان می خورد ، چشم لوچ می شود و سراسیمه وار فریاد می زنند که جامعه بسوی "سعادتمندی" می رود • تصور کنید روزی را که دستمزدها در ایران مثلاً به سطحی مشابه یکی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته امروزه برسد • برای توفان چنین چیزی بمنزلهٔ معجزه خواهد بود • برای بسیاری این یك پدیدهٔ شناخته شده و قابل تشریح است که چرا امروزه نه تنها "صاحبان موسسات صنعتی و تجارتی خصوصی" رنج نمی برند بلکه با دریافت سود های ۳۰ درصد ببالا و دزدی های متفرقه در مشارکت با امپریالیزم خیلی هم خوشبخت هستند و اگر هم رنجی در کار باشد با اقامت چند-ماهه ای در سواحل مدیترانه پس از خرید اری اجناس لوکس از آکسفورد استریت لندن فراموشش می کنند • اما قبول همین فاکت "عادی" شاید چند توفانی پیگیر را بزیر پرچم محمد رضا شاه بکشاند • اگر توفان بداند که "حقوق ناچیز روشنفکران" ایرانی از ارقام مشابه در انگلستان هم بیشتر است چکار خواهد کرد ؟ بهرحال ، توفان باید روشن کند که دقیقاً مقدار مطلوب تغییرات در وضع اقتصادی طبقات و اقشار مختلف برای تبدیل ایران به جامعه ای "سعادتمند" چیست ؟ سطح تغییر به کدامیك از کشورهای سرمایه داری پیشرفته باید برسد ؟ لطفاً این مسأله را روشن کنید تا هم رژیم، هم خود توفان و هم مابقی اپوزیسیون با آمادگی قبلی بتوانند مراسم لازم برای تعویض پرچم توفان با پرچم محمد رضا شاه را تهیه ببینند ! در ضمن این امکان را به اپوزیسیون خواهد داد که حداقل برخی از همراهان توفان را قبل از اینکه دیر شود براه صحیح هدایت کنند •

فرض کنیم ایران امروزه به همان اندازه صنعتی شده است که پیشرفته ترین کشورهای صنعتی سرمایه داری (فعلاً کاری به مفهوم صنعتی شدن نداریم)• یا حداقل فرض کنیم که "پیش بینی" رژیم مبنی بر اینکه تا ۲۵ سال دیگر جامعهٔ ایران از همه لحاظ به "پیش-رفتگی" پیشرفته ترین کشورهای امروزه خواهد رسید ، جامعهٔ عمل بپوشد• اما حتی تأیید این فرض های بعید نمی تواند دلیلی برای توجیه رژیم شود • مگر با "صنعتی شدن" ایران استثمار طبقاتی و جنگ طبقاتی از بین می رود ؟ آیا در آلمان هیتلری توفان به زیر پرچم حزب نازی می-رفت ؟ آیا هدف مبارزات مارکسیست-لنینیست های ایران ایجاد جامعهٔ بورژوائی است ؟ آیا توفان حتی الفبای کمونیزم را هم فراموش کرده است؟ بهرحال امیدواریم که توفان (وکلیه همفکران دیگری که تصور می کنند تأیید صنعتی شدن ایران با رفتن بویر پرچم رژیم ساویست) از اینکه ما ناچار به تکرار بدیهیات می شویم رنجیده نشود :

" جامعه جدید بورژوائی . . . تخاصمات طبقاتی را کنار نگذاشته است • این جامعه فقط موفق شده است که طبقات جدید ، شرایط جدید ستم کاری و اشکال جدید مبارزه را جانشین طبقات، شرایط و اشکال کهنه بکند •

" باوجود این عصر ما ، یعنی عصر بورژوازی ، دارای ویژگی بارزی است خاص خود : این عصر تخاصمات طبقاتی را تسهیل کرده است • بطور کلی جامعه ، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقهٔ بزرگ که مستقیماً روبارروی یکدیگر ایستاده اند ، تقسیم می شود : این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا " (بیانیهٔ کمونیست ــ کارل مارکس و فردریك انگلس - انتشارات فانوس- ص ۲۶ - تاکید از ما)

"تعریف" صنعتی شدن

توفان البته بخوبی می داند که احکام فوق الذکر سؤالات بسیاری بدنبال خواهد داشت و درنتیجه از قبل " راه فرار" دومی هم تهیه دیده است • ایدئولوژی "راهنمای" توفان، "سعادتمندی" جامعه و "مترقی" بودن رژیم حاکم را مشروط به صنعتی کردن ایران کرده است- بدون اینکه ماهیت طبقاتی این پروسه را در نظر بگیرد • اما صنعتی شدن یعنی فراشد بسط استفاده از ماشین آلات در تولید و ارتقاء سطح بارآوری کار در اثر این استفاده • ازاینرو نتیجهٔ منطقی موضع توفان، چنانکه دیدیم ، اینست که در مرحلهٔ مشخص از این فراشد ــ درجهٔ مشخص از صنعتی شدن ــ در مطابقت با ایدئولوژیش بناچار باید بزیر پرچم رژیم برود • توفان برای مخفی نگهداشتن این واقعیت و فرار از پاسخ صریح باین سؤال که در چه مرحله ای از رشد صنایع، ایران را صنعتی شده خواهد دانست از یك وسیلهٔ ساده ایدئولوژیك استفاده می کند : با ارائه "تعریف" مجردی از "صنعتی شدن "لزوم بررسی مراحل مشخص فراشد صنعتی شدن را انکار می کند • توفان می-نویسد :

" صنعتی کردن کشور بمعنای گسترش هماهنگ صنایع کشور است که صنایع سنگین یعنی 'صنایع تولید وسائل تولید' ــ یعنی صنایعی که کارخانه و وسائل تولید می سازد ــ در مرکز آن قرار دارد • "× براساس این "تعریف" توفان باصطلاح "ثابت" می کند که ایران نه تنها هنوز صنعتی نشده بلکه هرگز (تحت رژیم کنونی) صنعتی نخواهد شد و در-نتیجه مسأله اینکه درچه مرحله ای انگیزه تعویض پرچم برای توفان از بالقوه به بالفعل بدل می شود اصولاً مطرح نیست • لازم است که این "تعریف" بررسی شود ، هم بخاطر اینکه دربارهٔ موضع توفان منصفانه رفتار کرده باشیم و هم باین دلیل که معمولاً کسانی که مسألهٔ صنعتی شدن ایران را بآن اندازه مهم کرده اند که حتی تأیید آن را مساوی مساوی با "کفرگوئی" قلمداد می کنند ، ناچارند تعاریف انتزاعی مشابهی از صنعتی شدن ارائه دهند •

البته "تعریف" توفان نادرست است • هیچگونه توضیحی داده نشده که "تعریف" فوق مبنی بر تجزیه و تحلیل تجربیات صنعتی شدن در کدام نقطهٔ دنیاست و بر اساس چه دلایلی صنعتی کردن کشور باید این چنانی باشد • باحتمال قوی توفان هم می پذیرد که کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی صنعتی شده اند • اما مطابق "تعریف" توفان هیچ کدام حتی امروزه صنعتی نیستند • در هیچ یك "گسترش هماهنگ صنایع" مشاهده نمی شود • در تمام آنها نفوذ ماشین آلات به بخش های مختلف تولیدی بصورت ناموزونی تکامل پیدا کرده است• انگلستان اولین کشور صنعتی در جهان بود اما حتی یك قرن پس از انقلاب صنعتی استفاده وسیع از ماشین آلات صرفاً به بخش هائی از تولید کالا های مصرفی (بویژه در نساجی وتولید موادغذائی) محدود می شد • در تولید مواد خام و ابزار تولیدی میزان استفاده از ماشین-آلات بسیار ناچیز بود • فقط در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم است که می توان از نفوذ ماشین آلات در تمام بخش های تولیدی صحبت کرد • البته در این دوره هم کوچکترین هماهنگی در گسترش صنایع وجود ندارد • اصولاً گسترش هماهنگ در جامعهٔ سرمایه داری که انگیزه حرکتش سود است و تابع هرج و مرج بازار است چگونه امکان پذیر است؟*

---

(۵) × دو سال توفان . . . (ص ۱۰) (تأکید ها در این مقاله همه جا از ماست مگر اینکه غیرآن ذکر شود)

(۶) * سرمایه داری، ذاتاً ، بواسطهٔ نیروی محرکهٔ بنیادیش که عبارتست از انباشت سرمایه ، حتی قادر به انکشاف هگمون نیست چه رسد به هماهنگ • پیشرفت آن در هر کشور و در کل جهان همواره استثمارگرانه و نابرابر بوده است • شهرها به بهای عقب افتادگی دهات پیشرفت می کند ، برخی نواحی به بهای رکود اقتصادی در نواحی دیگر صنعتی

www.hks-iran.com

فقط در جوامعی که سرمایه داری از بین رفته و اقتصاد با برنامه تحت کنترل دولت کارگری جانشین آن شده است می توان ازگسترش هماهنگ صنایع سخن گفت • همانطور که قبلاً ذکر شد ایراد توفان به رژیم محمد رضا شاه و امپریالیزم نمی تواند این باشد که آنها در جهت ایجاد جامعه ای سوسیالیستی کار نمی کنند • بنابراین تنها نتیجه ای که ازاین گفتار می توان گرفت اینست که از دیدگاه توفان نه تنها موجودی بنام جامعهٔ سرمایه داری "سعادتمند" وجود دارد بلکه در وجه تولید سرمایه داری "گسترش هماهنگ" هم میسر است • اگر توفان واقعاً به چنین موضعی اعتقاد دارد ایرادی نیست، فقط لطفاً عنوان "مارکسیستی-لنینیستی" را از نام گروهشان حذف کنند : "توفان" کافیست • چنانچه مایلند نام علمی تری اتخاذ کنند میتوانند بگویند "فرقهٔ بورژوا رمانتیک توفان" (فرقه از این لحاظ که حتی طبقهٔ بورژوازی هم به چنین حرفی اعتقاد ندارد)•

ما فرض می کنیم توفان صرفاً اشتباه کرده است • شاید منظورش از "گسترش هماهنگ" این است که گسترش صنایع نباید به بخش تولید کالا های مصرفی محدود باشد و "صنایع سنگین" هم باید نقش عمده ای بازی کنند : یا بقول توفان در "مرکز" صنایع کشور قرار داشته باشند • این "تعریف" هم اشکال زیاد دارد • زیرا هنوز انتزاعی است : تمامی جریان تاریخی صنعتی شدن از این "تعریف" حذف شده است• توفان باید توضیح بدهد که در چه مرحله ای از فراشد نفوذ ماشین آلات در تولید ـ گسترش صنایع ـ "صنایع سنگین" در آن "مرکز" مورد نظرش قرار خواهد گرفت • این مرحله بندی باید مبنی بر اندازه گیری یك یا چند متغیر اقتصادی قابل اندازه گیری تعیین شود و نه بر اساس یك تصویر تجریدی از ساختار صنعتی • امری که مسلم است موجود یست خود این مراحل است • واضح است که از همان ابتدای جریان نفوذ تولید صنعتی ، "صنایع سنگین" نمی توانند در "مرکز" گسترش صنایع قرار داشته باشند • بنا به تعریف توفان "صنایع سنگین" یعنی " صنایعی که کارخانه و وسائل تولید می سازد • " اما اگر بخش های مولد کالا های مصرفی که از "کارخانه و وسائل تولیدی" مصنوع این "صنایع سنگین" استفاده می کنند خود هنوز چندان رشد نکرده باشند واضح است که بنابراین " صنایع سنگین " بآن اندازه مصرف کننده نخواهند داشت که در "مرکز" صنایع قرار گیرند • بررسی اجمالی تاریخ تکامل ساختار صنعتی کشورهای مهم صنعتی سرمایه داری این اشکال " تعریف" توفان را مشخص تر می کند •

در جدول زیر بر اساس یکی از متغیرهای مهم (میزان تولید) وزنهٔ اقتصادی این دو بخش ـ بخش تولید کالا های مصرفی و بخش "صنایع سنگین" ـ برای چهار کشور مهم صنعتی در مراحل مختلف تاریخی با یکدیگر مقایسه شده اند • این جدول نشان می دهد که بیش از نیم قرن پس از انقلاب صنعتی هنوز بخش تولید "کالا های سرمایه ای" (تقریباً معادل همان بخش "صنایع سنگین" توفان) بسیار کوچکتر از بخش تولید کالا های مصرفی است •† در انگلستان در سال ۱۸۵۱ ارزش تولید سالانه کالا های مصرفی ۴/۷ برابر کالا های سرمایه ایست • ارقام مشابه برای فرانسه (سال ۱۸۶۵) ۴/۵ ، برای بلژیك (سال ۱۸۴۶) ۵/۲ و برای ایالات متحده آمریکا (سال ۱۸۵۰) ۲/۴ است • آیا توفان این کشورها را در این دوره صنعتی می داند یا نه ؟ جدول نشان می دهد که حتی تا اوائل قرن بیستم (یعنی چند پس از انقلاب دوم صنعتی) هنوز بخش کالا های مصرفی به بخش کالا های سرمایه ای می چربد • بجز ایالات متحده آمریکا در مابقی فقط پس از انقلاب سوم صنعتی تولیدات بخش کالا های سرمایه ای از بخش مصرف جلو می زند • بنا به "تعریف" توفان قاعدتاً تازه در این دوره است که این کشورها صنعتی شده اند•

جدول ۱ - نسبت تولید بخش کالا های مصرفی به بخش کالا های سرمایه ای*

کشور	سال	تولیدات کالا های مصرفی / تولیدات کالا های سرمایه ای
انگلستان	۱۸۵۱	۴/۷
	۱۸۷۱	۳/۹
	۱۹۰۱	۱/۷
	۱۹۲۴	۱/۵
	۱۹۳۵	۱/۱
	۱۹۴۸	۰/۷
فرانسه	۱۸۶۵	۴/۵
	۱۸۹۶	۲/۳
	۱۹۲۱	۱/۵
بلژیك	۱۸۴۶	۵/۲
	۱۸۹۶	۱/۷
ایالات متحده آمریکا	۱۸۵۰	۲/۴
	۱۸۷۰	۱/۷
	۱۸۸۰	۱/۸
	۱۹۲۷	۰/۸
	۱۹۴۸	۰/۷

اما واضح است که در این کشورها از مدت ها پیش ساختار صنایع جهت تکامل بسوی غلبهٔ "صنایع سنگین" را نشان می داد و اینکه توفان مطابق یك تعریف تجریدی در چه زمانی آنها را مفتخر به لقب صنعتی کند کاملاً بی اهمیت است•

خلاصه اینکه در تجزیه و تحلیل فراشد صنعتی شدن هدف نام-گذاری نیست • بحث دقیقاً پیرامون اندازه گیری مرحلهٔ انکشاف صنعتی و تشخیص مسیر تکامل بعدی است • در رابطه با جریان صنعتی شدن ایران نیز نیاز اساسی عبارتست از بررسی ساختار صنعتی (نه بر اساس

می شود ، تعدادی کشورهای صنعتی شده به بنهای متوقف ساختن جریان انکشاف صنعتی در کشورهای دیگر توسعه می یابد • "دولت" درون یك ملت، "دوقاره" درون یك قاره ، "دو دنیا" درون یك دنیا ، اینها علائم مشخصه سرمایه دارند : فقر زدگی نسبی اکثریت به نفع ثروتمندی اقلیت • ارزش تولید شده توسط کارگر بدست سرمایه دار غصب می شود ، ارزش ایجاد شده در صنایعی که سطح ترکیب ارگانیك سرمایه پائین است، بوسیله صنایعی که سطح بارآوری کارشان بالا تر است تصاحب می شود ، کار مصرف شده در جوامع عقب افتاده بوسیله جوامع پیشرفته اندوخته می شود . . . . بقولی قانون اساسی حرکت سرمایه عبارتست از توسعهٔ پیشرفتگی و توسعهٔ عقب افتادگی !

† لازم بتذکر است که تنظیم کنندهٔ آماری که در این جدول آمده اقتصاد دانی بورژواست • از اینرو تعاریف او از کالا های سرمایه ای با تعاریف اقتصاد سیاسی مارکسیستی یکسان نیست • مثلاً برای او انواع مختلف وسائط نقلیه (مجسمه اتوموبیل های شخص) جزو کالا های سرمایه ای محسوب می شود : بورژوازی محط کالا های مصرفی باد وام را "کالا های سرمایه ای" می نامد ! در ضمن در رابطه با برخی از رشته-های تولیدی، مثلاً صنایع شیمیائی تعیین اینکه چه بخشی از تولید صرف مصارف تولیدی می شود بعلت کمبود های آماری قدری من در آوردی

صورت گرفته است : نیمی از تولید را جزو کالا های سرمایه ای بحساب گذاشته است • بهرحال ، این تنها آماریست که در دست بود وعلیرغم اشکالاتش چندان هم بی ارتباط به بحث ما نیست• • در واقع اگر این آمار تصحیح شوند باحتمال قوی در جدول مذکور صورت کسر (تولید کالا های مصرفی) بزرگتر و مخرج (تولیدات کالا های سرمایه ای) کوچکتر خواهد شد بنابراین نسبت ها افزایش می یابند و این نه تنها بحث ما را رد نمی کند بلکه هرچه بیشتر به تأیید آن کمك می کند •

ضمناً مقایسه ارزش تولیدات شاید شاخص صحیح (و یا حداقل ،کاملا فی) برای مقایسه این دو بخش نباشد • برای ترسیم کامل تر ساختار صنعتی لازم می بود که مثلاً میزان اشتغال و میزان سرمایه ثابت نیز در این دو بخش مقایسه می شد • اما در این دو مورد آمار صحیح وجامع در دست نیست و بهرحال هدف ما ترسیم دقیق این ساختار نیست بلکه نشان دادن مقایسه تقریبی دو بخش تولیدی و جهت تکامل آن •

* مأخذ W. Hoffmann, THE GROWTH OF INDUSTRIAL ECONOMIES, Manchester, 1956
به جداول ۱۶ الی ۲۳ رجوع شود •

تعاریف ایده آل بلکه براساس تحلیل علمی واقعیت اقتصادی و بدین ترتیب تشریح گرایش‌های تعیین کننده در انکشاف نیروهای مولده و نه اینکه آیا می‌توان ایران را "صنعتی شده" نامید یا خیر، بعبارت ساده‌تر، تعیین شکل ویژه ساختار صنعتی ایران • توفان و کسانیکه در تطابق با ایدئولوژی و برنامه های سیاسی شان "صنعتی شدن" ایران را یکی از ارکان مهم استراتژی مبارزهٔ طبقاتی می‌دانند ناچارند بجای بررسی ساختار واقعی صنعتی کیفیتی از صنعتی شدن رابه پیش کشند که اساساً قابلیت پذیرش تغییرات کمی ندارد : "گسترش هماهنگ صنایع که درمرکز آن صنایع سنگین قرار دارد • " بدین ترتیب حتی از امر اندازه گیری نیز شانه خالی می‌کنند ، مبادی محاسبه نشان دهند هنگام اعطای مدال صنعتی به "آریامهر" و درنتیجه تعویض پرچم فرارسیده است • برای مارکسیست ها برعکس، اگر بررسی اوضاع اقتصادی نشان دهد که میزان رشد صنعتی به آنجا رسیده که باصطلاح (بنا بر هر تعریفی که می‌خواهید) حتی می‌توان ایران را "صنعتی شده" نامید ، نه تنها موجب تعویض استراتژی انقلابی و "بغض‌کردن" نوع توفانی نخواهد شد ، بلکه بسیار باعث "خوشنودی" است زیرا با رشد پرولتاریای صنعتی و گشاورزی پایهٔ اساسی پیاده کردن استراتژی انقلابی هرچه بهتر فراهم شده است ــ بقول مارکس : تخاصمات طبقاتی "تسهیل" شده است •

۲ امپریالیزم و تحولات اخیر ایران

در بخش گذشته مشاهده کردیم که چون و چراهای نوع توفانی را هرقدر زیر و رو کنیم باز جز خشک مغزی ایدئولوژیک وتمایل بشوی رفرمیزم بورژوائی چیزی در آن نخواهیم یافت • اتسفر روانی‌ای که این نوع استدلالات در اپوزیسیون ایجاد کرده و سد راه بررسی جدی وعلمی فراشد گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران شده است بایستی با مبارزهٔ پیگیر مارکسیست ها برطرف شود وخوشبختانه علائم اینکه تعداد رو بافزایشی از آنها بتدریج به اهمیت این مبارزه پی می‌برند پدیدار شده است • اما مسأله موجود صرفاً با نشان دادن ماهیت مبتذل تراوشات ذهنی گرایش‌های مسبب این فضای مسموم پیرامون مسألهٔ فراشد صنعتی شدن ایران حل نخواهد شد • بایستی برای برطرف کردن این اتسفر روانی ریشه های اساسی ایدئولوژیک آن را نیز افشاء کرد • در این ارتباط یکی از علل مستقیمی که مسبب ناتوانی توفان‌وبسیاری دیگر از گرایش‌های اپوزیسیون در درک صحیح تحولات اخیر ایران بوده و هنوز نیز وجود دارد فهم نادرست از امپریالیزم (و شیوه های مبارزه علیه آن) است •* براساس ایدئولوژی های ناسیونالیستی ــ استالینیستی پیش‌تصاویر ذهنی‌ای که این گرایش‌ها از امپریالیزم داشته اند با تغییر و تحولات کنونی مطابقت نمی‌کند و درنتیجه همیشه دو آلترناتیو در مقابل آنها قرار داشته است • یا می‌بایستی اساساً مضمون تغییر و تحولات را کاملاً انکار کنند و با تکیه به راه های فراری از این قبیل که " چیزی جزهیاهوی تبلیغاتی رژیم نیست" مسأله را منتفی سازند † و یا در غیر اینصورت ، چاره ای جز اینکه به تغییر ماهیت رژیم ، "مترقی شدن رژیم" ، "ضدامپریالیست شدن رژیم" ، وغیره، معتقد شوند نخواهند داشت • کسانی که سال های سال تبلیغ کرده اند امپریالیزم بالذات با بورژوازی ایران در "تضاد" است نخواهند توانست شرایط امروزهٔ ایران را که امپریالیزم دقیقاً از طریق تقویت بورژوازی و تغییر ترکیب اجتماعی پایه های طبقاتی دولت استیلایش را هرچه بیشتر تعمیم می‌دهد ، در سطح تئوریک هضم کنند • کسانی که همیشه معتقد بوده اند یوغ امپریالیزم بصورتی یکسان بگردن تمام طبقات بومی (منجمله بورژوازی باصطلاح "ملی" و حتی در مواردی "فئودال های مترقی"!) افتاده است امروزه چگونه خواهند توانست مشارکت روزافزون و کاملاً آشکار بورژوازی بومی و امپریالیزم در استثمار زحمتکشان ایران را توضیح دهند ؟ گرایش هائی که همیشه کلیهٔ خواست های انقلابی و طبقاتی توده های زحمتکش کارگر و دهقانان فقیر را "چپ روی" اعلام می‌کردند و همواره منافع ابژکتیو انقلاب ایران را تابع حفظ بورژوازی ایران در "جبهه خلقی ضدامپریالیستی" می‌دانستند ، امروزه در برابر این واقعیت که بورژوازی با بشاشت خاطر در دامن ارتجاع چند صد برابر فربه‌تر شده است، جز تزلزل چه استراتژی دیگری می‌توانند ارائه کنند ؟

ازاینرو نه تنها لازم است که برای درک صحیح تحولات اخیر ایران، از نو تئوری امپریالیزم وارسی شود و این تغییرات در رابطه با و درمحتوای درک مرحلهٔ کنونی انکشاف امپریالیزم تجزیه و تحلیل شود بلکه همچنین یک سری ازمشکلات تئوریکی و ایدئولوژیکی که سد راه این فهم علمی بوده اند نیز شناسانده شود • بنابراین قبل از اینکه به بررسی مراحل انکشاف اقتصاد جهانی و امپریالیزم بپردازیم مفید است که برای طرح هرچه جامعتر مساله به برخی از استدلالاتی که تاکنون از طرف گرایش‌های مختلف اپوزیسیون در رابطه با علل تغییر و تحولات مرحلهٔ اخیر ارائه شده اند نیزاشاره کنیم • بدین منظور ما به سه نمونه که معرف سه شیوهٔ عمده و کاملاً متفاوت از طرق استدلال علل تغییرات اخیر است اکتفاء می‌کنیم : شیوهٔ توضیح تحولات جامعهٔ ایران از طریق بررسی علل "عقب نشینی امپریالیستی" ، از طریق بررسی "تضادهای طبیعی بین امپریالیزم و فئودالیزم" ، و از طریق بررسی "نیازهای اقتصادی سرمایه داران کشورهای پیشرفته به بازار کار ارزان ایران" • بنظر ما این سه شیوه معرف نظریات اغلب گرایش‌های اپوزیسیون است و بسیاری دیگر از تحلیلاتی که ظاهراً با این سه متفاوتند در واقع صرفاً بیش از ترکیبات متفاوت همین سه نیستند •

استالینیست های ایرانی ــ "عقب نشینی امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی"

یکی از ابتدائی‌ترین اشتباهات در شناخت تحولات اجتماعی اینست که علة العلل آن را (آنچه در تحلیل نهائی تعیین کنندهٔ روند این تحول است) به برخی ملاحظات سیاسی کاهش‌دهیم (تغییرات در سطح روبنائی : شیوه های دگرسان شدهٔ حفظ حاکمیت طبقاتی در اثرتغییر تناسب قوای طبقاتی) • این شیوهٔ ناشی از برخورد سطحی به تحولات پیچیدهٔ اجتماعی است : جانشین کردن شناخت ظواهر یک پدیدار بجای درک روندی که در وراء این ظواهر قرار دارد • بعبارت ساده‌تر قاطی کردن علت و معلول ، که خود ریشهٔ تغذیه کنندهٔ همه گونه فرصت طلبی است • در تحلیل نهائی حرکت اقتصادی تعیین کننده است و حرکت سیاسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد ــ بعبارت دیگر در دراز مدت فقط آن حرکت سیاسی‌ای دوام می‌آورد که در راستای

---

(۹) * برای عده ای درک نادرست از امپریالیزم (مفاهیم اخلاقی و غیرعلمی رایج) به رغم تمایل واقعی به مبارزه موجب نفهمیدن شیوه های صحیح مبارزه با آن می‌شود و برای دیگران اصولاً خود شیوه های مبارزه (یا به سخن دقیقتر شیوه های سازش!) علیه امپریالیزم مسبب اصلی برداشت نادرست از آن است • ناسیونالیزم بورژوائی (وخرده بورژوائی) و اپورتونیزم استالینیستی معرف و توجیه کنندهٔ خواست های محدود و غیرانقلابی ایست که در تحلیل نهائی در سازش با امپریالیزم تحقق پذیرند • نمی‌توان از یک چنین "جهان بینی" هائی که با ریشوای‌ترین علت ارتجاع در جهان از در سازش طرف می‌شوند انتظار پروراندن بینش صحیح از امپریالیزم داشت •

(۱۰) † اغتشاش فکری کسانی که مجبور شده اند به نحوی تغییرات مذکوررا منکر شوند یکی از خنده آورترین پدیدارهای اپوزیسیون ایرانی بوده است • مثلاً به این استدلال غریب توفان توجه کنید : در جزوه فوق‌الذکر " طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب طبقهٔ کارگر ایران " می‌نویسند : "علی‌رغم ادعای محمد رضاشاه و سخنگویان رژیم ... مناسبات فئودالی

همچنان در دهات ایران مسلط است •" (ص ۱۶) • ولی چند صفحه بعد در همین جزوه اعلام می‌کنند : " کشاورزی ما نیز از دستبرد سرمایه های خارجی در امان نمانده است • سرمایه داران خارجی بهترین و حاصلخیزترین زمین ها را مورد بهره برداری قرار می‌دهند ... هرکدام به تنهائی چند هزار هکتار از زمین های زراعتی مرغوب را در اختیار می‌گیرند ... گاهی یک منطقهٔ کامل از کشور ما به سرمایه داران خارجی واگذار می‌شود • " (ص ۲۲) بنابراین علیرغم اینکه "مرغوبترین اراضی" و حتی " مناطق کامل " کشور تحت تسلط سرمایه داری قرار گرفته ، هنوز مناسبات تولیدی غالب مناسبات فئودالی است!؟ واقعاً که مغزتوفان زده در مسیر "نسیم شرق" چه معجزه ها که نمی‌کند •

www.iran-archive.com

حرکت اقتصادی (و منطبق با آن) صورت بگیرد • فراموش کردن این الفبای مارکسیزم را در بسیاری از بررسی های مارکسیست های ایرانی درباره‌ٔ علل تغییر و تحولات اخیر ایران می‌توان مشاهده کرد • اغلب کسانی که در این باره نظریه ای داده اند بدون کوچکترین بررسی امپریک محتوی اقتصادی این جریان در سطح روبنائی بدنبال علل آن گشته اند • در این مناسبت رایج ترین شیوهٔ توضیح تحولات اخیر در ایران (اصلاحات ارضی ، دگرسانی ترکیب اجتماعی طبقات حاکمه ، رشد صنعتی . . . و غیره) استفاده از "تئوری"های رنگارنگ "عقب - نشینی" ، "مانور" ، "عوامفریبی" و غیره است • کمتر گرایش است که به نحوی دست بدامن این نوع "تئوری" ها نشده باشد • مثلاً به چند نمونه اشاره کنیم :

" شاه باین منظور به 'اصلاحات ارضی' دست زد که در صفوف دهقانان تفرقه ایجاد کند ، از انقلاب دهقانی جلوگیرد و در عین حال در روستا قشری از دهقانان مرفه بوجود آورد ، پایگاه اجتماعی رژیم را توسعه دهد و موجبات ثبات آنرا فراهم سازد • "*

"اقدامات رژیم را . . . ما مانور می‌دانیم• " مانور یعنی "حرکت تاکتیکی برای مخفی کردن حرکت استراتژیکی "

" از نظر بین المللی مانورهای اصلاحی رژیم منطبق با استراتژی و تاکتیک های جدید سیستم جهانی امپریالیستی و نئوکلنیالیسم می - باشد • در شرایط کنونی بین المللی هدف های استراتژیک سیاسی و اقتصادی سیستم جهانی امپریالیسم و در راس آن ایالات متحده آمریکا در دنیای سوم متوجه نگهداری این کشورها در داخل نظام جهانی سرمایه داری و بسط روابط سرمایه داری و جلوگیری از رشد نفوذ سوسیا- لیسم و سیاست ضد امپریالیستی در آنها ، ضعیف و مختل نمودن عمل نیروهای انقلابی و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات صنعتی در این کشورهاست • "

" این تغییرات [در استراتژی امپریالیستی] ناشی از اینست که در شرایط مبارزه شدید دو سیستم جهانی ، مساله این نوع امتیازات اقتصادی در مقابل مسائل استراتژی جهانی ، یعنی حفظ کشورها در کادر نظام سرمایه داری . . . اهمیت کمتری می‌یابد • " †

" [امپریالیسم] سعی کرد با اجرای اصلاحات ارضی از رشد جنبشهای انقلابی در کشورهائی که از هر جهت آمادگی پذیرش آنرا دارند جلوگیری بعمل آورد و یا زمینهٔ آنرا از بین ببرد • " **

"سرکوب جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالی کشور پس از کودتای سال ۱۳۳۲ هرچند موجب فروکش جنبش دهقانی شد ، اما خواست زمین در بین دهقانان چنان شدید بود که این عامل مهم، همراه با عوامل منفی ناشی از تسلط رژیم ارباب-رعیتی در جهانی که در آن تحولات انقلابی دمکراتیک سیری نیرومندتر و پرشتاب تر از همیشه دارد ، سرانجام هیئت حاکمه را مجبور کرد تا در برابر این خواست دهقانان گامهای چند عقب نشینی کند • " +

وجه مشترک تمام این "تجزیه و تحلیل" ها در اینست که به هیچ- وجه ارتباط تغییرات فوق را با مرحلهٔ کنونی از تمرکز و تراکم سرمایه بررسی نکرده اند و در نتیجه خواهی نخواهی ، آگاهانه یا ناآگاهانه، راه را برای برداشت های ذهنی و اپورتونیستی باز گذاشته اند • زیرا اگر ماهیت تغییرات اخیر نوعی "عقب نشینی" ("عقب نشینی امپریالیزم بخاطر رشد اردوگاه سوسیالیستی" ، "عقب نشینی امپریالیزم بخاطر واهمه از مبارزات کشورهای دنیای سوم" ، "عقب نشینی امپریالیزم ورژیم دست نشاندهٔ آن در مقابل رشد جنبش خلق" . . . و غیره) تلقی شود

---

(۱۱) * سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ــ طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب طبقهٔ کارگر ایران ــ ص ۲۲

۱۲ † تز گروه جزنی ــ انتشارات ۱۹ بهمن ــ فروردین ۱۳۵۵ ــ ص ۹ تا ۱۱

۱۳ ** روستا و انقلاب سفید ــ مجاهدین خلق ایران ــ آبانماه ۱۳۵۱ ص ۳

۱۴ + درباره مسئله ارضی در ایران ــ از انتشارات حزب تودهٔ ایران ــ تیرماه ۱۳۵۲ ــ ص ۵

در واقع به نحوی محتوی این تغییرات نیز کم و بیش تأیید شده اند • واضح است که عقب نشینی ارتجاع فقط می‌تواند بمعنای نوعی تحقق خواست - های "خلق" باشد • فرق بین نظریات متفاوت فقط در درجات عقب - نشینی است برای عده ای فعلاً فقط در سطح "هیاهوی تبلیغاتی" خلاصه می‌شود و برای عده ای دیگر "دارای مضمون" (به اندازه های مختلف) نیز هست • بهرحال امری که مسلم است یا مبارزه علیه ارتجاع تبدیل به نوعی فشار گذاشتن برای اخذ امتیازات بیشتر خواهد شد و یا اینکه اصولاً در مرحله ای از این "عقب نشینی" بالا جبار حتی وجود ارتجاع انکار می‌شود • تا آنجا که معتقدین باین نظریات "عقب نشینی" های مذکور رژیم وطبقات حاکمهٔ ایران را در رابطه با امپریالیسم می‌بینند و حداقل دچار اشتباه مندلوژیک مبتذل دنبال "عوامل داخلی" رفتن نمی‌شوند † ریشهٔ تئوریک اشتباهشان درک نکردن امپریالیسم بمثابهٔ یک نظام جهانی در سطح زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی - اجتماعی است • فهم این افراد از امپریالیزم غالباً چیزی همانند یک سری بختک - های خشن و "استعمارگر"ست که در "مرحلهٔ خاصی از تمرکز و تراکم سرمایه" از درون "الیگارشی های مالی" حاکم در کشورهای مختلف بر می‌خیزند و بر دنیا چنگ می‌اندازند • تاریخ انکشاف امپریالیزم برای آنها مجموعه ای از تاکتیک ها و مانورهای این بختک ها برای حفظ تسلط "سرمایه مالی" و غارت دنیای عقب افتاده و مکیدن خون خلق - هاست • این نظریه بی‌شباهت با مواضع کائوتسکی نیست • بعقیدهٔ لنین ریشهٔ اشکال نظریات اپورتونیستی کائوتسکی درباره‌ٔ امپریالیزم در این بود که او فکر می کرد امپریالیزم صرفاً یک سیاست کشورهای سرمایه داری برای دست اندازی بر دنیاست • درصورتیکه امپریالیزم در واقع یعنی سرمایه داری معاصر ــ یعنی سرمایه داری در مرحله ای از تمرکز و تراکم • البته امروزه ۶۰ سال پس از جزوهٔ لنین دیگر کسی نمی‌تواند این مساله را انکار کند • ولی در عمل این طرفداران "تئوری- های عقب نشینی" موضعشان تفاوتی با کائوتسکی ندارد • چون فهم اینها از مرحلهٔ خاصی از تراکم و تمرکز سرمایه همان شرایط سرمایه داری زمان لنین است • توگوئی پس از آن دوره تا کنون دیگر مرحلهٔ خاص جدیدی وجود نداشته است • از لنین به بعد مراحل انکشاف سرمایه داری (امپریالیزم) به سیاست های متفاوت (بنا بر مقتضیات هر مرحله) برای حفظ استعمار و غارت جهان تبدیل می‌شود : جنبش های رهائی- بخش اوج می‌گیرند امپریالیزم رفرم های ارضی را پیش می‌کشد ، بورژوازی

---

۱۵ † عجیب ترین نظریه ای که ما تا بحال درباره‌ٔ چون و چرای تغییر و تحولات اخیر جامعهٔ ایران دیده ایم در نشریه ۱۹ بهمن تئوریک آمده است • مثلاً ، در " زساله جمع بندی مبارزات سی ساله‌ٔ اخیر در ایران" (مندرج در شماره های ۵ و ۶) که با کمال "فروتنی "بقول این نشریه " بجرئت می‌توان گفت چنین تحلیل عمیقی که بنا بر اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی تنظیم گردیده است، تا کنون از جانب هیچ یک از سازمانهای سیاسی مدعی رهبری خلق (چه کارگری و چه ملی) عرضه نشده است• " (شماره ۵ ــ مقدمه ــ تاکید در متن) نویسنده علت "انقلاب سفید" را چنین تشریح می‌کند : " در شرایطی که بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تضاد خلق با دشمنانش که تضاد عمده بود تخفیف یافته بود . . . تضاد بورژوازی کمپرادور با فئودالیزم که یکی از تضاد های سیستم فئودال -کمپرادوری بود تبدیل به تضاد عمده شد • " (ص ۶۵)• بنابراین ، با برداشت مکانیکی از نظریهٔ متافیزیکی مائو در رابطه با اینکه " علت اساسی تکامل هر شیئ پدیده در بیرون آن نیست بلکه در درون آن است" (متافیزیکی ازلحاظ دو مقولهٔ "درون" و "بیرون")، نویسندهٔ ۱۹ بهمن هم "انقلاب سفید" را بر اساس مبارزه برای حل این "تضاد درونی" شناسائی کرده است • منتهی این "اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک" یک مسألهٔ ساده را فراموش می‌کند آنهم اینست که امپریالیزم بمثابهٔ یک نظام جهانی پدیده ای "بیرون" از ایران نیست بلکه ایران خود "درون" امپریالیزم است • فهم این مساله که نمی‌توان تغییرات درون جزء را بدون در نظر گرفتن تغییرات کل فهمید و در تحلیل نهائی تغییرات کل نقش تعیین کننده در تحول جزء دارد ، ونه بالعکس، شاید برای هر مغز "عادی" ساده باشد ولی نویسندهٔ ۱۹ بهمن ، ناظم "اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک" آن را مشکلی لاینحل می‌یابد •

www.bks-iran.com

بومی در کشورهای عقب افتاده غولند می‌کند ، امپریالیزم برخی صنایع تبدیلی را به آنها هدیه می‌کند ... و قس علیهذه !

واضح است که در بسیاری موارد نظریات فوق ناشی از یک سری اشتباهات تئوریک و متدولوژیک است • اشتباهاتی که بعلل مختلف تاریخی و سیاسی بر طرف کردنشان قدری مشکل شده است • ولی بهر حال امکان بر طرف کردن وجود دارد •اما این نیز نادرست خواهد بود اگر این نظریات را صرفاً نوعی اشتباه تلقی کنیم • در بسیاری موارد دیگر "اشتباهات" فوق ناشی از ایدئولوژیهائی است که پایه های مادی دارند • اگر پایه های مادی نظریات کائوتسکی در بورکراسی ("اشرافیت" کارگری) سازمان های توده ای کارگری ریشه داشت ، نظریات " کائوتسکیست های ناخودآگاه " امروزین از اقشار بورکراتیک حاکم در دول مسخ شده کارگری برمی خیزد (عمدتاً بورکراسی سکو و پکن) • برای روشن تر شدن این مساله می‌توان بعنوان نمونه به نظریات حزب توده — "حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ایران " (! ؟) رجوع کرد • بخصوص اینکه حزب توده بیش از همه به امر بررسی تغییر و تحولات اخیر ایران — ین جمله جریان رشد صنعتی در ایران — توجه کرده و در نشریاتش مقالات متعددی در این رابطه در چند سال اخیر منتشر ساخته است• در ضمن "تئوری عقب نشینی " و عواقب سیاسی منتج از آن در رابطه با استراتژی انقلاب ایران توسط هیچ گرایشی باندازهٔ حزب توده به تفصیل بحث نشده است •

حزب توده حزبیست استالینیست بمعنای دقیق کلمه • یعنی حزبی که نقش‌عمارتست از ایجاد پایه‌ای در مبارزهٔ طبقاتی در ایران و استفاده از آن بمنظور پیشبرد منافع بورکراسی ضد انقلابی حاکم در شوروی • یعنی حزبی که ذاتاً نیازهای انقلاب ایران را تابع منافع دیپلماتیک بورکراسی استالینیستی می‌داند • ازاینرو اولین نکته ای‌که در رابطه با نظریات و تحلیلات این حزب دربارهٔ تغییرات اخیر ایران باید در نظر داشت اینست که هدف آنها اصلاً شناساندن استراتژی انقلاب ایران نیست • تمام آلات و ابزار ایدئولوژیک حزب در خدمت مخفی نگه داشتن نقش‌واقعی حزب و توجیه تدارکات خیانت به انقلاب ایران است • بنابراین حزب توده ذاتاً ضرورت تدوین استراتژی انقلاب ایران را هرگز درک نکرده و نخواهد کرد• اساساً برای استالینیست داشتن استراتژی در مبارزهٔ طبقاتی بی معناست • تاریخچهٔ یک چنین حزبی در یک جمله خلاصه می‌شود : پشتک و واروهای تاکتیکی • هر روز بدنبال منافع بورکراسی شوروی ناچار به اتخاذ تاکتیک جدیدی می‌شود : برای حزب توده خدمتگزاری بورکراسی سازشکار سکو هم استراتژیست و هم تاکتیک ! اگر هم چیزی بعنوان برنامهٔ حزب ارائه می‌شود تا آنجا که مسالهٔ باصطلاح "برنامهٔ ماکسیموم" مطرح است صرفاً نقشی تجملی دارد و کوچکترین ارتباطی بین آن و عملکرد فعلی حزب نمی‌توان یافت و مابقی هم باصطلاح نوعی توجیه "استراتژیک" اهداف تاکتیکی حزب است • اسباب تعجب نیست که حزب توده هرچند وقت یکبار برنامه‌اش را عوض می‌کند • دیروز بازگشت به قانون اساسی را استراتژی مبارزه می‌دانست، امروز سرنگونی رژیم را شعار تاکتیکی در "مرحله استراتژیک انقلاب دموکراتیک ملی " می‌خواند و فردا شرکتش‌را در حکومت ارتجاعی "پیروزی عظیم در راه صلح جهانی و استقلال ملی " قلمداد خواهد کرد • بنابراین هدف ما اینجا بررسی نظریات حزب توده دربارهٔ تغییر و تحولات اخیر ایران و درک آنها از ارتباط این مساله با تغییرات ارگانیک در نظام امپریالیستی نیست • چون داشتن یک چنین توقعاتی از حزبی که حرکتش‌را زیگزاگ های تاکتیکی تعیین می‌کند اساساً بیجا است • مسالهٔ ما اینجا صرفاً نشان دادن نقش " تئوری های عقب نشینی " و دیگر آلات و ابزار ایدئولوژیک مورد استفادهٔ حزب توده در مخفی نگاه داشتن ماهیت استالینیستی حزب است ، تا کسانیکه ناآگاهانه از همین گونه ابزار استفاده می‌کنند حداقل قدری بیشتر بعواقب آن بیندیشند •*

اولین و مهمترین تظاهر متدولوژیک ماهیت استالینیستی یک حزب در این نکته است که آغازگاه مبارزات طبقاتی واقعی نیست • مثلاً حزب توده معتقد است که "تضاد اساسی دوران ما تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم است که محور عمدهٔ مبارزهٔ طبقاتی در عرصه جهانی است .... در همهٔ رویدادهای دوران ما انعکاسی از این تضاد و این مبارزه دیده می‌شود •"†

منظور از "تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم" برای حزب توده "تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی " است • اما "اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی ... نیروی عمدهٔ اردوگاه سوسیالیستی است" و "ایالات متحده آمریکا ... قدرت عمدهٔ امپریالیستی است •"** بعبارت دیگر برای حزب توده " تضاد اساسی دوران ما " تضاد بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکاست•

این نظریه که بین تمام احزاب استالینیستی مشترک است نقش‌کلیدی دارد • خدمتگزاری مصالح دیپلماتیک و ضدانقلابی شوروی ، اپورتونیزم و سازش‌طبقاتی با بورژوازی بوسیلهٔ این فرمول توجیه می‌شود • هرگونه مبارزهٔ طبقاتی باید در خدمت حل این تضاد قرار گیرد • از نقطهٔ نظر قشر بورکرات حاکم در شوروی که مشغول "ساختمان سوسیالیزم در یک کشور" است، دنیا بدور مسکو می‌گردد • تضاد بین شوروی و آمریکا که ناشی از تضاد بین دو سیستم اجتماعی متفاوت است خود بازتاب تضاد اساسی تریست : تضاد بین کار و سرمایه • پیدایش دول کارگری (چه دول کارگری انقلابی چه بصورت مسخ شدهٔ استالینیستی) نتیجهٔ اجتناب ناپذیر این تضاد است • اما برای بورکراسی شوروی دنیا وارونه است : اگر کارگران جهان چیت دست باعتصاب می‌زنند این بخاطر تضاد بین کار و سرمایه نیست بلکه ناشی از تضاد بین شوروی و آمریکاست! ؟

واضح است که بر اساس یک چنین "منطقی " نباید از حزب توده توقع داشت که مساله صنعتی شدن ایران را فهمیده باشد• حزب توده تمام تحولات جامعهٔ ایران را نتیجهٔ مستقیم رشد تضاد بین شوروی و آمریکا می‌داند و نه بسبب تغییرات ارگانیک سرمایه داری جهانی و ریشهٔ "تئوری عقب نشینی " دقیقاً از همینجا آب می‌خورد •* البته حزب توده با دید "انترناسیونالیستی " عقب نشینی را نخست در سطح جهانی بررسی می‌کند :

"سیستم جهانی سوسیالیستی که نیروی عمده و قدرت قاطع در نبرد ضدامپریالیستی است روزبروز محکمتر می‌شود و برای تحقق منافع حیاتی مردم جهان شرایط مبدم مساعدتری را فراهم می‌سازد• " در حالیکه" سرمایه داری بعنوان سیستم جهانی نسبت بگذشته ناتوان تر شده و می‌شود • " با آماده کردن زمینهٔ جهانی عقب نشینی حزب توده سپس‌به دنیای عقب افتاده رو می‌کند : " اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به کشورهای از بند رسته و دیگر کشورهای در حال رشد از هر جهت کمک می‌کنند تا این کشورها به تأمین استقلال واقعی و سیاسی و اقتصادی خویش‌نائل گردند و از مدار نفوذ اسارت بار امپریالیستی خارج شوند • " در مقابل یک چنین نمایش‌رزمندگی از طرف اتحاد شوروی البته " امپریالیسم و تمام نیروهای ارتجاعی برای حفظ مواضع خویش‌تلاش‌تب آلودی بکار می‌برند و لی تحت تأثیر اوضاع جهان و تناسب نیروها و در زیر فشار بی امان تاریخ و بقصد نجات خویش از زوال قطعی دست به مانورها و عقب نشینی هائی می‌زنند •"+

* در رابطه با احاب مائوئیست هم مساله مشابه است • احزاب مائوئیست هم منافع توده های زحمتکش‌را تابع منافع بورکراسی محافظه کارحاکم در چین می‌کنند و نقشی جز این در مبارزات طبقاتی ایران ندارند • آن جنبه هائی از نظریات مائوتسه دون و رهبری حزب کمونیست چین نیز که در واقع "انطباق خلاق استالینیزم با شرایط ویژهٔ چین " است آلات و ابزار ایدئولوژیک لازم برای پنهان ساختن و توجیه این نقش ضدانقلابی را در اختیار این احزاب قرار می‌دهد •

† طرح برنامهٔ حزب توده ایران — فروردن ۱۳۵۲ — ص ۶ •

** همانجا ص ۶ و ۷ •

* در رابطه با احزاب مائوئیستی باز مساله بی شباهت نیست • بورکراسی پکن تضاد بین کشورهای - خلق های "دنیای سوم" و "دوابرقدرت" را تضاد اساسی جهان امروزه می داند (در مرحلهٔ پیش‌دربین دوابر قدرت دشمن اصلی امپریالیزم آمریکا بود ولی اینک دشمن اصلی "سوسیال امپریالیزم" شوروی شده است)• بنابراین تحولات درون دنیای سوم از نقطه نظر این بورکراسی ناشی از یا پیروزی مبارزات این کشورها علیه دوابر قدرت (مثلاً "پیروزی مبارزات آریا مهر در راه حفظ استقلال ملی در خلیج") و یا عقب نشینی تاکتیکی دوابر قدرت است •

+ همانجا — ص ۶ الی ۱۰ •

www.hks-iran.com

بدینسان حزب توده زمینهٔ "تئوریك" برای توجیه سازش طبقاتی را آماده می‌سازد. زیرا اگر بنا باین منطق مضمون تغییرات اخیر نوعی عقب نشینی نیروهای ارتجاعی باشد پس بناچار حداقل برخی از جوانب این تغییرات باید مورد تأیید قرار گیرد. حزب توده خود بدون کوچك‌ترین رودربایستی به این امر اعتراف دارد: "[امپریالیزم و تمام نیروهای ارتجاعی] از سوئی ... دست به آنچنان اقداماتی میزنند که .... نوعی عقب نشینی و لذا دارای مضمون است. از طرف دیگر ... دست به برخی تغییرات ظاهری و سطحی میزنند که جنبه عوامفریبی و مانور دارد .... نیروهای مترقی این دو نوع شیوهٔ عمل را از هم تشخیص می‌دهند و در حالیکه عقب نشینی های بیشتری را به امپریالیسم وارتجاع تحمیل می‌نمایند مانورهای بی محتوی را افشاء می‌کنند."** بعبارت ساده تر نقش حزب توده عبارتست از فشار بیشتر بر نیروهای ارتجاعی برای عقب نشینی بیشتر. البته بخش عمدهٔ عقب نشینی ها بخاطر فشار اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است و در نتیجه نقش حزب توده بعبارت دقیقتر می‌شود همراهی با اتحاد جماهیر شوروی بخاطر "تحمیل عقب نشینی های بیشتر". بدین ترتیب روشن است که چرا حزب توده تغییر و تحولات اخیر ایران را باید بناچار نوعی عقب نشینی از طرف ارتجاع تلقی کند: "هیئت حاکمه پس از سالیان دراز مقاومت عودداده وادارشد به رفرمهائی دست بزند و از مواضع گذشته خود عقب نشینی کند."* البته اگر هیئت حاکمه ایران صرفاً بخاطر کرشمهٔ برژنف از "مقاومت عودداده" دست بکشد و از مواضع گذشته خود عقب‌نشینی کند علتی نیست که بعداً نیز همین کار امکان نداشته باشد و اصولاً دیگر چه نیازی به بسیج انقلابی توده ای می‌تواند وجود داشته باشد. حزب توده بنا به همین منطق هدفی جز اینکه از بالا با "تحمیل عقب نشینی های بیشتر" در سطح هیئت حاکمه تغییراتی بوجود بیآورد، در مقابل خود قرار نداده است. اگر هم شعار سرنگونی رژیم شاه را مطرح می‌کند اولاً این بیش از هر چیز دیگر صرفاً بلوف است باین معنی که فکر می‌کند جناح هائی از طبقهٔ حاکمه و یا حتی خود شاه ممکن است با شنیدن این شعار از شدت ترس و وحشت راضی به "عقب نشینی های بیشتر" در مقابل اتحاد جماهیر شوروی بشوند، ثانیاً اساساً بمعنای سرنگونی رژیم نیست بلکه منظورش برداشتن برخی افراد "عود" (مانند شاه!) از سر راه آن جناح های هیئت حاکمه است که شاید مایل به "عقب نشینی های بیشتر" باشند ولی بخاطر "پافشاری عودانه" این افراد مغرض نمی‌توانند اظهار وجود کنند، ثالثاً، و این از همه مهمتر است، این مراسم "سرنگونی" به هیچ وجه نیازی به بسیج انقلابی توده ای نخواهد داشت و صرفاً تا جائیکه حزب توده بتواند پایه ای پیدا کند و با کنترل شدید آن جنبش‌هائی "منظم" (کاملاً تحت کنترل حزب توده) که در مسیر خواست های حزب توده برای تحمیل "عقب نشینی های بیشتر" حرکت می‌کنند نیز براه بیندازد برنامهٔ حزب تکمیل می‌شود. اثبات این نظر را براحتی می‌توان در برنامهٔ حزب پیدا کرد. مثلاً به نظریات حزب دربارهٔ صنعتی شدن ایران توجه کنید:

"در امر صنعتی کردن کشور، دو جریان وجود دارد: یك جریان خواستار آنست که توجه اساسی صرف ایجاد صنایع سبك و مونتاژ درهم کاری با امپریالیسم شود و جریان دیگری که در جهت خواست مردم است عبارتست از ایجاد صنایع مادر بمنظور صنعتی کردن واقعی کشور. در سال های گذشته عمدتاً توجه دولت معطوف جریان اول بود، ولی در سال های اخیر دولت در مقابل خواست مردم عقب نشینی هائی کرده و بویژه با کمك کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد برخی موسسات صنایع سنگین گام هائی برداشته است."

"... بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد، تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی، در توسعهٔ مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است، زیرا هم ایجاد پایه های اساسی صنعتی کردن کشور، تنها با کمك کشورهای سوسیالیستی می‌توانست به یك نقشهٔ واقعی و قابل تحقق بدل شود و هم بازار مطمئنی دور از رقابت کالا های کشورهای امپریالیستی برای صنایع ایران فراهم می‌گردد." † از گفتار فوق هدف تمام مقدمه چینی های حزب توده روشن است. به نمایندگی از طرف بورکراسی مسکو، "حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ایران" به آن بخش از بورژوازی که مایل به همکاری اقتصادی با شوروی است پیشنهاد سازش می‌دهد. حلقهٔ اتصال بین "مبارزهٔ طبقاتی" در ایران و منافع بورکراسی شوروی برای بسط نفوذ سیاسی بین المللی پیدا شده است: "خواست مردم" ایران اینست که این بخش از بورژوازی با تکیه بر "حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر" و استفاده از "نیروی عمده و قاطع ضد امپریالیستی یعنی اتحاد شوروی" (یعنی برژنف و شرکاء!) نیروهای ارتجاعی در ایران را "وادار به عقب نشینی بیشتر" بکند و "آرزوی دیرینهٔ مردم ایران را در مورد داشتن صنایع ذوب آهن" و دیگر "صنایع کلیدی" برآورده کند. رشوه ای هم که بورکراسی شوروی از طریق دلالش حزب توده به این بخش از بورژوازی پیشنهاد می‌کند "بازارهای مطمئن کشورهای سوسیالیستی" است!

بدینسان با شروع از یك تز استالینیستی "تضاد اساسی بین شوروی و آمریکا" حزب توده ماهیت استالینیستی اش را بالاجبار فاش می‌سازد. "شیوه های عمل حزب در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع" باین خلاصه می‌شود که از طریق رشوه دادن به بورژوازی ایران دستگاه حاکمه را تحت فشار بگذارد تا در مقابل خواست های بورکراسی شوروی عقب نشینی های بیشتری را بپذیرد و از "مدار امپریالیزم" خارج شود! و اگر تصور می‌کنید ماهیت ارتجاعی این برنامه شرم آور است حماقت حزب توده در اعتقاد به امکان توفیق این راه حتی شرم آور تر است. اما از هر دوی اینها تأسف آورتر اینست که عدهٔ دیگری از مبارزین نیز ناآگاهانه بدام همین تئوری های استالینیستی بیفتند و بدون هیچ‌گونه بررسی علمی تغییرات ارگانیك امپریالیزم در مرحلهٔ اخیر و تحلیل تأثیرات آن در جامعهٔ ایران تصور کنند با همین "تئوری های عقب‌نشینی" می‌توان تحولات اخیر ایران را درك کرد. بریدن از استالینیزم نمی‌تواند بدین معنی باشد که در عمل از رفرمیزم حزب توده فاصله گرفت ولی در سطح ایدئولوژیك از همان ابزاری که رفرمیزم و سازش طبقاتی حزب توده را توجیه می‌کند استفاده نمود. متأسفانه این کاریست که دقیقاً بسیاری از گرایش‌هائی که در عمل از حزب توده بریده اند انجام می‌دهند. نتیجهٔ این طرز برخورد "شلخته وار" به مسألهٔ ارتباط تئوری و عمل در بهترین حالت چیزی نخواهد بود بجز باصطلاح نوعی "عمل انقلابی" در راه استراتژی های رفرمیستی! مثلاً یکی از مهمترین مسائل در این ارتباط مسألهٔ "انقلاب مرحله ای" است. ورشکستگی و ماهیت ضد انقلابی این تئوری در بسیاری از تجربیات تلخ مبارزات طبقاتی در جهان بارها باثبات رسیده است. این "تئوری" ارتباط مستقیم با استالینیزم و نقش آن در مسدود ساختن فرا شدن انقلاب جهانی دارد. و از همه مهمتر، تغییر و تحولات اخیر ایران (رشد سرمایه داری و از بین رفتن هرگونه مرز مشخص مهم بین جناح های مختلف بورژوازی ایران از نقطه نظر مناسبتشان با رژیم ارتجاعی و امپریالیزم) باید به هرکسی که کوچکترین آشنائی با آرایش طبقاتی جامعهٔ ایران دارد بسادگی ورشکستگی این "تئوری" را اثبات کرده باشد، اما علیرغم تمام این مسائل بخش عمدهٔ اپوزیسیون باصطلاح مارکسیستی ایرانی هنوز با سماجت ایدئولوژیك خاصی دست از آن نکشیده است. یکی از علل این پافشاری دقیقاً نفهمیدن تحولات اخیر ایران است و بهمین دلیل یکی از اهداف ما در این بررسی نشان دادن ارتباط این "تئوری" با انقلاب ایران خواهد بود.

برای اینکه خصلت رفرمیستی این "تئوری" و ارتباط آن با ماهیت استالینیستی حزب توده روشن شود و طرفداران غیر "توده ای" آن قدری آشنا باشند که دست به چه آتشی می‌زنند بی‌فایده نخواهد بود که به نظریات آقای کیانوری "عضو با سابقهٔ کمیته مرکزی" رجوع کنیم.* ایشان دورنمای انقلاب را در مطابقت با "جهان‌بینی" استالینیستی چنین بیان می‌فرمایند: "بورژوازی ملی ایران ... از تسلط سرمایه های بزرگ، از نفوذ روزافزون سرمایه های انحصاری امپریالیستی، از فشار اختناق پلیسی و از پائین رفتن قوهٔ خرید مردم ناراضی است (!؟) و

---

† همانجا ــ ص ۱۴ و ص ۱۶

* مقالهٔ - "جوانه کدوئی مبارزه انقلابی" - دنیا شماره ۲ - اردیبهشت ۱۳۵۵

** همانجا ــ ص ۹

* همانجا ــ ص ۱۱

www.bks-iran.com

آماده همکاری برای پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک است." باین دلیل بنظر ایشان " انقلاب ایران هنوز در مرحله اولش یعنی در مرحله ضد امپریالیستی و دمکراتیک است." اما مسالهٔ انقلاب مرحله ای بهمین سازش طبقاتی با بورژوازی خاتمه پیدا نمی کند . ایشان ادامه می دهند : " دیکتاتوری مطلقهٔ کنونی با دستگاه وحشتناک اختناقی که بوجود آورده بصورت عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهائی - بخش ملی درآمده و براندا ختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت بسوی انقلاب دموکراتیک است . محتوی سرنگون ساختن دیکتاتوری کنونی با محتوی انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست . . . . برای سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری کنونی طبقهٔ کارگر می تواند علاوه برنیرو - های علاقمند به انقلاب ملی و دموکراتیک با نیروهای دیگر هم که علاقمند به پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نیستند . . . همکاری نماید ". عجب! پس نه تنها بخشی از بورژوازی ایران که از "پائین رفتن قوهٔ خرید مردم ناراضی است" هم ضد امپریالیست و دموکرات شده و هم موافق سرنگونی رژیم است بلکه بخش‌هائی از مابقی بورژوازی که حتی "علاقمند به پیرو - زی انقلاب ملی و دمکراتیک نیستند " حاضرند با طبقهٔ کارگر در سرنگونی شاه همکاری نمایند . بعبارت ساده تر مرحلهٔ اول انقلاب ایران جانشینی دیکتاتوری شاه با دیکتاتوری بورژواهای مخالف شاه است (حزب توده با شاه خصومت شخصی دارد !) مرحلهٔ دوم برقراری دیکتاتوری بورژوازی ملی و اگر بخت و اقبال اجازه داد در آتیهٔ دور - دست " راه برای عبور به مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی" آماده خواهد شد .

در رابطه با این مرحله بندی چند سؤال مطرح است . اولاً چرا حزب توده موضع قبلیش را عوض کرده و انقلاب ایران را از دو مرحله به سه مرحله تقسیم کرده است ؟ ثانیاً اصولاً لزوم دو مرحله ای کردن قبلی چه بود ؟ برای فهمیدن این مسالو باید اول نقش مقولهٔ "بورژوازی ملی" روشن شود . این مقوله هیچگونه واقعیت مادی ندارد و ساخته و پرداختهٔ استالینیزم است . بورکراسی استالینیستی در گذشته آن بخشی از بورژوازی بومی در کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیزم را که در مرحلهٔ کلاسیک امپریالیزم در رقابت با امپریالیزم قرار داشت† و برای دریافت یک سری امتیازات اقتصادی و سیاسی و تقویت موقعیت خود ش مبارزه می کرد نیروی مناسبی برای سازش و پایهٔ مساعدی برای بسط نفوذ دیپلماتیک خود یافت . تمام استراتژی "انقلاب دموکراتیک ملی " دقیقاً پیرامون این نیاز بورکراسی استالینیستی توسط تئوریسین های منشویکی استخدام شده توسط آن فرمولبندی شد . اولاً بخاطر اینکه امر سازش طبقاتی با بورژوازی توجیه شود بورژوازی به دو بخش "ملی" و "کمپرادور" تقسیم شد ، و دقیقاً آن بخشی که حاضر به سازش با بورکراسی (واحزاب استالینیستی نمایندهٔ این بورکراسی) بود ملقب به "ملی" گشت . ثانیاً بخاطر اینکه این سازش تحقق پیدا کند باید طبقهٔ کارگر در کشورهای عقب افتاده نیز دست از مبارزاتش (که ماهیتاً ضد بورژوائی است) می کشید و یا حداکثر اکثر فقط دست به آن نوع مبارزاتی می زد که در تضاد با خواست های بورژوازی نبود . بنابراین "مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک ملی " اختراع شد ! نقش احزاب استالینیست دقیقاً این شد که هرجا که مبارزات طبقاتی گرایش بسوی درهم شکستن مناسبات بورژوائی نشان می دهد به بهانهٔ "مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک" آن را مسدود سازد . اما این "استراتژی" سازش طبقاتی امروزه در ایران بی معنی شده است . هیچ بخشی از بورژوازی ایران در مرحلهٔ کنونی کوچکترین تمایلی به مبارزه علیه امپریالیزم نشان نمی دهد و حزب توده نیز می داند که بورژوازی "ملی " قدیمی ایران امروزه شریک کوچک امپریالیزم شده و دقیقاً از قبل همین شراکت روزبروز فربه تر می - شود . در ضمن از آنجا که بنا به ماهیتش حزب توده نمی تواند از این واقعیت مسلم ورشکستگی تئوری " انقلاب دموکراتیک -ملی " را نتیجه گیری کند و استراتژی انقلاب سوسیالیستی را بهذیرد بناچار مرحلهٔ سومی در انقلاب ایران "کشف" می کند : مرحلهٔ ضد دیکتاتوری فردی شاه . اگر برای همکاری بین بورکراسی شوروی و بخشی از طبقات حاکمه نقطهٔ شروع دیگر نمی تواند بورژوازی "ملی " ایران باشد پس فعلاً باید به آن بخش‌هائی که "علاقمند به پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نیستند "

† برای حل آن به بخش سوم همین مقاله رجوع شود .

ولی حاضرند در راه برطرف کردن "مقاومت عوده ای" شاه فعالیت کنند راضی شد . آ حزب توده در واقع از این طریق نرخ فروش خود را به دستگاه حاکمهٔ ایران اعلام کرده است . بشرط اینکه "آن عناصر دور بین تر طبقات حاکمو ایران که سمتگیری قانونمندانه تحولات کنونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم [بخوانید اتحاد جماهیر شوروی — یا دقیقتر بخوانید برژنف و شرکاء] . . . می - بینند " دست باقدامات "جدی و بنیادی" در راه "گسترش مناسبات بازرگانی و همکاریهای اقتصادی ، علمی ، فرهنگی و غیره [مثلاً نظامی!]" بین ایران و شوروی بزنند حزب توده شعار سرنگونی که سهل است هرگونه خواست دیگر را هم حاضر است پس بگیرد . بنابراین واضح است که چرا حزب توده نمی تواند واقعیات تغییر و تحولات کنونی ایران را بررسی کند . چون واهی بودن تخیلات فوق و ارتجاعی بودن برنامهٔ حزب بر اساس یک چنین تحلیلی بوضوح آشکار خواهد شد . و بصورتی دیگر همین مانع مشکلی است که سد راه دیگران نیز شده . تمام کسانی که از حزب توده بریده اند ولی هنوز از تئوری رفرمیستی انقلاب مرحله - ای دست نکشیده اند نیز اگر واقعاً تحولات اخیر ایران را درک کنند باید بورشکستگی این تئوری معتقد شوند و به تجدید نظری اساسی در سطح ایدئولوژیک دست بزنند . ترس و واهمه از این نتیجه خود را بصورت تنبلی در بررسی اوضاع واقعی ایران نشان می دهد .

سازمان چریک های فدائی خلق — "تحلیل رفتن خواه ناخواه نظام فئودالی در بطن سرمایه داری جهانی"

سازمان چریک های فدائی خلق یکی از چند گرایش انگشت شماری است که بدرستی سعی کرده است تحولات اخیر ایران را در رابطه با "تحولات ژرف سیستم جهانی امپریالیزم" تشریح کند .* برخلاف کسانیکه طی این تحولات را در "عقب نشینی " رژیم جستجو می کنند و یا کسانیکه اساساً این تغییرات را انکار می کنند ، سازمان چریک های فدائی خلق اشاره می کنند که این تحولات نمی توانست "بدون هدفی و مبارزه ای اقتصادی " صورت بگیرد و بعقیدهٔ آنها "اصلاحات ارضی ، مبارزه آرام، محتاط و زیرکانه در جهت محو فئودالیزم و تسلط بیشتر امپریالیزم بود بر ارکان اقتصادی جامعهٔ ایران " (ص ۷) . و برخلاف نظریاتی از قبیل مواضع نشریه توفان و ستاره سرخ که تصور می کنند

† در ضمن یک نمونهٔ گویا از مساله ای که فوقاً به آن اشاره کردیم — یعنی این نکته که برخی از مارکسیست های ایرانی علیرغم آنکه خصلت رفرمیستی حزب توده را حس کرده اند و در عمل از آن بریده اند ولی از آنجا که در سطح ایدئولوژیک هنوز به استالینیزم متصلند در تحلیل نهائی به همان نتایج رفرمیستی حزب توده خواهند رسید — شباهت بسیار غریب بین انقلاب سه مرحله‌ای آقای کیانوری با "استراتژی" نویسندهٔ مقالهٔ فوق الذکر ۱۹ بهمن تئوریک (شماره های ۵ و ۶) است. "مارکسیست" ۱۹ بهمنی نیز معتقد است مرحلهٔ کنونی "مبارزه خلق" سرنگونی دیکتاتوری "فردی" شاه است .

* نظریات این سازمان را می توان از مقدمه ای که بر جزوهٔ درباره اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن (مرداد ۱۳۵۳ — تکثیر از سازمان - های جبهه ملی ایران) نوشته اند استخراج کرد . با وجود اینکه این کتاب صرفاً "درباره اصلاحات ارضی " نوشته شده از آنجائیکه ریشهٔ تحولات اخیر همانا "اصلاحات ارضی " است می توان از نظریات این سازمان درباره علل اصلاحات ارضی ، علل تحولات اخیر در رابطه با رشد سرمایه داری و صنعتی شدن ایران را نیز استنباط کرد . عباراتی که با ذکر صفحه در خود متن مشخص شده اند همگی از مقدمهٔ مذکور نقل قول شده اند .

www.iran-archive.com

امپریالیزم در ایران ماهیتاً باید با فئودال ها متحد شود و نمی تواند با استقرار مناسبات سرمایه داری موافق باشد ، چریک های فدائی خلق معتقدند که "سلطهٔ امپریالیستی با سلطهٔ فئودالی اساساً و از یک دید وسیع تاریخی در تضاد است." (نقل از مسعود احمد زاده ـ ص ۱۰) † و بهمین خاطر معتقدند که "همزیستی امپریالیزم و فئودالیزم یک همزیستی موقتی و تاکتیکی است و خواه ناخواه نظام فئودالی در بطن نظام سرمایه داری جهانی به تدریج به تحلیل می رود" (ص ۱۰)

تحولات اخیر ایران بدین ترتیب بر اساس تضاد های "طبیعی" سرمایه‌داری با فئودالیزم تشریح می شود . این تضاد ها که باعث می شد "امپریالیزم دیگر نتواند سلطهٔ اقتصادی فئودالیزم را تحمل نماید" توسط نویسنده چنین بیان می شود :

(۱) - "قسمت اعظم نیروی انسانی در جامعهٔ فئودالی ، در روستاها و مشغول کار کشاورزی است در حالیکه امپریالیزم برای کارخانه های مونتاژ و غیره احتیاج به نیروی کار دارد و با عرضهٔ بیشتر نیروی کار قیمت آن کاهش خواهد یافت ."

(۲) - "مصرف در جامعهٔ فئودالی محدود به تولید محلی است. و بیشتر تابع سنتی خاص است و روابط پولی بسیار محدود می باشد. این امر دروازهٔ روستاها را به روی کالا های امپریالیست ها می بندد و آنها را از بازار فروش وسیعی محروم می سازد ."

(۳) - "تولید فئودالی شکل کالائی ندارد و بیشتر برای تأمین احتیاجات محلی است . و این امر با نیاز امپریالیستها به مواد خام دارای تضاد است ."

(٤) - با بودن روابط تولید فئودالی ، سرمایه گذاری امپریالیستی در بخش کشاورزی بسیار دشوار بود حال آنکه در تمام نقاط ایران امپریالیست ها در بخش کشاورزی سرمایه گذاری کرده اند ." (ص ۱۲ الی ۱٤)

این مساله که آیا " تضاد های" فوق تنها تضاد های موجود بین فئودالیزم و سرمایه داری هستند و اینکه آیا اصولاً درک نویسنده از آنها درست است یا نه به بحث فعلی ما ارتباط مستقیم ندارد.*

مساله ای که اینجا حائز اهمیت است مفهوم نویسنده از علل تحولات اخیر ایران است . نویسنده سازمان چریک های فدائی خلق با اینکه بدرستی به تفاوت ریشه ای امپریالیزم بمثابهٔ یک نظام جهانی در مرحله‌ای از تراکم و تمرکز سرمایه با نظام فئودالی اشاره می کند ، اما تصور می کند که علل این تغییرات اخیر صرفاً ناشی از این تفاوت های ذاتی است . در حالیکه بدین صورت نویسنده نه تنها این علل را تشریح نکرده ، بلکه در واقع سوال دیگری نیز مطرح ساخته است . اگر درست باشد که تضاد های فوق "همزیستی امپریالیزم و فئودالیزم " را غیرممکن می سازد سوالی که مطرح می شود اینست که پس چرا درگذشته این تضاد ها وجود نداشتند ، و یا بعبارت صحیح تر ، چرا فقط در مرحلهٔ فعلی این تضاد های "طبیعی" شدت گرفته اند ؟ امپریالیزم در گذشته نیز هم احتیاج به نیروی کار ارزان داشت و هم علاقمند به فروش کالا هایش در روستا و سرمایه گذاری در بخش کشاورزی بود . چرا فقط در این مرحله بفکر تحقق دادن این امیال از طریق درهم شکستن "سلطهٔ فئودالیزم" افتاده است؟ تمام بحث سر اینست که چرا "سلطهٔ امپریالیزم" علیرغم آنکه با "سلطهٔ فئودالیزم" ماهیتاً در تضاد است در مرحلهٔ پیشین امپریالیزم با اتکاء به همین "فئودال ها" و از طریق تقویت آنها سلطهٔ خود را حفظ می کرد . بنابراین نمی توان صرفاً بر اساس "تضاد های طبیعی" ایندو ، علل تحولات اخیر را درک کرد . آن " تحولات درونی سیستم جهانی امپریالیزم" که در مرحلهٔ اخیر موجب توسعهٔ مناسبات سرمایه داری و رشد صنعتی در کشورهای عقب‌افتاده (منجمله ایران) شده اند اگر تضاد های "طبیعی" و "همیشگی" آن با فئودالیزم بوده است ، پس "تحول" در چیست؟ این طرز تشریح علل تحولات اخیر به تنها قادر به روشن کردن علل واقعی این تغییرات در رابطه با مرحلهٔ کنونی تراکم وتمرکز سرمایه (همانطور که لنین امپریالیزم را در اوائل قرن بیستم بررسی کرد) نیست بلکه بنا چار حتی علل ساختار ویژهٔ اجتماعی کشورهای عقب افتاده زیر سلطهٔ امپریالیزم را در مرحلهٔ قبلی نیز مغشوش می سازد . این کافی نیست که مانند نویسندهٔ بگوئیم: " برای گسترش منافع نواستعمار در ایران و برای اینکه ایران بتواند وظایف جدید خود را که در این مرحله از پروسهٔ رشد سیستم جهانی امپریالیزم ، به او واگذار می شد به عهده بگیرد لازم بود که روابط تولید فئودالی از بین برود وزمینه های سلطهٔ همه‌جانبهٔ امپریالیزم بر جامعهٔ ایران هرچه بیشتر فراهم شود " (ص ۱۲-۱۱) بدون اینکه مرحلهٔ رشد سیستم جهانی امپریالیستی را بخصوص تشریح دهیم . گفتار بالا فقط یک معنی دارد : مانند اینست که بگوئیم "علت از بین رفتن روابط فئودالی در ایران اینست که بایستی روابط فئودالی از بین می رفت." !*

چریک های فدائی خلق در رابطه با "وظایف جدید" ایران در قبال امپریالیزم چند مسالهٔ دیگر را نیز مطرح می کنند ولی گذشته از یک سری اشکالات تئوریک اینها نیز تفاوت چندانی با بحث فوق ندارند . مثلاً می نویسند " انگیزهٔ از بین بردن روابط فئودالی را در ایران تنها از این دید می توان تعبیر و تفسیر کرد : تبدیل ایران به یک کشور نوستعمره به عنوان جزئی ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیزم" (پاورقی ص ۱٤) . اولاً نویسنده این سطور گویا "امپریالیزم" را درست بمعنای مارکسیستی آن تعبیر نمی کند . امپریالیزم دقیقاً یعنی یک سیستم جهانی‌ای که از طریق مناسبات مبادلاتی سرمایه داری تمام اقتصاد ملی را وابسته به بازار جهانی کاپیتالیستی و تبدیل به "جزئی ارگانیک" از یک واحد کلی می کند . تقسیم بین المللی کار در عصر امپریالیزم تبدیل کشورهای عقب افتاده به تولید کنندهٔ مواد خام برای بازار جهانی کاپیتالیستی (دقیقاً یعنی همین تبدیل شدن آنها به جزء ارگانیک نظام جهانی کاپیتالیستی . وجه مشخصهٔ این پدیده هم دقیقاً در اینست که در مرحلهٔ قبلی همین پروسهٔ "جزء ارگانیک" نظام جهانی امپریالیستی شدن پروسه های رشد وجه تولید سرمایه داری را در این کشورها مسدود ساخت . بنابراین اگر امروزه مناسبات سرمایه داری رشد پیدا کرده اند غلت این تغییر را نمی توان خود امر وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی دانست بلکه باید مکانیزم جدیدی که شکل این وابستگی را امروزه بخاطر مرحله کنونی رشد نیروهای مولده تغییر داده است بررسی کرد .

جای دیگر چریک ها می نویسند " نقش جدید ایران در سیستم جهانی امپریالیزم دارای دو وجه مشخصهٔ عمده است . یکی اینکه امپریالیزم مراحل نهائی آماده سازی برخی کالا ها را برای مصرف داخلی و صدور به برخی از بازارهای اطراف ایران (صنایع مونتاژ) به ایران وا گذار کرده است . . . و دیگر اینکه قسمتی از مراحل ابتدائی تغییر تولیدی پیشا -سرمایه داری در جامعه شد (برای تشریح علل آن بسه بخش سوم همین مقاله در بارهٔ اقتصاد جهانی رجوع شود) . اگر امروزه منافع امپریالیزم با "فئودالیزم" در تضاد افتاده است بنابراین نمی تواند تضاد "طبیعی" تولید کاپیتالیستی مواد خام با تولید فئودالی باشد . دلیل دوم نیز با اینکه بطور کلی صحیح است اما احتیاج به تشریح بیشتر و تاکید برخی جوانب مهم دارد . مثلاً آمار بسادگی نشان خواهد داد که در ایران اگر مصارف روستائی بالا رفته است (که خود جای بحث دارد) ، منفعت مستقیم آن به جیب بورژوازی خود ایران سرازیر می شود . بخش عمدهٔ کالا های مصرفی در روستاهای ایران توسط خود صنایع داخلی تأمین می شود .

† اینکه آیا قبل از تحولات اخیر در ایران "سلطهٔ فئودالی" برقرار بوده است یا نه از حوصلهٔ بحث فعلی خارج است . بجای "فئودالیزم" فعلاً می توانیم "مناسبات تولیدی پیشا -سرمایه داری" را بدون مشخص کردن دقیق نوع آن در نظر بگیریم . این کار در بحث تغییری اساسی ایجاد نخواهد کرد .

* مثلاً ، دلیل سوم کاملاً برای ما مجهول است ! اینکه چرا "تولید فئودالی" با "نیاز امپریالیستها به مواد خام" در تضاد است روشن نیست . در مرحلهٔ کلاسیک امپریالیزم (در رابطه با ایران تا قبل از تحولات اخیر) دقیقاً همین نیاز امپریالیزم به مواد خام باعث مستحکم تر شدن هرچه بیشتر طبقات حاکم قدیمی (زمینداران بزرگ) و مناسبات

* شکل ظاهراً بهتر ولی واقعاً مبتذل تر این استدلال اینست که عده ای می نویسند علت "رفرمهای ارضی" نیاز امپریالیزم به "تثبیت و بسط مناسبات سرمایه داری" در ایران بود : یعنی علت رشد مناسبات سرمایه داری در ایران رشد مناسبات سرمایه داری است ! نتیجهٔ تحولات اقتصادی اخیر را که نوعی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران بوده است نمی توان علت آن تلقی کرد . (مثلاً به رسالهٔ اول "گزارش دهمین سمینار اردوی تابستانی سال ۷۶" ـ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی- سپتامبر ۱۹۷۶ - ص ۲ - رجوع کنید)

شکل مواد خام جامعه را ، برای صدور به کشورهای امپریالیستی ، به عهدهٔ خود ایران گذاشته است ." (پاورقی ص ۱۳-۱۴). گذشته از اینکه این بحث ناصحیح است (وجه مشخصهٔ اصلی را حتی متوجه نشده است ــ به اواخر بخش سوم این مقاله رجوع شود) نویسنده به سؤال اصلی جواب نداده است . چرا در این مرحله امپریالیزم نقش مذکور را به ایران واگذار کرده است ؟ نویسنده بجای جواب، مساله را دور زده است . تنها "هدف اقتصادی" امپریالیزم که نویسنده مطرح می‌کند وجود "نیروی کار ارزان" در ایران است . نویسنده علت "نقش جدید ایران در سیستم جهانی امپریالیزم" را چنین بیان می‌کند : " بطور کلی وقتی نیروی کار در کشورهای تحت سلطه ارزان است چرا امپریالیزم کارخانه هایش را در کشورهای تحت سلطه تاسیس نکند ؟ " (پاورقی ص ۱۴) . گذشته از اشکالات اساسی تئوریک این نظریه وجود نیروی کار ارزان بمثابهٔ علت توسعهٔ اخیر صنایع در ایران †، نویسنده هنوز به سؤال اصلی پاسخ نداده است . چرا امپریالیزم فقط در این مرحله به وجود منابع نیروی کار ارزان در ایران وقوف پیدا کرده است ؟ و از این مهمتر، چرا فقط " مراحل نهائی آماده سازی برخی کالاها " و "قسمتی از مراحل ابتدائی تغییر شکل مواد خام" بعهدهٔ ایران گذاشته شده است ؟ مگر برای تولید دیگر کالاها و مراحل عالیتر تغییر شکل مواد خام نیروی کار ارزان وجود ندارد ؟ آیا مطابق این تئوری می‌توان نفوذ تصاعدی تولید صنعتی به بخش‌های دیگر اقتصادی را نیز توقع داشت ؟ عوامل محدود کنندهٔ این پروسهٔ رشد صنعتی کدامند ؟ بسیاری از نوشته های سازمان چریک های فدائی خلق نشان می‌دهد که بهیچوجه توهمی دربارهٔ امکان رشد چشمگیر نیروهای مولده در ایران تحت مناسبات تولیدی سرمایه داری ندارند ، از دیدگاه آنها " سرمایه داری ایران از همان ابتدا نه تنها مطلوا از تناقضات شکننده ، بلکه از نظر تاریخی و جهانی سیستمی عقب افتاده و ارتجاعی است . . . [و] خصوصیات رشد سرمایه داری کلاسیک جوامع اروپائی را ندارد . . ."* اما نظریات فوق الذکر دربارهٔ "تضاد تاریخی فئودالیزم با امپریالیزم" ، "تبدیل ایران به جزء ارگانیک نظام جهانی امپریالیزم" و "نیاز امپریالیزم به نیروی کار ارزان" بعنوان علل رشد تولید کاپیتالیستی در ایران حداقل ممکن است راه را برای این توهمات بگشاید . در ضمن از آنجا که علل دقیق و مشخص تحولات اخیر بررسی نشده اند و صرفاً باین اصول کلی اکتفا شده عمق واقعی این تحولات ناروشن مانده و در نتیجه راه برای کم اهمیت دادن به نتایج این تحولات نیز هموار شده است . از آنجا که تحولات صرفاً بمثابهٔ "رشد طبیعی" نفوذ امپریالیزم بررسی شده بنابراین مهمترین مساله یعنی تحولات ساختاری درخود نظام امپریالیستی و تغییرات مهم در ردیفا میزم مبارزات ضد امپریالیستی در کشورهای عقب افتاده بشکل سیستماتیک تئوریزه نشده است . بهمین خاطر است که علیرغم اینکه چریک های فدائی خلق واقعیات امپریک جدید جامعهٔ ایران را بیش از هرکسی فعالا بررسی کرده اند ولی از نقطه نظر استراتژیک (باصطلاح از لحاظ "مرحله انقلاب") هنوز در همان چارچوب نادرست "انقلاب دموکراتیک نوین") به دورنمای مبارزه طبقاتی در ایران می‌نگرند .

یکی از کمبود های تئوریک در نظریات نوشته شده این سازمان که بی ارتباط با مسألهٔ فوق نیست عقب ماندن شعار "بورژوازی ملی" است . مقوله ای که در مرکز تئوری مائو درباره "انقلاب دموکراتیک نوین" قرار دارد . درباره "تضاد فئودالیزم با امپریالیزم" و چگونگی حل آن در دورهٔ اخیر فعلاً استدلال شده اما مسالهٔ مهم دیگر یعنی "تضاد" بورژوازی "ملی" با امپریالیزم (که ترجیع بند سنتی اپوزیسیون سیاسی ایرانی بوده است) مسکوت مانده است . رشد سرمایه داری در ایران آیا این "تضاد" قدیمی را از بین برده است یا خیر؟ عده ای معتقدند که بورژوازی "ملی" توسط بورژوازی "کمپرادور" بلعیده شده است! یعنی "تضاد" از بین نرفته بلکه صرفاً یک طرف تضاد از لحاظ جسمانی نابود شده است! بعبارت دیگر علیرغم آنکه در جامعهٔ ایران دیگر قادر به مشاهدهٔ کوچکترین تظاهری از این "تضاد" نیستند هنوز در سطح تئوریک (بهتر است بگوئیم ایدئولوژیک) از این مقولهٔ نادرست دست نکشیده اند . این طرز برخورد البته راه را برای احیاء آتی این "تضاد" باز می‌گذارد . اگر روزی امکان ائتلاف با بخشی از بورژوازی ایران دوباره در دستور روز قرار گیرد اپورتونیست ها مجدداً مقوله "بورژوازی ملی" را از گنجه درخواهند آورد . مساله اساسی اینجاست که آیا تحولات اخیر ریشه های اقتصادی تغذیه کنندهٔ این "تضاد" را از بین برده اند یا نه ؟ چریک های فدائی خلق این مساله را روشن نکرده اند . صحبت از "رشد غول آسای بورژوازی کمپرادور" و "برقراری سیستم بورژوازی کمپرادور" در ایران می‌شود ولی معلوم نیست بورژوازی "ملی" کجای این سیستم و درچه مناسبتی با آن قراردارد . بنظر ما ناروشنی در این مساله موجب اشکالات متعددی در فهم تکالیف انقلاب ایران خواهد شد . مثلاً، صفائی فراهانی معتقد بود " بورژوازی ملی ایران . . . سرانجام شکست خورد و در تمام این دوران در بورژوازی کمپرادور و یا وابسته تحلیل رفت و شخصیت خود را از دست داد . آنچه که امروز ما بورژوازی کمپرادور می نامیم دیگر یک جناح از بورژوازی ایران نیست بلکه تمام بورژوازی ایران است . . . دیگر نیاز نیست که هربار پس از کلمهٔ بورژوازی صفت کمپرادور یا وابسته را تاکید کنیم ." † ولی علیرغم این مساله نوشت " در اولین مرحلهٔ پیروزی انقلاب بانکها ، معادن و صنایع کلا و سرمایه های خارجی به مالکیت دولت در میاید . بخش خصوصی زیر ارشاد دولت قرار گرفته از برنامه دقیق و هماهنگ توسعه صنعتی پیروی می‌کنند ." * روشن نیست این بخش خصوصی " متعلق به "بورژوازی کمپرادور"هست یا نه ؟ اگر باشد که پس چگونه می‌توان "سرمایه های خارجی" را دولتی کرد و دست امپریالیزم را از جامعهٔ ایران کوتاه کرد ولی در عین حال به بورژوازی کمپرادور تحت "ارشاد دولت" اجازه رشد داد ؟ اگر هم این "بخش خصوصی" چیزی غیر از بورژوازی کمپرادور است که پس چگونه تمام بورژوازی ایران کمپرادور شده است؟

بهرحال این مساله ناروشن است و اگر علت اشاره نکردن چریک های فدائی خلق به سرنوشت بورژوازی "ملی" از بین رفتن آن است پس جنبهٔ دموکراتیک "انقلاب دموکراتیک نوین" در چیست ؟ از دیدگاه مائوتسه تونگ "خصوصیات ویژهٔ" مبارزهٔ طبقاتی در "مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک نوین" ضد فئودالی و ضد امپریالیستی بودن آن بر اساس "وحدت طبقهٔ کارگر و طبقهٔ دهقان ، بورژوازی کوچک شهری و بورژوازی ملی" در یک "جبههٔ واحد میهنی تحت رهبری طبقهٔ کارگر" †† بود . از این "خصوصیات ویژه" در ایران چه باقی مانده است که چریک های فدائی خلق . . . را هنوز به "مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک نوین" معتقد نگه داشته است . بنظر آنها "اصلاحات ارضی در روستا اساساً روابط فئودالی را از بین برد" (ص ۱۷) و "فئودال های سابق همه بورژوا شده اند" (ص ۱۸) . یا در جای دیگر بعبارتی دقیقتر می‌نویسند : " ما در روستا دیگر با فئودالها طرف نیستیم ، ما در روستا با بورژوازی کمپرادور ، با بورژوازی بوروکراتیک مالی ، با کولاکها و با مالکان بورژوا شده طرف هستیم ."** بنابراین "جنبهٔ ضد فئودالی" نه تنها کاملاً از بین رفته بلکه حتی در روستا مبارزهٔ طبقاتی الزاماً شکل ضد بورژوائی بخود خواهد گرفت . "انقلاب دموکراتیک ضد بورژوائی" برای ما نامعلوم است (مگر اینکه منظور برقراری "دیکتاتوری خرده بورژوازی" باشد!؟) . "خصوصیت ویژه" دیگر "انقلاب دموکراتیک نوین" یعنی شرکت تمام "طبقهٔ دهقان و بورژوازی کوچک شهری" هم بنظر چریک های

† اگر این حرف صحیح است پس امروزه آفریقای مرکزی باید صنعتی ترین نقطهٔ جهان باشد ! این "تئوری" اساساً امکان عقب افتادگی را انکار می‌کند . بحث مفصل تر در این باره را به قسمت بعدی این بخش موکول می‌کنیم .

* پیام سازمان چریک های فدائی خلق به عفو همین کنگره کنفدراسیون جهانی .

†† آنچه یک انقلابی باید بداند ــ انتشارات ۱۹ بهمن ــ فروردین ۱۳۵۵ ص ۲۱

* همانجا ــ ص ۴۳

†† بخوانید تحت رهبری حزب کمونیست پدون دخالت مستقیم طبقهٔ کارگر!

** نبرد خلق ــ شمارهٔ ۲ ــ ص ۴۳

فدائی . . . وجود ندارد ، زیرا "درمیان توده عظیم دهقانان نیز قشربندی طبقاتی جدیدی به شدت در حال تکوین است : عده کمی دارند به خرده بورژواهای بالنسبه مرفهی تبدیل می‌شوند و عده ای به خرده بورژواهائی ورشکسته ، عده عظیمی هم روز به روز پرولتریزه تر می‌شوند ." (ص ۱۸) ، در شهرها هم ما شاهد "طبقاتی شدن هر چه سریعتر و دقیقتر جامعه به پرولتاریا و بورژوازی" و " قطبی شدن اقشار میانی و صعود و سقوط بخشهائی از آن به صفوف بورژوازی و پرولتاریا "* هستیم ، اضافه براین " در شهر خرده بورژوازی نوینی پا به عرصه وجود گذاشته است که آنرا خرده بورژوازی وابسته می‌نامیم . . . [منافع این خرده بورژوازی] با منافع امپریالیزم گره خورده است . " (ص ۲۰-۱۹) ، گذشته از تمام اینها مبارزات ضد امپریالیستی نیز درواقع علیه تمامی طبقه حاکمه و دستگاه دولتی که "مناسبات سرمایه‌داری نوستعمراتی را در ایران برقرار کرده است" صورت خواهد گرفت و بورژوازی " ملی " نیز که ناپدید شده است ، اما علیرغم اینکه تمامی این "خصوصیات ویژه " از بین رفته‌اند انقلاب ایران هنوز کماکان " انقلاب دموکراتیک نوین " است ! ؟ † در مقدمه ای که سازمان چریک های فدائی خلق بر ترجمه تلخیص کتاب لنین درباره رشد سرمایه داری در روسیه نوشته اند حتی از اینهم فراتر می‌روند و دقیقاً می‌نویسند مناسبات تولیدی سرمایه داری در ایران غالب شده است ، حال چگونه انقلاب ایران خواهد توانست هم این مناسبات غالب سرمایه داری را دگرگون کند و هم دموکراتیک باشد واقعاً معماییست . † *

---

۳۷ * پیام سازمان چریک های فدائی خلق به هفد همین کنگره کنفدراسیون جهانی .

۳۷ آیا این تفاوت که "عناصر سوسیالیستی انقلاب نقش مهمتری نسبت به گذشته برعهده [خواهند گرفت] " ؟ - نبرد خلق - شماره ۳۰ - ص ۱

۳۸ †* اشکال بسیار مغشوش این شیوه "به گزینی " (!) را در برخی گرایش‌هائی که در خارج از کشور بخود "نمایندگی" تشکیل "پشت جبهه " را اعداء کرده اند می‌توان مشاهده کرد ، "بهترین" نمونه را (که با رفرمیزم فقط یک قدم فاصله دارد) می‌توان در نظریات "گروه ۱۹ بهمن که در زمستان ۱۳۵۰ بر اساس مارکسیسم لنینیسم انقلابی تشکیل گردید " پیدا کرد ، چریک های فدائی . . . با وجود اینکه انقلاب ایران را "انقلاب دموکراتیک طراز نوین کشور نوستعمره " تعیین می‌کنند ، بارها تأکید کرده اند که در شرایط ویژه جامعه ایران این انقلاب " هرچه بیشتر خصلتی سوسیالیستی " بخود می‌گیرد ، از اردوگاه انقلاب هم بورژوازی "ملی " و هم اقشار فوقانی خرده بورژوازی شهری و روستائی حذف می‌شود و اهمیت روزافزون رشد تضاد بین کار و سرمایه نقش طبقه کارگر را دو صد چندان مهم می‌کند ، اما باصطلاح " گروه " ۱۹ بهمن که "فرمول " جامعه نیمه فئودال-نیمه مستعمره را "رد" کرده و معتقد است در ایران " نیمه فرماسیون (!؟) سرمایه داری وابسته " تسلط دارد با استناد به چریک های فدائی . . انقلاب ایران را همان "انقلاب دموکراتیک نوین " نامگذاری می‌کند ، اما "نوینی "این انقلاب برای ایشان در اینست که نه تنها عملاً تمامی خرده بورژوازی جزو نیروهای انقلابیست و نه تنها بورژوازی "ملی " کماکان بخشی از "خلق " است بلکه حتی بخش از بورژوازی کمپرادور نیز با رژیم شاه در "تضاد" است ، البته هنوز باندازه آقای کیانوری "جسور" نیستند که رسماً از این بخش دعوت به شرکت در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" کنند ، اما هم اکنون یک جبهه غیر رسمی تشکیل داده اند ، ایشان معتقدند که خلق نباید "چماق خود " را بر سر این بخش فرود بیاورد و باید در این مرحله شعارهائی را مطرح کند که "تضاد " بین آن و رژیم شاه تشدید شود ، باین خاطر ایشان پیشنهاد می‌کنند که مبارزات "خلق" باید در این مرحله حول "شعار استراتژیک" مرگ بر "دیکتاتوری فردی شاه" متمرکز شود ، زیرا " در این میان نیروهای ارتجاعی وابسته به سیستم نیز احتمال شرکت در مبارزه بر ضد دیکتاتوری را دارند ." و هستند "علیرغم ماهیت ارتجاعی‌شان ، شانس بدنبال کشیدن توده ها را دارند" بازهم صد رحمت به کسانیکه هنوز به "فرمول " جامعه "نیمه فئودال - نیمه مستعمره " معتقدند !

بهرحال واضح است که حداقل اقل این مسائل (دیالکتیزم مبارزه طبقاتی و دوره‌های انقلاب ایران) هنوز نیاز به بررسی و بحث بیشتر دارند و باحتمال یقین چریک های فدائی خلق هم قبول خواهند کرد که شناخت کنونی ناقص است و یکی از مهمترین قدم ها در راه برطرف کردن این کمبود بررسی دقیقتر (و سیستماتیک) ماهیت تحولات اخیر در ایران خواهد بود .

نشریه کارگر — " استفاده سرمایه داری غربی از امکانات فراوان بازار کار ارزان "

یکی از "محبوبترین " شیوه های تشریح علل اقتصادی تحولات سال های اخیر در ساختار تولیدی جامعه ایران اشاره به نیاز سرمایه امپریالیستی در استفاده از "امکانات فراوان بازار کار ارزان " ایران بعنوان "محرک و سبب اصلی " این تغییرات است ، تا جائیکه ما اطلاع داریم مفصل ترین تجزیه و تحلیلی که تاکنون از جانب طرفداران این نظریه ارائه شده و از بسیاری لحاظ بر دیگران برتری دارد مقاله ایست که بقلم نوشین تحت عنوان "یکی از مسائل اساسی روز" که در سه شماره (۱ و ۲ و ۳) نشریه کارگر منتشر شد ، * حسن اصلی بررسی نوشین در اینست که او حداقل سعی کرده است مساله ساختار اقتصادی ایران را بر مبنای علمی اقتصاد سیاسی مارکسیستی تحلیل کند و از اشتباه رایج جایگزین کردن چنین تحلیل علمی‌ای با تراوشات اخلاقی خرده بورژوائی احتراز ورزد ، او بدرستی می‌نویسد :

"امروز عده زیادی از امپریالیسم متأسفانه درک نادرستی دارند ، این افراد امپریالیسم را از پایه اصلی آن یعنی سرمایه داری جدا می‌کنند و خصوصیاتی که برای آن قائل می‌شوند بدون در نظر گرفتن قوانین حرکت سرمایه است ، هرگز نباید فراموش کرد که امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه داری است و بنا بر [این] آنچه ماهیت آنرا در هر دوره ای از رشد آن مشخص می‌کند و اهداف اقتصادی و سیاسی آنرا معین می‌نماید همانا قوانین کلی سرمایه است ، بدینجهت برای روشن نمودن ماهیت سیاست اقتصادی کشورهای امپریالیستی در لحظه کنونی و اینکه آیا امپریالیسم می‌تواند در ایران و یا کشور دیگری موجب تغییرات ریشه ای در روابط و مناسبات اقتصادی-اجتماعی گردد لازم است که برمبنای قوانین کلی سرمایه داری ، درجه رشد تولید سرمایه داری و احتیاجات سرمایه در مرحله کنونی از رشد آنرا مورد بررسی قرار داد ، و نه اینکه در ابتدا آنچه موضوع بحث است ، ماهیت امپریالیسم در دوران معاصر ، را حکم قرار داد و بعد از آن بطور دلخواه نتیجه‌گیری نمود ." † بسیار عالی ! اما ببینیم خود نوشین "درجه رشد تولید سرمایه داری و احتیاجات سرمایه در مرحله کنونی " را چگونه بررسی می‌کند ، او می‌نویسد :

---

۳۹ * بنابراین صرفاً باین دلیل است که ما بررسی صحت و سقم این نظریه را بر اساس تحلیل نوشین انجام می‌دهیم و به سایر نظریات نمی‌پردازیم ، در ضمن برخی از نظریات واقعاً بقدری سخیف‌اند که اصولاً فهمش برای ما غیر ممکن است ، در این رابطه هم جایزه ابتذال به "تحلیل عمیق" ۱۹ بهمن تئوریک (شماره ۵۰ و ۶) " بدلیل برسلوب ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی " تعلق می‌گیرد ، مثلاً به این چون و چرای ۱۹ بهمن در این رابطه توجه کنید : [ما را که پیاده نقاشیهای سورئال نیست انداخت ! اصلاً عوضی است !] " اگر بنا باشد (!؟) که تکامل ابزار تولید بدنحو کاملاً ارتجاعی در متروپل متوقف نشود ، اگر بنا بشد (!؟) سطح زندگی مردم در متروپل سقوط نکرده و افزایش یابد پس باید ارزش کالاهائی که به کار ارزان نیاز دارند (!؟) در متروپل جلوگیری شود ." (ص ۹۸)

۳۹ † کارگر - شماره ۱ - ص ۲ - (تأکید ها در متن اصلی) .

"مزد کارگر یکی از عوامل تعیین کننده ی هزینه ی تولید ست . . . و هرچه هزینه ی تولید پائین تر نگه داشته شود موقعیت سرمایه داری برای رقابت با رقبای خود در بازار بهتر است • درگذشته در اثر پائین بودن سطح تولید . . . ارتش ذخیره از بیکاران وجود داشت که بعلت سطح نازل تشکل کارگران در سند یکاها موجب رقابت بین خود کارگران برای فروش کالا یشان ــ نیروی کار ــ می شد و درنتیجه عاملی بود برای پائین نگه داشتن مزد ها . . . با تشکیل سند یکاهای کارگری و گسترش و تشدید مبارزات کارگری اختلاف مزد در رشته های مختلف تولیدی رفته رفته کم شد و به میزان مشابهی رسید • وجود سند یکاها . . . موجب گردید که رقابت بین کارگران در بازار کار تقریباً از بین برود و . . . سند یکاها . . . صرفنظر از شرایط موجود در بازار کار می توانند تقریباً قیمت انحصاری برای فروش نیروی کار تعیین کنند . . . . از اینرو بسیاری از تولید کنندگان مجبور خواهند بود برای باقی ماندن در موقعیت مناسب رقابت با رقبای خویش یعنی تأمین شرایط هستی خود متوجه بازارهای کاری شوند که نیروی کار در آن ارزان بوده و بخاطر فقدان سند یکاهای واقعی بین کارگران رقابت برای فروش کالا - یشان وجود دارد • "

"شاه هرچه می خواهد درباره ٔ 'انقلاب' خود جار بزند • خود را قهرمان و مسبب تغییرات ایران معرفی کند و نمایش- های سخره جورواجور راه بیاندازد ، ولی واقعیت اینستکه محرک و سبب اصلی این حرکت در جامعه ٔ ایران و تمام جوامع مشابه باشدتی بیشتر در اینجا و کمتر در آنجا ــ احتیاجات و شرایط نوین تولید سرما - یه داری و بویژه شکل جدید رقابت در کشورهای پیشرفته صنعتی و بازار جهانی است • هدف اولیه ی سرمایه داری این کشورها در صدور سرمایه به کشورهای غیرصنعتی و ایجاد و انتقال پاره ای از کار گاههای صنعتی در آنها استفاده از امکانات فراوانی است که بازارکار ارزان در این کشورها برای بدست آوردن سود بیشتر در اختیار آنان قرار می دهد • درهم کوبیده شدن ساختمان سنتی این جوامع و جایگزین شدن مناسبات سرمایه داری بجای آن یک نتیجه ٔ فرعی ولی منطقی گسترش مراوده و تجارت است و به ربطی به خواب نما شدن اطیحضرت دارد و نه قلب رئوف ایشان !! "*

همانطور که در قسمت پیش اشاره کردیم نخستین پرسشی که این نظریه ٔ نیاز امپریالیزم به "بازار کار ارزان" بعنوان "محرک اصلی" انتقال کارگاههای صنعتی به کشورهای عقب افتاده ای نظیر ایران برمی انگیزد اینست که چرا امپریالیزم فقط در دوران اخیر به وجود نیروی کار ارزان در ایران پی برده است؟ تازگی مساله در چیست ؟ نوشین با صطلاح دست پیش را گرفته و پاسخی آماده دارد : "درگذشته در اثر پائین بودن سطح تولید . . . ارتش ذخیره از بیکاران وجود داشت [در کشورهای متروپول] " و بدلیل " سطح نازل تشکل کارگران" موجب پائین نگه داشتن دستمزد ها می شد " در صورتیکه امروزه " با تشکیل سند یکای کارگری" رقابت بین کارگران "تقریباً" از بین رفته است و "سند یکاها . . . می توانند تقریباً قیمت انحصاری برای فروش نیروی کار تعیین کنند • " ازاینرو در مرحله ٔ اخیر " بسیاری از تولید کنندگان" در کشورهای پیشرفته ٔ صنعتی مجبور می شوند که "برای باقی ماندن در موقعیت مناسب رقابت با رقبای خویش" متوجه این بازارهای کار ارزان بشوند •

در درجه ٔ نخست چند نکته احتیاج به تأکید دارد • اولاً برخلاف نظر نوشین ارتش ذخیره کار در اثر سطح پائین تولید ایجاد نمی شود بلکه از خصوصیات همیشگی وجه تولید سرمایه داری است • نقش اساسی ارتش ذخیره کار در جوامع سرمایه داری فراهم ساختن امکان توسعه های ناگهانی و تناوبی سرمایه صنعتی است • ثانیاً این هم اشتباه است که امروزه ارتش ذخیره کار از بین رفته • (نمی دانیم مفهوم نوشین از "ارتش" چیست اما آیا بیش از ۱۵ میلیون بیکاری که در کشورهای عمده ٔ سرمایه داری امروزه وجود دارد "ارتش" ذخیره کار هست یا نه !) نوشین فراموش می کند که همجوار حرکت سرمایه حرکت نیروی کار نیز وجود دارد • اگر بدلایل سیاسی و تاریخی (منجمله قدرت سند یکاها) سرمایه نتواند منابع " طبیعی " ذخیره (مناطق عقب افتاده) را در درون کشور حفظ کند ، از طرق "مصنوعی" ایجاد می کند • مثلاً از طریق واردات عظیم نیروی کار مهاجر • کارگران مهاجر امروزه عمدتاً همان نقش ارتش ذخیره را ایفاء می کنند • اگر سرمایه نیاز ناگهانی به نیروی کار پیدا کند واردات تسهیل می شود و اگر بالعکس دچار رکود شود مهاجرین را اخراج می کند • نوشین برای اثبات نظریه اش از سرمایه داران آلمانی نقل قول کرده است ، بهتر می بود کمی هم راجع به وضع فلاکت بار کارگران مهاجر ترک در آلمان غربی تعمق می کرد • سرمایه داری آلمانی در امر سود بردن از بدبختی کارگران مهاجر از همه "هنرمند تر" است • ثالثاً ، نوشین نباید اینقدر خوش باور باشد و به گریه و زاری سرمایه داران درباره ٔ قدرت "بیش از حد" سند یکاها و دستمزد های "گلان" اهمیت بدهد • در ۲ سال اخیر سطح واقعی دستمزد ها در چند کشور مهم سرمایه داری در حدود ۲۰ درصد پائین رفته است • قدرت متشکل طبقه ٔ کارگر در هیچ کشوری بحد انگلستان نمی رسد ولی در طی ۳ سال گذشته قدرت خرید کارگران در این کشور بیش از ۳۵ درصد کاهش یافته است •

اما از این ایرادها بگذریم و بپذیریم که نوشین هم به این مسائل واقف است و به رغم آن "محاسباتش" نشان می دهد که در قیاس با گذشته میزان دستمزد ها بآن اندازه افزایش یافته است که سبب حرکت کنونی سرمایه بسوی بازارهای کار ارزان بشود • البته در این - صورت هم نوشین هنوز باید اثبات کند که از لحاظ زمانی این تغییرات کمّی دقیقاً با تغییر و تحولات اخیر " در جامعه ایران و تمام جوامع مشابه " مصادف شده است و نوشین اینکار را نکرده • اما از این نیز بگذریم • اشکالات اساسی موضع نوشین مهمتر از اینند • اصولاً این نظریه که مزد از عوامل تعیین کننده ٔ هزینه ٔ تولید است و برای پائین نگه - داشتن هزینه تولید بمنظور برخورداری از موقعیت بهتر برای رقابت در بازار، سرمایه بناچار بسوی بازارهای کار ارزان حرکت می کند، ناشی از ساده کردن افراطی (و یکجانبه دیدن) جریان پیچیده ٔ حرکت و قوا- نین حرکت سرمایه است • فرصت اینکه در این مختصر به تمامی ریشه - های تئوریک و متد ولوژیک اشکالات نظریه ٔ نوشین بپردازیم نخواهد بود و بیشتر به نظاهرات آن و ذکر برخی نکات اکتفاء می کنیم •*

اولین اشکال نظریه ٔ نوشین از آنجا برمی خیزد که او بجای آنکه قوانین حرکت سرمایه را در سطح تولید جستجو کند در دایره ٔ گردش کالا دنبال می کند • بنظر او "سبب اصلی" حرکت سرمایه در اینست که " اختلاف بین هزینه ٔ تولید و ارزش کالا در فاصله ٔ مناسبی برای رقابت نگه داشته شود • " و بهمین دلیل او اهمیت خاص (وحتی تعیین کننده) برای "نیاز سرمایه به بازارهای کار ارزان " قائل می - شود • ** درست است که مارکس رقابت را "نیروی محرک اساسی اقتصاد بورژوائی " و "اهرم نیرومند تمرکز" نامید • اما منظور او این نبود که رقابت قوانین حرکت سرمایه را ایجاد و یا تعیین می کند ، بلکه صرفاً به این قوانین امکان تحقق می دهد ††• نوشین شکل حرکت سرمایه را که ظاهراً مطابق مکانیزم تحقق ارزش افزوده ٔ نهفته در کالا (بقول او" فاصله ٔ بین ارزش کالا و هزینه تولید ") از طریق رقابت در بازار صورت می گیرد با قوانین حرکت این سرمایه اشتباه می کند • این رقابت نیست که میزان سود را پائین می آورد بلکه پائین رفتن میزان سود است که باعث رقابت شدید می شود • روند اساسی حرکت سرمایه همین گرایش کاهش نرخ سود است • نرخ سود نیز ارتباط مستقیمی به میزان مزد نداشته بلکه نسبت مستقیم با میزان استثمار ($\frac{s}{v}$) و نسبت معکوس با ترکیب ارگا -

---

* کارگر - شماره ۳ - ص ۱

† ضمناً استفاده از نیروی کار زنان نیز اینجا نباید فراموش شود • در دوران اخیر در تمام کشورهای پیشرفته ٔ صنعتی نقش زنان بعنوان ارتش ذخیره کار افزایش یافته است • برخلاف نظریه ٔ عجیب نوشین که معتقد است " زمانیکه تولید به نیروی کار زن احتیاج پیدا می کند سرمایه داری طرفدار آزادی زنان می شود " این نیاز جدید به نیروی کار زن خود عامل جدیدی برای بقای ستم کشیدگی زن در جوامع سرمایه داری شده است •

* ریشه ٔ اصلی اشکال نظریات نوشین قاطی کردن یک سری از مقولات اقتصاد سیاسی مارکسیستی با برداشت های "مدرن" ریکاردوئی رایج در اروپاست • اگر فرصتی بود بعدها باین مساله باز خواهیم گشت !

** این نظریه بخصوص در قسمت دوم مقاله ای اساس بحث است •

†† برای بحث بیشتر این نظر رجوع شود به :
Grundrisse, p. 791-2, Penguin Books, 1973.

تیک سرمایه ($\frac{c}{v}$) دارد . † سرمایه ای که بدنبال سود افزونه روانهٔ کشورهای دیگر می‌شود در جستجوی نرخ استثمار بالاتر و ترکیب ارگانیک پائین تر است و نه "بازار کار ارزان" . علت صدور سرمایه از کشورهای متروپول به کشورهای عقب افتاده در عصر کلاسیک امپریالیزم استفاده از نرخ سود بالاتر در این کشورهاست، زیرا : (الف)- ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش‌های تولید مواد خام گیاهی و معدنی در کشورهای غیر صنعتی بمراتب پائین تر از ترکیب سرمایه در بخش‌های صنعتی متروپول بود ، (ب)- میزان استثمار در کشورهای عقب افتاده بالاتر بود ، نه باین خاطر که اسماً مقدار پولی دستمزدها پائین تر از مقادیر معادل در متروپول بود بلکه باین دلیل که بخاطر وجود ارتش عظیم ذخیره کار قیمت نیروی کار بمراتب پائین تر از ارزش آن بود و مهمتر اینکه پروسهٔ افزایش تولید ارزش افزونهٔ مطلق (از طریق ازدیاد ساعات کار بدون افزایش نسبی دستمزدها) در مقایسه با متروپول نامحدودتر بود ، (ج)- سیستم استعماری مستقر شده در این کشورها توسط سرمایه خارجی ، بخشی از مخارج غیر مستقیم فعالیت اجتماعی تولید سرمایه داری را از محل محصول افزونهٔ اجتماعی پرداخت می‌کرد (مالیات‌های محلی و غیره) . درصورتیکه در متروپول این مخارج از ارزش افزونه تأمین می‌شد و بدینسان باعث کاهش هرچه بیشتر نرخ سود می‌گشت .

مسالهٔ دیگری که نوشین در نظر نمی‌گیرد اینست که صرفاً براساس "قوانین کلی حرکت سرمایه" نمی‌توان نظام جهانی امپریالیستی را توضیح داد . سرمایه بنا به قوانین تعیین کنندهٔ حرکتش همیشه به طرف نرخ سود بالا جذب می‌شود اما در عصر امپریالیزم این حرکت کیفیت ویژه ای پیدا می‌کند . در مرحلهٔ خاصی از تراکم و تمرکز سرمایه وجه تولید سرمایه داری با بحران اشباع انباشت با کیفیتی خاص مواجه می‌شود که تنها چاره اش صدور وسیع سرمایه به کشورهای عقب افتاده است . ازاینرو پیدایش امپریالیزم بمثابهٔ یک نظام جهانی دربرگیرندهٔ اقتصاد های "ملی" (کشورهای متروپول صادرکنندهٔ سرمایه و کشورهای عقب افتاده دریافت کنندهٔ سرمایه) و تقسیم بین المللی کار ناشی از آن را نمی‌توان تنها بوسیلهٔ "قانون کلی" حرکت سرمایه بطرف نرخ سود بالاتر تشریح کرد بلکه دقیقاً براساس شکل مشخص حل بحران سرمایه‌داری در مرحلهٔ خاص از رشد سرمایه داری . درغیر اینصورت تشخیص مراحل مختلف انکشاف امپریالیزم از یکدیگر مشکل خواهد بود . مثلاً در دورهٔ کنونی ، طبرغم "قانون عام" حرکت سرمایه بسوی نرخ سود بالاتر، رابطهٔ غالب اقتصادی بین کشورهای عقب افتاده و کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری صدور سرمایه از دومی به اولی نیست . چون سرمایه داری در دورهٔ پس‌ازانقلاب سوم صنعتی (دوران پس از جنگ جهانی دوم) با بحران اشباع انباشت اساساً بشکل جدیدی مقابله می‌کند . * تسریع اختراعات تکنولوژیک و تعویض دائمی وسائل تولید "کهنه" با وسائل مدرنتر، توسعهٔ اقتصاد نظامی و رشد خدمات همگی در این مرحله از تراکم و تمرکز سرمایه ابزار اصلی مقابله با بحران دائمی اشباع انباشتند ، و در مقایسه با این سه ، صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده نقش ناچیزی را بازی می‌کند . بنابراین حتی اگر بحث نوشین دربارهٔ حرکت سرمایه بطرف نیروی کار ارزان صحت داشته باشد اصولاً در مرحلهٔ کنونی برای تشریح ارتباط اقتصادی بین متروپول و کشورهای عقب افتاده عامل بی اهمیتی است . فاکت‌های اقتصادی بسادگی صحت این نظر را نشان می‌دهد .

با بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه (بخصوص پس از انقلاب سوم صنعتی) سهم دستمزد و حقوق در هزینهٔ تولید کاهش یافته است . مثلاً در صنایع پتروشیمی در انگلستان مقدار دستمزد و حقوق پرداختی حتی به حدود ۰/۰۱ درصد مخارج تولید کاهش پیدا کرده است .+

واضح است که با کاهش دستمزدها سرمایه داران این بخش نخواهند توانست چندان امکان مانوری در بازار پیدا کنند . البته هنوز در برخی بخش‌های اقتصادی که سطح بارآوری کار پائین است و سهم عمدهٔ سرمایه را سرمایه متغیر تشکیل می‌دهد ، امکان اینکه علیرغم تکنولوژی عقب افتاده سرمایه دار بتواند بخاطر استفاده از نیروی کار ارزان بقدرت رقابت خود در بازار جهانی بیفزاید ،وجود دارد (البته بشرط اینکه مخارج ترانسپورت زیاد نباشد) . این هم کاملاً صحیح است که امروزه مقادیری از سرمایه صادراتی متروپول در کشورهای عقب افتاده در تولید مانوفاکتور برای بازار جهانی بکار گرفته می‌شود . مثلاً تولید ترانزیستور در کرهٔ جنوبی برای بازارهای آمریکای شمالی ، ایجاد صنایع نساجی در آسیا و تولید مواد غذائی کنسروشده در آفریقا برای بازارهای اروپائی . اما این جریان بسیار محدود است وبهیچوجه در تغییر وتحولات مرحلهٔ کنونی تعیین کننده نیست . اولاً بخش عمدهٔ سرمایه گذاری خارجی در صنایع تبدیلی در کشورهای عقب افتاده برای عرضهٔ کالا به بازارهای داخلی خود این کشورهاست (درواقع هدف اصلی این نوع سرمایه گذاری دقیقاً کنترل این بازارهاست) و نه صادرات به بازارهای متروپول و ثانیاً اصولاً در مرحلهٔ کنونی بخش‌های labour intensive اهمیت اقتصادی خود را از دست داده اند و در مقایسه با صنایع capital intensive برای انحصارات عظیم بین‌المللی ارزش چندانی ندارند . در بخش‌هائی هم که صرفاً بخاطر استفاده از نیروی کار ارزان پابرجا مانده اند در دورهٔ بعدی رقابت شدیدی بین انحصارات بین المللی برای سرمایه گذاری در آنها را مشاهده خواهیم کرد که خود مجربه بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه در این بخش و اتوماتیک تر شدن هرچه بیشتر تولید و در نتیجه بی اهمیت شدن سهم دستمزد در هزینهٔ تولید می‌شود .

درضمن نوشین یک مسالهٔ ساده را فراموش می‌کند . امروزه مکانیزم اساسی کاهش هزینهٔ تولید جانشین کردن هرچه بیشتر کار زنده با کار مرده است و نه کاهش دستمزدها . اصولاً علت استفاده هرچه بیشتر از ماشین آلات در تولید دقیقاً کاهش مخارج تولید است . نوشین گویا جریان تولید ارزش افزونهٔ نسبی را کاملاً فراموش کرده است . اگر سرمایه دار نمی‌تواند دستمزدها را کاهش دهد (نیروی کار را کمتر از ارزشش خریداری کند) و یا ساعات کار را زیاد کند (افزایش ارزش افزونهٔ مطلق) ، این الزاماً بدآن معنی نیست که در نتیجه میزان استثمار کاهش خواهد یافت . سرمایه داری با افزایش بارآوری کار ارزش کالاهائی را که صرف تجدید تولید نیروی کار می‌شود تقلیل می‌دهد و از این طریق ساعات کار لازم (معادل دستمزد پرداختی به کارگر) را کم می‌کند . درست است که امروزه در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی افزایش تولید ارزش افزونهٔ مطلق تقریباً غیر ممکن شده ولی در عوض با افزایش ارزش افزونهٔ نسبی میزان استثمار در این کشورها بطور کلی اگر از کشورهای عقب افتاده بیشتر نباشد کمتر نیست .

بی دلیل نیست که در آمریکا دستمزدها بطور متوسط دوبرابر بازار مشترک اروپائی است ولی قیمت کالاهای آمریکائی کمتر است . یا در ایران بطور متوسط سطح دستمزدها در صنایع جدید تبدیلی شاید کمتر از $\frac{1}{8}$ بازار مشترک باشد ولی قیمت ها ۳۳٪ بیشتر است* زیرا علیرغم نیروی کار ارزان در ایران مخارج تولید بیشتر است .

اشکال اساسی دیگر موضع نوشین در اینست که او تصور می‌کند "قوانین عام" حرکت سرمایه را می‌تواند بصورتی مکانیکی در مقیاس جهانی نیز بکار ببرد . او موانع سر راه گرایش بسوی یکسان شدن نرخ سود در سطح جهانی را در نظر نمی‌گیرد . فرض می‌کند که در مقیاس جهانی حرکت سرمایه کاملاً بدون قید و بند جریان دارد درحالیکه حرکت نیروی کار محدود شده است . درنتیجه از نقطه نظر او سرمایه آزادانه به آنجا که نیروی کار ارزانتر است سفر می‌کند . این نظریه نه در سطح تئوریک و نه در سطح امپریک قابل توجیه است . براساس چنین برداشتی از توسعه وجه تولید سرمایه داری در سطح جهانی نه تنها نمی‌توان عقب افتادگی را توضیح داد بلکه باید بمعنای کلاسیک ریکاردوئی غیرممکن بودن عقب ماندگی را قبول کرد . مگر اینکه نوشین معتقد باشد تقسیم کنونی دنیا به کشورهای عقب افتاده و پیشرفته

---

† نرخ سود = p ، سرمایه ثابت = c ، سرمایه متغیر = v ، ارزش افزوده = s .

$$p = \frac{s}{c+v} = \frac{\frac{s}{v}}{\frac{c}{v}+1}$$

* برای بحث مفصلتر این نکته به قسمت آخر بخش سوم این مقاله رجوع شود .

+ Charles Levinson, CAPITAL, INFLATION, AND THE MULTINATIONALS London, 1971, pp 228-9

Vyacheslav Aramovic, INDUSTRIALISATION OF IRAN: THE RECORDS, THE PROBLEMS, THE PROSPECTS , Tahgigate Eghtesadi- No. 18, spring 1970.

www.hks-iran.com

صنعتی سرمایه داری بخاطر یک سری عوامل طبیعی ، نژادی ، فرهنگی و غیره و خارج از شکل مشخص تاریخی گسترش سرمایه داری است ، وطبیرغم تلاش سرمایه برای درهم شکستن این سد های عقب نگهدارنده هنوز برخی از آنها باقی مانده اند • اگر چنین باشد فقط مساله زمان است که انتقال تمام صنایع مهم اروپائی و آمریکائی را به آفریقا و آسیا مشاهده کنیم!

نوشین نمی بیند که وجود "بازار کار ارزان" در کشورهای عقب-افتاده علت حرکت سرمایه نیست بلکه در واقع خود معلول انکشاف ناموزون وجه تولید سرمایه داری در جهان است • این گفتار مارکس صحیح است که "نیاز بورژوازی به یک بازار در حال گسترش برای محصولاتش، آنرا در سراسر کرهٔ خاکی تعقیب می کند • بورژوازی باید به هر سوراخ سنبه ای سر بکشد ، درهمه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند • "† اما نمی توان از این گفتار چنین نتیجه گرفت که بورژوازی همه جا وجه تولید سرمایه داری را گسترش می دهد • تمام بحث پیرامون مسالهٔ امپریالیزم در اینست که چرا علیرغم گسترش سرمایه داری صنعتی "در سراسر کرهٔ خاکی" وجه تولید سرمایه داری صرفاً حواشی زندگی اقتصادی سه قاره را منقلب ساخته و چرا نیروهای مولده در این کشورها به رکود و واپس افتادگی همیشگی (تا زمانی که تحت نظام امپریالیستی باقی بمانند) محکوم شده اند ؟

این کافی نیست که بگوئیم "نباید فراموش کرد که امپریالیسم مرحلهٔ خاصی از تکامل سرمایه داری است" امروزه حتی اندیشه پردازان بورژوا هم پذیرفته اند که امپریالیسم و تقسیم کار بین المللی بنحوی با تکامل سرمایه داری مرتبط است • بحث سر اینست که خصوصیت ویژهٔ این "مرحلهٔ خاص" چیست ؟ برای نوشین (مانند بسیاری دیگر) ویژگی این مرحله صرفاً خود عمل دست اندازی سرمایه به کشورهای غیرسرمایه-داری بنا به "قوانین عام" حرکت سرمایه است • از اینرو او در واقع چیزی بعنوان "امپریالیزم بمثابهٔ آخرین مرحلهٔ سرمایه داری" را قبول ندارد و صرفاً مراحل مختلفی از این دست اندازی سرمایه را که حتی کیفیت های متضاد با یکدیگر دارند متصور می شود • * بقول خودش:

"سرمایه داری با هر جامعه ای که روبرو می شود آنقدر در آن تغییر بوجود میآورد تا شرایط آن جامعه منطبق با ماهیت احتیاجات آن گردد!" بدینسان هیچگونه مانع ساختاری (در نظام جهانی امپریالیستی) سرراه ایجاد جامعه ای در آفریقا که مثلاً کپیهٔ انگلستان باشد نمی بیند • اگر نیاز سرمایه ایجاب کند چنین هم می شود ! چک سفید دادن نوشین به سرمایه یک مسالهٔ ساده را فراموش می کند و آن اینست که در عصر امپریالیزم — در این مرحله خاص از تکامل سرمایه داری — این دقیقاً شکل ویژهٔ انتگره شدن مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری و شبه-سرمایه داری در بازار جهانی سرمایه داری است که نه تنها باعث مسدود شدن پروسه های تحلیل دهندهٔ این مناسبات کهنه می شود بلکه حتی آنها را مستحکم تر می سازد • از نوشتهٔ نوشین و برخی مقالات دیگر نشریهٔ کارگر (مثلاً مقالهٔ "دو تظاهر یک پیش" بقلم ن.فروردین در شماره ۱) چنین استنباط می شود که انتگره شدن تولید اجتماعی ایران در بازار جهانی سرمایه داری را با تحت تسلط مناسبات تولیدی سرمایه داری درآمدن یکسان می بینند • درصورتیکه تمام بحث سر اینست که در عصر امپریالیزم اینها و الزاماً یکی نیستند و هرگونه "تئوری" دربارهٔ امپریالیزم که نتواند این مساله را تشریح کند کوچک-ترین ارزشی ندارد • مناسبات تولیدی سرمایه داری بر اساس مناسبات ویژه ای بین سرمایه و کار مزدگیر بنا شده اند : یعنی تبدیل نیروی کار و وسائل تولید به کالا • اگر این تبدیل عمومیت پیدا نکرده باشد علیرغم "نفوذ" سرمایه و انتگره شدن در بازار جهانی سرمایه داری نمی توان از غلبه یافتن مناسبات سرمایه داری سخن گفت• اقتصاد

جهانی کاپیتالیستی یک سیستم مناسبات تولیدی سرمایه داری در مقیاس جهانی نیست بلکه سیستم مفصل بندی شده ایست از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری که بوسیله روابط مبادلاتی سرمایه داری بیکدیگر متصل شده اند و تحت سلطه بازار جهانی قرار دارند • سؤالی که مارکسیزم باید جواب دهد اینست که این نظام مفصل بندی شده چرا بوجود آمده است و چگونه سدراه رشد نیروهای مولده و باعث تشدید ناموزونی انکشاف آن کشورهای عقب افتاده و پیشرفته (می شود • اما در مبارزه با مهملات مائوئیست-های ایرانی دربارهٔ "جامعهٔ نیمه فئودال-نیمه مستعمره" نوشین و اغلب نویسندگان دیگر کارگر از چاله به چاه افتاده اند و هرگونه مانع ساختاری (ناشی از انتگره شدن ایران در نظام امپریالیستی) در راه تبدیل ایران به یک جامعهٔ سرمایه داری "عادی" را حذف کرده اند • این شناخت نادرست از امپریالیسم البته ارتباط مستقیمی با توقعات نویسندگان کارگر از دورنمای مبارزات طبقاتی در ایران دارد • تکیهٔ افراطی کارگر به "خصوصیات عمومی" مراحل انکشاف مبارزات طبقهٔ کارگر (با برداشت مکانیکی از تاریخ این مبارزات در کشورهای پیشرفته صنعتی) و انطباق مکانیکی آنها به شرایط ویژهٔ ایران بدون ارتباط با توقعات بیجا یش دربارهٔ امکان رشد "عادی" وجه تولید سرمایه داری در ایران بنا به "قوانین عام" حرکت سرمایه و در نظر نگرفتن محدودیت های مشخص سر راه این فرآشد بخاطر نظام امپریالیستی نیست•*

---

† ۵۳ شناخت اینکه آیا در ایران تولید کالائی تعمیم یافته است یا نه بستگی به یک بررسی دقیق اقتصاد ایران دارد • کاری که هنوز هیچ یک از نویسندگان کارگر انجام نداده اند •

* ۵۴ "اطلاعیه هیئت تحریریهٔ کارگر" (شماره صفر - تیرماه ۱۳۴۹) و یا "انتقادی بر ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" (شماره ۵ و ۶) نمونه های بارزی است از این برداشت مکانیکی از شکل مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و یکسان دانستن فرآشد انکشاف آن در ایران با آنچه که در برخی کشورهای اروپائی بوقوع پیوست • بخصوص به پافشاری کارگر دربارهٔ پیدایش جنبش خود بخودی پرولتاریا در ایران در سال های آینده توجه شود! مثلاً در "اطلاعیه . . . " آمده است: "طبقهٔ کارگر به سرعت رو به ازدیاد است . . . ولی هنوز نمی توان از وجود یک جنبش خود بخودی کارگری در کشور سخن گفت . . . بخش بزرگ طبقهٔ کارگر ایران در حال حاضر هنوز در دوران بزرخ میان موضع قدیمی و کنونی خود قرار دارد . . . در سال های آینده باید انتظار پیدایش جنبش خود بخودی پرولتاریا و گسترش آنرا در ایران داشت • "

(در ضمن لازم بتذکر است که شاید ایراد بگیرند در نشریهٔ کارگر " هر نویسنده ای مسئول محتوی مقالات خویش است " و در نتیجه چیزی بعنوان نظریهٔ کارگر دربارهٔ این یا آن مساله وجود ندارد • با اینکه تا حدودی ایراد فوق وارد خواهد بود ولی بعقیدهٔ ما می توان وجوه مشترک اساسی بین مواضع نویسندگان مقالات نامبرده با اطلاعیهٔ هیئت تحریریه و دیگر مقالات — بجز مقالهٔ "دربارهٔ امپریالزیم" مندرج در شمارهٔ ٤ که ظاهراً از دیدگاه بالنسبه متفاوتی نوشته شده است — پیدا کرد و بخصوص در رابطه با مسائل مورد بحث ما مقالات کارگر اصولاً از نقطه نظر مشترکی حرکت می کنند •)

---

† ۵۵ مانیفست کمونیست - انتشارات فانوس-ص ۳۰

* ۵۶ بعقیدهٔ نوشین رقابت بین بورژوازی امپریالیستی از بین رفته وایشان "امروز با سرعت بطرف انتگره کردن تولید گام برمی دارند • " و "سرمایه ی آمریکائی همانند نخ تسبیه تمام دانه های سرمایه داری را بهم متصل نموده است]. " (شباهت بین این نظریات و تئوری اولترا-امپریالیزم کائوتسکی شاید صرفاً اتفاقی باشد ! ؟ اساسی ترین اشکال نظریهٔ کائوتسکی در این بود که تضاد های ریشه ای دوران امپریالیزم را نادیده می گرفت — یعنی تضاد های ناشی از تشدید ناموزونی انکشاف نیروهای مولده در سطح جهانی بخاطر پیدایش نظام جهانی امپریالیستی در مرحلهٔ خاصی از تمرکز و تراکم سرمایه — نوشین نیز چه آگاه باشد چه نباشد دچار همین مشکل شده است)

www.hks-iran.com

۳ اقتصاد جهانی

چنانکه اشاره کردیم، عوامل تعیین کنندهٔ تغییر و تحولات ایران را نمی‌توان در سطح روبنائی بواسطهٔ انگیزه های رژیم و طبقات حاکمه و یا حتی واکنش امپریالیزم به جنبش های رفائی بخش توضیح داد، بلکه باید در سطح زیربنائی بر اساس تغییرات ارگانیک مرحلهٔ کنونی اقتصاد جهانی نشان داده شوند. برای درک این تغییرات در این بخش به تجزیه و تحلیل انکشاف این زیر ساخت و مشخصات ویژه دورهٔ کنونیش خواهیم پرداخت. البته، آغازگاه چنین تحلیلی نمی‌تواند صرفاً دورهٔ اخیر باشد. زیرا از یک سو، درک مرحلهٔ فعلی بدون درک ارتباط و تفاوت آن با مراحل پیشین غیرممکن است، و از سوی دیگر، ازآنجا که پیرامون تئوری امپریالیزم و وجوه مشخصهٔ اقتصاد جهانی در عصر امپریالیزم اغتشاش فراوان است و این اغتشاش در بسیاری موارد از قاطی کردن مراحل مختلف انکشاف با یکدیگر ناشی می‌شود، بناچار باید تمام مراحل اساسی آن بررسی گردد تا ویژگی های این مرحله دقیقاً در مناسبت با مراحل دیگر مشخص شده باشد و نه بنا بر پاره ای خصوصیات برجستهٔ امپریالیزم که در هرگونه برخورد سطحی برای هر ناظری چشمگیر است.

در ضمن، واضح است که هدف از بررسی علل تحولات اخیر در ایران یافتن نشانی و برچسب صحیح این عوامل نیست. منظور از شناخت اوضاع کنونی ایران شناختن مسیر انکشاف بعدی است و برای تعیین مسیر حرکت باید علل حرکت معلوم شود. فقط از این طریق است که می‌توان روند کنونی جریان رشد تضاد اساسی در جامعهٔ ایران (تضاد بین ترکیب ویژهٔ مناسبات تولیدی حاکم و نیروهای مولده در این مرحله از انکشافشان) را روشن ساخت و بر اساس آن بازتاب سیاسی این تضاد را در سطح مبارزه طبقاتی پیش‌بینی کرد. در این رابطه مهمترین مساله اینست که در وهله اول ریشهٔ این تضاد باید در سطح درهم‌آمیختگی تولید ایران در اقتصاد جهانی جستجو شود. زنجیرهائی که نیروهای مولده را در ایران به بند کشیده همان است که اقتصاد ایران را به بازار جهانی متصل کرده است. واپس‌افتادگی ایران در درجهٔ اول ناشی از انتگره شدنش در اقتصاد جهانیست. بنابراین در بررسی مراحل انکشاف اقتصاد جهانی و دریافتن علل تغییرات اخیر ایران در عین حال باید علل این واپس‌افتادگی و طرز تغییر آن در مراحل مختلف نیز توضیح داده شود. ازاین لحاظ هرگونه تحلیل از ساختار اقتصاد جهانی بایستی هم علل ساختاری تقسیم جهان بدنیای "فقیر" و دنیای "ثروتمند" را نشان دهد و هم اینکه در مراحل اساسی تکامل این ساختار، تبدیل و تغییر روابطی که تقسیم مذکور را کماکان حفظ یا تشدید می‌کنند معلوم سازد. درواقع برای محقق مرحله بندی فرآیند انکشاف اقتصاد جهانی ازادی نیست بلکه دقیقاً بر اساس مراحل مختلف در تکامل روابطی که بر ساختار اقتصاد جهانی این مشخصهٔ ویژه را تحمیل می‌کنند تعیین شده است. به سخنی دقیقتر، ازدید - گاه با مهمترین جنبهٔ این نظام جهانی آن عناصری (و روابط بین عناصر) است که موجب ایجاد یک ترکیب دائمی و مفصل بندی شده از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری گشته و هدف از این بررسی یافتن این عناصر در مراحل متوالی انکشاف است. کلید حل این مساله قانون انکشاف نامتوزن و مرکب است. قانونی که تمامی فرآیند گسترش سرمایه داری را تعیین کرده و می‌کند. بنابراین نه تنها از زاویهٔ کارکرد این قانون به تجزیه و تحلیل تاریخ اقتصادی می‌پردازیم بلکه سعی خواهد شد تا درضمن و بر اساس خود این بررسی وجود این قانون نشان داده شود.

مراحل انکشاف اقتصاد جهانی

امروزه، اقتصاد جهانی یعنی اقتصاد جهانی کاپیتالیستی*، یعنی نظامی از مناسبات تولیدی و مناسبات مترادف مبادلاتی در سطح جهانی که معلول رشد و گسترش بین المللی وجه تولید سرمایه داری در طی چند قرن اخیر است. از اینرو، درک ساختار اقتصاد جهانی بدون درک تاریخی حرکت سرمایه ممکن نیست.

در درجهٔ نخست، در حرکت سرمایه ــ که همان انباشت سرمایه باشد ــ دو فرآیند متفاوت باید از هم تمیز داده شود: حرکت از درون مناسبات غیرسرمایه داری و حرکت در مسیر مناسبات سرمایه داری. اولی، پروسهٔ انباشت سرمایه در محیط غیر سرمایه داری از طریق انباشت محصول افزوده است. دومی، انباشت سرمایه از طریق تولید ارزش افزوده است که فی‌نفسه درون مناسبات سرمایه داری ایجاد شده است. آغاز حرکت سرمایه ــ پیدایش سرمایه ــ البته همیشه از مناسبات غیر-سرمایه داری بوده و بهمین خاطر این طرز انباشت (و این مرحله از پروسهٔ انکشاف سرمایه) به انباشت اولیه (مقدماتی) سرمایه** موسوم است. پروسه‌ای که در طی آن جامعه به دارندگان وسائل تولید و کارگران "آزاد" (تولید کنندگانی که از وسائل تولید شان جدا شده-اند) تقسیم می‌شود و شرایط تکوین وجه تولید سرمایه داری فراهم می‌گردد. اما پس از انباشت اولیه ــ پس از آنکه محصول افزودهٔ انباشت شده، باصطلاح سرمایه شد ــ سرمایه با استخدام نیروی کار و تولید ارزش اضافی به توسعهٔ خود در مقیاس گسترده تر دست می‌زند. بدین-صورت ایند و پروسهٔ انباشت معرف دو مرحلهٔ (لحظه) متوالی در حرکت سرمایه است: تکوین سرمایه و خود-گستری سرمایه.

بررسی چگونگی پیدایش وجه تولید سرمایه داری با بررسی چگونگی تبریع پروسه های انباشت اولیه و گذار از آستانهٔ کمی (و کیفی) ضروری برای آغاز انباشت کاپیتالیستی یکسان است. توضیح اینکه چرا در کشوری زودتر از کشوری دیگر وجه تولید سرمایه داری پدیدار می‌شود بستگی به تشریح شرایط مساعد برای انباشت اولیه در یکی و موانع صعب العبور در برابر انباشت اولیه در دیگری دارد. بنابراین پایگاه مقدماتی توسعهٔ نامتوزن اقتصاد جهانی در نامتوزنی پروسه های انباشت اولیه در کشورهای مختلف قرار دارد.

دومین مساله ای که باید در نظر گرفته شود اینست که انباشت اولیهٔ سرمایه با پیدایش وجه تولید سرمایه داری از میان نمی‌رود. در سراسر تاریخ سرمایه داری پروسه های انباشت اولیهٔ سرمایه همجوار پروسهٔ غالب انباشت سرمایه از طریق تولید ارزش افزوده وجود داشته است. همواره هستند دهقانان، مغازه داران، پیشه وران، مستخدمین دولت، بخشی از کارگران... و غیره که می‌کوشند تا بسوی از

---

* اقتصاد جهانی کاپیتالیستی، به رغم پیدایش و انبساط "اردوگاه سوسیالیستی"، کماکان اصولاً با ویژگی مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشورهائی که تولید اجتماعی تحت شرایط اقتصاد بازار به صورت می‌گیرد، انکشاف اقتصادی این کشورها از زیر قیود بازار جهانی کاپیتالیستی خارج شده است. ازاینرو، برخلاف برخی نظریات رایج (از مواضع رسمی اقتصاددانان شوروی و حزب توده گرفته تا مارکسیست هائی نظیر بتلهایم و سویزی) اعتقاد به پیدایش نوعی اقتصاد جهانی جدید که در اثر تجزیهٔ بخشهایش به "اقتصاد سوسیالیستی" و اقتصاد کاپیتالیستی ساختار تازه ای بخود گرفته، نادرست است. سخن از معادلهٔ متابولیک (معادلهٔ دو جزء یک ارگانیزم واحد) بین اقتصاد سوسیالیستی و کاپیتالیستی کاملاً بی معنی است زیرا تنها تأثیر اقتصاد کشورهای "اردوگاه سوسیالیستی" در بازار جهانی کاپیتالیستی دقیقاً همان خارج بودنشان از حوزهٔ عملکرد آنست. بدین ترتیب، آنچه باید مد نظر ما باشد ــ آنچه که انکشاف اقتصادی در ایران را تعیین می‌کند ــ کماکان اقتصاد جهانی کاپیتالیستی است و نه ترکیب جدیدی از اقتصاد کاپیتالیستی و سوسیالیستی.

† محصول افزودهٔ اجتماعی (social surplus product) ــ بخشی از تولید سالانهٔ جامعه که نه توسط تولید کنندگان بمصرف می‌رسد و نه برای تجدید تولید موجودی وسائل تولیدی. بعبارت دیگر آن بخش از تولید که توسط طبقات حاکمه غصب می‌شود.

ارزش افزوده (surplus value) ــ شکل ظهور محصول افزودهٔ اجتماعی در جامعهٔ سرمایه داری. تفاوت میان ارزش جدید ایجاد شده توسط کار در فرآیند تولید و مخارج تولید نیروی کار.

** primitive accumulation

انحاء سرمایه ای بهم زنند (از طریق کار سخت، صرفه جوئی وپس انداز گرفته تا دزدی، کلاه برداری و رذول خواری) و به سرمایه دار بدل شوند. بعبارت دیگر این دو طرز حرکت سرمایه صرفاً معرف مراحل متوالی تاریخ اقتصادی نیست، بلکه پروسه های همگام اقتصادی ای را هم بیان می کند. البته این انباشت اولیه با گونهٔ اول تفاوت مهمی دارد. انباشت اولیهٔ سرمایه در مرحلهٔ تکوین وجه تولید سرمایه داری فقط با سازمان کهنهٔ تولید روبروست، درصورتیکه انباشت اولیه در شرایطی که وجه تولید سرمایه داری هم اکنون پاگرفته دائماً در تضاد با سرمایه ایست که در سازمان مدرن تولید انباشت شده است و توسط این سرمایه تحدید و تعیین می شود.

امروزه درون کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی پروسهٔ رقابت بین انباشت اولیه وانباشت کاپیتالیستی نقش تعیین کننده ای در مسیر انکشاف سرمایه ندارد ولی برای فهم انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده و ساختار کنونی اقتصاد جهانی بررسی این رقابت در مرکز تحقیق قرار می گیرد. توسعهٔ ناموزون و مرکب اقتصاد جهانی دقیقاً از وحدت دیالکتیک این لحظه های متوالی و همگام حرکت سرمایه برمی خیزد: ترکیب پروسه های ناموزون انباشت اولیهٔ سرمایه با انباشت کاپیتالیستی در مقیاس جهانی. در غالب کشورهای عقب افتاده حتی امروز پروسه های انباشت اولیهٔ سرمایه از لحاظ کمی و کیفی نقش قابل ملاحظه ای در تعیین انکشاف اقتصادی و اجتماعی ایفا می کنند. اما انتشار شدن اقتصاد این کشورها در بازار جهانی و ادغام متقابلیک فراشد های انباشت اولیهٔ سرمایه در این کشورها با انباشت کاپیتالیستی ناشی از وجه تولید سرمایه داری پیشرفته، چارچوب و مسیر مشخصی برای حرکت سرمایه در کشورهای فوق تعیین کرده است که به انکشاف اقتصادی آنها حالت مرکب ویژه ای می دهد. (ترکیب پیچیدهٔ مناسبات تولیدی پیشا - سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری)

با در نظر گرفتن مطالبی که گذشت، تجزیه و تحلیل انکشاف تاریخی اقتصاد جهانی به چهار مرحله تقسیم شده است که در قسمت بعدی مفصل تر (در حدود امکانات این مقاله) بررسی خواهد شد. این چهار مرحله عبارتند از:

۱- دوران پیش از انقلاب صنعتی اول (قرن هیجدهم) — دوران استیلای سرمایهٔ تجاری

۲- دوران پس از انقلاب صنعتی اول تا انقلاب صنعتی دوم (اواخر قرن نوزدهم) — دوران استیلای سرمایهٔ صنعتی — عصر سرمایه داری رقابت آزاد

۳- دوران بین انقلاب صنعتی دوم و سوم (اواسط قرن بیستم) — عصر سرمایه داری انحصاری — مرحلهٔ "کلاسیک" امپریالیسم

۴- از انقلاب سوم صنعتی تا کنون — مرحلهٔ نهائی امپریالیسم — بقول ارنست ماندل: دوران سرمایه داری پسین

دومرحلهٔ نخست (قبل از پیدایش امپریالیسم) مراحل متوالی پیدایش اقتصاد جهانی کاپیتالیستی* را تشکیل می دهد و دو مرحلهٔ بعدی (پس از پیدایش امپریالیسم) مراحل توسعهٔ آن را. ازاینرو توجه بیشتری به دومرحلهٔ آخری مبذول شده تا به دو دورهٔ نخست، زیرا برای روشن ساختن محتوی جهانی پروسهٔ صنعتی شدن ایران و پرتو افکندن بر ریشه های اساسی نگرش های نادرست رایج میان مارکسیست های ایران درک این دو مرحله ضرورت ویژه ای دارد. بدو مرحلهٔ نخست درواقع صرفاً از این دیدگاه توجه شده است که به امر فوق کمک کند.

مرحلهٔ اول — تکوین وجه تولید کاپیتالیستی

همانطور که اشاره کردیم حرکت سرمایه با انباشت اولیه آغاز می شود. در این مرحله پروسه های انباشت اولیه سرمایه باهنگ های متفاوت در حال تحلیل بردن سازمان های پوسیدهٔ تولیدی در اغلب کشورهای جهان بود. اما چرا این پروسه فقط در چند نقطه معدود جهان منجر به تکوین وجه تولید سرمایه داری شد؟

برای آغاز انباشت کاپیتالیستی چند پیش-شرط لازم است. اولاً، پروسه های انباشت اولیه باید اندازهٔ کمیته ای از سرمایه در دست عده ای متمرکز کرده باشند که برای استفاده از تکنیک های عالی تر تولید (و یا درجات عالیتر تقسیم کار با همان تکنیک های قدیمی) کافی باشد. ثانیاً، تولیدکنندگان جدا شده از وسائل تولید (کارگران "آزاد") که تنها راه تهیه معیشت برایشان فروش نیروی کار است باندازهٔ کافی وجود داشته باشند. ثالثاً، توسعهٔ مساعد اقتصاد کالائی چنان شرایطی را ایجاد کرده باشد که پایه های مبادلی لازم برای تولید کالائی کاپیتالیستی فراهم شده باشد. بنابراین در وهلهٔ اول، برای درک علل ناموزونی آهنگ انباشت اولیه در نقاط مختلف جهان که منجر به استقرار وجه تولید جدید در جائی زودتر از دیگر نقاط شد، باید به بررسی شرایط فوق در کشورهای مختلف پرداخت و با توجه به آماده بودن یا نبودن آنها قدمی یا گامی فراشد انکشاف سرمایه را توضیح داد.† اما رسیدگی دقیق به این اختلافات در آهنگ انباشت اولیه اینجا هدف ما نیست.* امری که مسلم است اینست که بر اساس یک چنین تحقیقی اثبات شده است که تکوین وجه تولید سرمایه داری در اروپای غربی در مقایسه با دیگر نقاط جهان از تسهیلات بیشتری برخوردار بود. با اینکه نتیجهٔ فوق اجتناب ناپذیری سبقت گیری اروپا را نشان می دهد اما برای تشریح مشخص تاریخی استقرار وجه تولید سرمایه داری در آنجا در قرن ۱۲ تا ۱۸ کافی نیست. اختلاف بین سطح انکشاف اقتصادی در اروپا و مابقی دنیا از قرن ۱۶ بایستی یکباره زیاد شد. پروسه های انباشت اولیه سرمایه صرفاً در ایندوره آغاز نشد که شرایط مساعد یا نامساعد محلی برای توضیح این جهش کیفی بسنده باشد. بطور کلی می توان گفت از زمانیکه کار پیشه وران برای مشتری و بازار محلی با کار برای بازارهای دوردست جانشین شد و "خریدار" و در نتیجه، — تاجر — بعنوان یک عامل تولید ضروریت اقتصادی پیدا کرد، دوران انباشت اولیه سرمایه آغاز گشت. اما این دوره بسیار طولانی است. شاید حداقل ده قرن

---

* اقتصاد جهانی کاپیتالیستی، متمایز از آنچه که بصورت بازار جهانی در عصر سرمایه تجاری وجود داشت. اقتصاد جهانی کاپیتالیستی کلیتی است زائیده از تقسیم کار بین المللی در اثر توسعهٔ وجه تولید کاپیتالیستی و حاکم بر اجزاء ملی خود، درصورتیکه در عصر سرمایه تجاری اقتصاد جهانی (بازار جهانی) صرفاً مجموعه ای بود از اقتصادهای ملی (یا بازارهای ملی) که توسط سرمایه تجاری بیکدیگر مرتبط شده بودند.

† مثلاً در ایران، جمود درونی سازمان تولیدی ناشی از وجه تولید آسیائی سد های بیشماری در برابر آمادگی شرایط فوق ایجاد کرده بود. اولاً در برابر قدرت عجیب بوروکراسی دولتی ناشی از خصلت "مافوق طبقاتی" دولت آسیائی پروسه های تمرکز و تراکم سرمایه (ثروت) در دست عناصر مستقل از این بوروکراسی شدیداً ضعیف بود (تجار و ثروتمندان از ترس دولت همیشه سعی می کردند تمام ثروت خود را در یکجا بکار نگیرند که مبادی زیاد چشمگیر باشد و در ضمن اگر توسط دولت غصب شد حداقل بخشی از آن دست نخورده بماند). ثانیاً، واحد های خود جمسته تولیدی شدیداً روستائیان را بزمین پایبند کرده بود و مناسبات سنتی از یکطرف از جداشدن تولیدکنندگان از این واحد های تولیدی جلوگیری می کرد و از طرف دیگر، بخاطر عدم وجود مالکیت خصوصی بمقیاس وسیع، تمرکز وسائل تولید در دست عده ای مشکل می شد. ثالثاً، و این از همه مهمتر است، بخاطر درهم آمیختگی تولید کشاورزی با صنایع پیشه ای در سطح واحد های تولیدی و خود-مصرفی روستائی (انکشاف نیافتن تقسیم کار اجتماعی بین کشاورزی و صنعت — بین شهر و ده) که مهمترین وجه مشخصهٔ جامعهٔ آسیائی است، اصولاً مبادلات کالائی داخلی چندان رشد نیافته بود که بتواند پایه های گسترش انباشت اولیه را پی ریزی کند.

* برای این کار می توان به کتاب ذیل رجوع کرد:
Ernest Mandel, MARXIST ECONOMIC THEORY, London, 1968, pp. 119-125

بد رازا کشید و علیرغم شرایط نامساعد بغیر از اروپای غربی در مابقی اروپا و بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقای شمالی نیز در حال وقوع بود و با اینکه میزان انباشت در اروپای غربی به نسبت دیگر مناطق دائماً افزایش می‌یافت ولی حتی در قرن ۱۵ اختلاف اینها و در مقایسه با شکاف عمیقی که در قرن ۱۷ ایجاد شد اصولاً ناچیز بود. پس باید عامل دیگری جز شرایط مساعد محلی سبب این تغییر کیفی باشد.†

انباشت اولیهٔ سرمایه در اروپا

امروزه این دیگر یک واقعیت واضح است که در این مرحله تعیین‌کننده در شکل‌گیری وجه تولید سرمایه داری در اروپای غربی (قرن ۱۶ و ۱۷) مهمترین عاملی که موجب افزایش کیفی در سرعت انباشت اولیهٔ سرمایه و استقرار و استحکام وجه تولید جدید شد غارت پیگیرانهٔ دنیا توسط بازرگانان و ماجراجویان ("مکتشفین") اروپائی بود. منابع اولیهٔ سرمایه اصولاً همیشه غارت بوده است: غارت پیشه وران و دهقانان بومی و غارت کشورهای خارجی.* در ایدئولوژه غارت جهان توسط کشورهای اروپای غربی (که از موقعیت مناسبی از نقطه نظر کنترل راه‌های دریائی برخوردار بودند) در مقایسه با دوران قبل و در مقایسه با غارت تولیدکنندگان خود این کشورها جهشی عظیم کرد. این غارت چند پن شکل بخود گرفت: مبادلهٔ نابرابر بر اساس تجارت "عادی" ـ کسب مالیات از مردم بومی ـ غصب ذخائر فلزات گرانبها ـ غصب اموال بومیان (دام، زمین و غیره و به بردگی کشیدن خود بومیان)، اشتغال گوناگون شیادی و کلاهبرداری و غیره. غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیائی ها، غارت هند توسط انگلیسی ها، غارت اندونزی توسط پرتقالی‌ها و هلندی‌ها ... باعث انتقال سهم عمده‌ای از محصول افزونهٔ چهار قارهٔ دنیا به اروپای غربی شد و تمرکز معتنابهی از ارزش‌های مصرفی و سرمایه را در چند کشور این قاره ایجاد کرد (سهم عمدهٔ این غارت هم بعد از یک سری جنگ های اروپائی و تحولات دیگر نهایتاً بدست انگلستان افتاد). محاسبه مقادیر کل غیرممکن خواهد بود ولی حتی اگر نمونه هائی از این غارت را (که آمارش وجود دارد) جمع بزنیم ارقام سرسام آور است: بین سال های ۱۵۰۳ تا ۱۶۶۰ معادل بیش از ۵۰۰ میلیون پزوس طلا+ شمش‌های نقره و طلا از آمریکای لاتین به اروپا منتقل شد (ماجراجویان اسپانیائی تمامی تمثال های طلای تمدن اینکاها را ذوب کردند و با خود آوردند ـ امروزه حتی یک مجسمه از این تمدن در دست نیست).

سود کمپانی هلندی هند شرقی در دورهٔ ۱۷۸۰-۱۶۵۰ بالغ بر ۶۰۰ میلیون فلورین طلا می‌شد.

سود فرانسوی ها از تجارت برده در قرن ۱۷ بیش از نیم میلیارد livres (واحد قدیم پولی در فرانسه) بود (سود حاصل از کار این برده ها چندین برابر این رقم است).

سود حاصل از کار بردگان در British West Indies در حدود ۳۰۰ میلیون لیره استرلینگ بود.

فقط بین سال های ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰ انگلستان بیش از ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ از غارت هند وستان به جیب زد.

جمع همین چند رقم (بیش از ۱/۵ میلیارد لیره) بتنهائی از سرمایه تمام صنایعی که در حدود سال ۱۸۰۰ در اروپا از نیروی بخار استفاده می‌کردند بیشتر است. در سال ۱۷۷۰ درآمد ملی انگلستان صرفاً ۱۴۵ میلیون لیره بود. در سال ۱۷۹۰ جمع کل سرمایه گذاری اولیهٔ صنایع عمده ترین فلزات اساسی در انگلستان معادل فقط ۶۵۰ هزار لیره بود!**

البته تمام ثروت غارت شده صرف تغذیه مستقیم صنایع اروپائی نشد ولی بهرحال با ارتقاء درآمد ها و بالا رفتن معارف تجملی ثروتمندان و مصارف دولتی تولید کالائی رشد معتنابهی بخود دید و در تحلیل نهائی سهم عمدهٔ این غارت بدست صاحبین این صنایع افتاد.

بدین ترتیب غارت شیوه وار چهار قاره در دوران گسترش تجارتی قرون ۱۶ تا ۱۸ زمینهٔ مساعدی برای انقلاب صنعتی و به پیش افتادن اروپا فراهم ساخت. اما مساله صرفاً سبقت گیری اروپا نبود بلکه سبقت اروپا همراه با واپس افتادگی بقیهٔ دنیا. غارت فوق به جریان های مشابه انباشت اولیه سرمایه در کشورهای دیگر ضربات جبران ناپذیری وارد کرد و موجب شد که گرایش های ارگانیک درونی این کشورها، که در راستای گسترش مناسبات کالائی مشغول تحلیل بردن تدریجی مناسبات پیشا سرمایه داری بودند، شدیداً کُند و در مواردی حتی متوقف شوند.* خلاصه اینکه پروسهٔ سبقت گیری اروپای غربی در تکوین وجه تولید سرمایه داری که خود ناشی از ناموزونی پروسه های انباشت اولیه در جهان بود، بدونه باعث تشدید هرچه بیشتر این ناموزونی شد. اختلاف بین سطح انکشاف اقتصادی در اروپای غربی و کشورهای دیگر جهان در ایدئولوژه کیفیتی جدید بخود گرفت: استحکام شیوه های کهنهٔ تولیدی در جهان بقیمت استقرار انحصاری شیوه های نوین تولید در چند کشور انگشت شمار اروپائی.

مرحلهٔ دوم ـ سرمایه داری صنعتی

با انقلاب صنعتی قرن هجدهم در انگلستان، دوران گسذار از تولید مانوفاکتور (کارگاهی) به تولید صنعتی تکمیل می‌شود و انباشت (کاپیتالیستی) سرمایه بوسیله تولید مستقیم ارزش افزوده از طریق استثمار کار مزدگیر به عامل تعیین کننده ای در حرکت سرمایه تبدیل می‌گردد. پروسه های انباشت اولیهٔ سرمایه (که البته هنوز کماکان ادامه داشتند) از این پس، به همان اندازه که تولید در بخش‌های مختلف اقتصادی به تولید کاپیتالیستی تبدیل شد، بتدریج تحت الشعاع انباشت کاپیتالیستی قرار گرفت. تولید کاپیتالیستی با استفاده از تکنیک های عالیتر و سطح بارآوری کار بالاتر بتدریج نه تنها حوزهٔ عملکرد تولید کالائی ساده را بزیر سلطهٔ خود کشید، بلکه با انکشاف تقسیم اجتماعی کار،

---

† درضمن این عامل نمی‌تواند صرفاً خود "انقلاب تجاری" باشد. درست است که "در قرن ۱۶ و ۱۷ انقلاب عظیمی که در تجارت با کشفیات جغرافیائی بوقوع پیوست و توسعهٔ سرمایه تجاری را تسریع کرد یکی از مهمترین عوامل در پیشبرد انتقال از وجه تولید فئودالی به کاپیتالیستی بود." (سرمایه ـ جلد سوم ـ ص ۳۳۲)، اما چرا فقط اروپای غربی از این انقلاب سود برد؟

* مثال جنگ های "صلیبی" که موجب انتقال غنائم عظیمی از آسیا به اروپا شد معروف است.

+ واحد ها همگی واحد های آندوره است.

** برای مآخذ آمارها به کتاب زیر رجوع شود
Ernest Mandel, MARXIST ECONOMIC THEORY, pp.443-4

* در این رابطه ژاپن استثنای مهمی است. ژاپن یکی از کشورهائی بود که نه تنها تا حدود زیادی از تجارت (غارت) اروپائی مصون ماند بلکه خود بقوت نیروی دریائی بالنسبه نیرومند ش توانست به تاجر و غارتگر بزرگی در آسیا تبدیل شود. دزدان دریائی ژاپنی دائماً به سواحل چین و کره حمله می‌کردند و غارت طلا، نقره، مس و دیگر محصولات این مناطق نقش عمده ای در انباشت اولیه سرمایه در ژاپن ایفاء کرد. تجار ژاپنی نیز با کنترل راه های دریائی منطقه از انحصار تجاری قابل ملاحظه ای برخوردار بودند.

فرق ایران با ژاپن مثال خوبی است. در ایران اساسی ترین جریانی که موجب کند شدن انباشت اولیه سرمایه و بتعویق افتادن اضمحلال وجه تولید آسیائی شد، کاهش حجم تجارت خارجی ایران در ایدئوره بود. با افزایش اهمیت راه های دریائی (که عمدتاً از همان آغاز اصولاً توسط اروپائی ها گشوده شده بودند و یا بدنبال یک سری جنگ و دخالت نظامی کنترلشان بدست آنها افتاده بود) و بدر خرج شدن راه های زمینی، پروسه انباشت سرمایهٔ تجاری و پولی در ایران (که از اوائل دوران صفویه بر اساس رشد تجارت خارجی گسترش قابل ملاحظه ای یافته بود) شدیداً مسدود گشت.

www.iran-archive.com

بازار ملی و در نتیجه پایه های تولید کالائی را گسترش داد . در جریان رقابت صنایع پیشه ای با صنایع مدرن ، از یك طرف تولید کنندگان (پیشه‌وران) از وسائل تولیدی جدا شده به کارگرانی که برای امرار معاش به فروش نیروی کارشان وادار می‌شوند تبدیل می‌گردند ، و از طرف دیگر وسائل تولید خلع ید شده بشکل سرمایه در دست سرمایه داران جدید متمرکز می‌شود . این بنوبه موجب انبساط هرچه بیشتر بازار ملی و تولید کاپیتالیستی می‌گردد . بدین ترتیب تولید کاپیتالیستی هنگامیکه مستقر شد دائماً در سطح گسترده تری خود را تکرار می‌کند . انکشاف دیالکتیکی این فرائند که در آن بمعلول به علت بدل می‌شود توسط مارکس چنین بیان شده : " با انباشت سرمایه وجه تولید سرمایه داری توسعه پیدا می‌کند و با وجه تولید سرمایه داری انباشت سرمایه . "†

اما این وجه حرکت سرمایه ــ انباشت بر اساس تولید کاپیتالیستی ــ صرفاً به چند کشور اروپای غربی (وسپس آمریکای شمالی) منحصر شده بود و در دیگر نقاط دنیا جریان حرکت سرمایه هنوز در راستای انباشت اولیه ادامه داشت . آنچه در بالا گفتیم فقط در مورد تاثیر متقابل این دو وجه حرکت سرمایه درون آن کشورهائی بود که انباشت سرمایه از طریق استثمار کارگر از آستانهٔ حداقل لازم عبور کرده و خود را بمثابهٔ وجه غالب حرکت سرمایه مستقر ساخته است . رقابت این دو پروسهٔ انباشت سرمایه در سطح جهانی چگونه بود و در انکشاف اقتصادی مابقی دنیا چه تأثیری داشت ؟ شیوهٔ تماس ایندو در سطح جهانی مانند آن بود که در سطح یك کشور صورت گرفت ، اما نتایج آن متفاوت بود و در کشورهای مختلف تأثیرات متفاوتی داشت : باعث تسهیل جریان صنعتی شدن در برخی کشورها و تعویق آن در بقیه شد .

صدور سرمایه

ابتدائی ترین وجه تماس ایندو پروسه انباشت سرمایه عبارتست از رفتن سرمایهٔ انباشت شده در تولید کاپیتالیستی به حوزهٔ تولید کالائی ساده و دخالت مستقیم در تولید . از این طریق پروسه های انباشت اولیه تحت کنترل سرمایه داران جدید قرار می‌گیرد و سرمایه‌های انباشت شده بدست آنها منتقل می‌شود . برخلاف نظریه ای که می‌پندارد صدور سرمایه در عصر سرمایه داری انحصاری آغاز شد ، در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نیز پدیدهٔ فوق وجود داشت . سرمایه‌های انگلیسی ، فرانسوی ، بلژیکی و هلندی از همین دوره به بسیاری از کشورهای دیگر راه پیدا کردند . اما خصوصیات این سرمایه صادراتی و نتایج اقتصادی آن با عصر امپریالیزم (در این مورد در قسمت بعد بیشتر بحث خواهد شد) تفاوت داشت .

اولاً بخش عمدهٔ این سرمایه به کشورهائی رفت که جریان صنعتی شدنشان هم اکنون آغاز شده بود . مثلاً ، در اواسط قرن ۱۹ از تقریباً ۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ جمع کل سرمایه‌گذاری خارجی انگلستان بیش از ۵۰ میلیون در ایالات متحده ، ۸۰ میلیون در فرانسه ، بلژیك ، هلند و روسیه ، و ۳۵ میلیون در پرتغال و اسپانیا بکار گرفته شده بود . ۳۵ میلیون باقی نیز عمدتاً در ۲ کشور آمریکای لاتین سرمایه گذاری شده بود . * بیش از ۸۰ درصد سرمایه صادراتی هلندی به انگلستان و آلمان رفته بود و سهم عمدهٔ سرمایه فرانسوی توسط روسیه و ایتالیا جذب شده بود . علت این تمرکز سرمایه خارجی در خود اروپا ، بیش از هر چیز ، وضع خراب وسائل ارتباطی (ترانسپورت و غیره) در آن زمان بود .

ثانیاً ، سرمایه خارجی نتوانست پروسه های انباشت سرمایه در کشور وارد کننده را تحت کنترل خود در بیاورد . میزان انباشت سرمایه در کشورهای صنعتی هنوز بآن سطح نرسیده بود که امکان ایجاد کارخانه های تولیدی در نقاط دیگر دنیا را فراهم سازد . در بالا ذکر شد که کل دارائی خارجی انگلستان (سرمایه ، سهام و اوراق قرضه دولتی خارجی) تا اواسط قرن ۱۹ (سال ۱۸۵۴) بیشتر از ۲۰۰ میلیون پوند نبود . † میزان سرمایه گذاری خارجی سالانه انگلستان (که بزرگترین صادر کننده سرمایه بود) در دههٔ ۸۹-۱۸۸۰ این رقم به ۶۸ میلیون پوند بالغ می‌شد ولی حتی اینهم هنوز برای دخالت تعیین کننده در تولیدات خارجی کافی نبود . ** بخش مهمی از این سرمایه صادراتی اساساً بصورت سرمایه کرایه ای (rentier) استخدام شده بود و مستقیماً در پروسه های تولیدی شرکت نداشت (عمدتاً بصورت وام به دول خارجی) . از بخش باقیمانده نیز که بصورت سرمایهٔ مولد بکار گرفته می‌شد سهم قابل ملاحظه ای در گسترش راه آهن سرمایه گذاری شده بود . †† و اساساً این سرمایه گذاری مولد غالباً بصورت اشتراکی با سرمایه داران محلی و عمدتاً تحت کنترل آنها انجام می‌پذیرفت .

بدین ترتیب ، سال های بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۰ بمثابهٔ دوران " تنفس " برای کشورهائی بود که در حال آغاز پروسهٔ صنعتی کردن بودند . بورژوازی نوظهور بومی در این کشورها توانست در طی دورهٔ درازی دور از "مزاحمت" سرمایه خارجی دست به انباشت نامحدودی از سرمایه ملی بزند و زمینه را برای انکشاف "مستقل" سرمایه داری آماده سازد . بازارهای امن داخلی در مواد غذائی ، آشامیدنی و خرازی و غیره ، موجب شد که در پروسهٔ گسترش بازار ملی و جذب انباشت های اولیه ، سرمایه خارجی صرفاً نقش مکمل سرمایهٔ داخلی را بازی کند و در واقع به تسلط بورژوازی بومی بر پروسه های انباشت سرمایه داخلی کمك کند . از اینرو در ایندوره تماس پروسه های انباشت اولیه سرمایه در اروپای شرقی و جنوبی با سرمایه اروپای غربی نه تنها سدی در راه تکوین وجه تولید سرمایه داری و صنعتی شدن این کشورها قرار نداد بلکه آن را تسهیل کرد . ماشین آلات مدرن (سرمایه خارجی) به بورژوازی این کشورها کمك کرد که صنایع پیشه ای را بنفع خودشان از میان ببرند . در این رابطه ایتالیا ، روسیه و تا حدودی اسپانیا (بشکل دیگری ژاپن) نمونه های گویائی هستند . *

صدور کالا

اما در این مرحله صدور سرمایه شکل غالب روابط اقتصادی بین کشورهای صنعتی شده و مابقی دنیا نبود . وجه عادی تماس بین پروسه های انباشت سرمایه از طریق غیر مستقیم رقابت بین محصولات تولید شده در صنایع مدرن و صنایع پیشه ای صورت می‌گرفت . مبادله "عادی" کالاهائی که در شرایط بارآوری عالیتری تولید شده اند با کالاهائی که براساس تکنیك های عقب افتاده و بارآوری کار نازل تولید شده اند مبادله ایست نابرابر و بتدریج باعث انتقال ارزش و سرمایه از حوزهٔ عمل کرد تولید کالائی ساده به تولید کاپیتالیستی می‌گردد و بدین ترتیب پروسه های انباشت اولیه توسط سرمایهٔ انباشت شده بر اساس تولید کاپیتالیستی جذب می‌شود . در این مرحله از رشد سرمایه داری این شکل تماس ــ صدور مصنوعات غربی به کشورهای خارجی ــ عامل تعیین کنندهٔ ساختار اقتصاد جهانی بود . غارت مستقیم چهار قاره البته از بین نرفت و کماکان نقش مؤثری در غنی ساختن (بورژوا کردن) سریع ماجراجویان غربی بازی می‌کرد ولی اهمیت آن در مقایسه با غارت غیر مستقیم از طریق مبادلهٔ نابرابر کالاهای ماشینی غربی با کالاهای دستی بتدریج کاهش یافت . وجه مشخصهٔ اساسی اقتصاد جهانی در ایندوره تبدیل دنیا به بازار جذب کالاهای تولید شده در صنایع مدرن اروپای غربی بود . نیاز سرمایه داری صنعتی به بازارهای خارجی (بمثابهٔ در

---

* INDUSTRIAL INVESTMENT, John Dunning (ed.), London 1972 p.29

† سرمایه ــ جلد اول

** مأخذ آمار در کتاب Ernest Mandel, LATE CAPITALISM, London 1975 p.50

† همانجا ، ص ۳۴ ــ در سال ۱۹۱۳ این رقم به ۸۰۰۰ میلیون پوند بالغ می‌شد .

†† دلیل تمرکز سرمایه های انگلیسی ، فرانسوی و بلژیکی در ایجاد راه آهن خارجی واضح است . گسترش شبکهٔ ارتباطات جهانی پیش شرط ضروری برای گسترش تسلط این سرمایه ها بر بازارهای خارجی بود .

* برای توضیح مفصل تر انکشاف اقتصادی این کشورها رجوع شود به فصل چهارم کتاب MARXIST ECONOMIC THEORY و همچنین به صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب LATE CAPITALISM .

روش برای مصنوعات غربی اتفاقی نبود بلکه ارتباط مستقیم با این مرحله از انکشاف نیروهای مولده در کشورهای مرکزی داشت • بررسی اجمالی ساختار اقتصادی کشورهای صنعتی شده دلایل آن را روشن می‌کند •

در این مرحله که با انقلاب صنعتی در انگلستان آغاز شد و حدوداً تا انقلاب دوم صنعتی اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت ساختار صنعتی شکل ویژه ای بخود گرفت • می‌توان گفت در این مرحله سرمایه داری صنعتی (که تکوین آن توسط مارکس مفصلاً تشریح شده است ــ فصل ۱۵ جلد اول سرمایه) در واقع "تولید ماشینی کالاهای مصرفی بوسیله ماشین آلات ساخته شده توسط دست"† بود • صنایع بزرگی که براساس استفاده از ماشین تولید می‌کردند عمدتاً به صنایع کالاهای مصرفی (بخش ۲ در اقتصاد سیاسی مارکس) محدود می‌شد • تولید در بخش تولید "کالاهای سرمایه ای" (وسائل تولید ــ بخش ۱ مارکس) هنوز بمعنای دقیق کلمه صنعتی نشده بود • تولید مواد خام گیاهی توسط صنایع "خانگی" روستائی صورت می‌گرفت و در بخش تولید مواد خام معدنی، بغیر از رشته های تولید آهن و ذغال سنگ، تکنیک های تولیدی تماماً به دوران پیشا-صنعتی تعلق داشت •** تولید ابزار تولیدی (ماشین آلات) در پیشرفته‌ترین حالاتش بیشتر با دوران مانو-فاکتور مطابقت داشت تا با عصر صنعتی •

بنابراین باعث تعجب نیست که طی تمام این مرحله ــ یعنی حتی تا یک قرن پس از انقلاب صنعتی ــ ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) بالاتر از بخش ۱ (بخش تولید وسائل تولیدی) بود • این ساختار صنعتی باعث می‌شد که انباشت سرمایه در بخش ۲ سریعتر از بخش ۱ (و بقیمت کند کردن انباشت در بخش ۱) صورت گیرد • ازاینرو جهت اصلی نفوذ تولید کاپیتالیستی به کشورهای غیر صنعتی "در حال توسعه" (اروپائی) وکشورهای عقب افتاده اساساً شکل صادرات کالاهای مصرفی بخود گیرد • زیرا در تمام این دوره بخش ۲ در اقتصاد کشورهای مرکز (متروپول) غالب بود و هربار که بحران تناوبی (cyclical) اشباع تولید (overproduction) بوقوع می‌پیوست اصولاً بگونه اشباع محصولات مصرفی مصنوع پدیدار می‌گشت •** تنها راه مقابله با این بحران ــ بحرانی که موجب انهدام ارزش سرمایه و تحقق نپذیرفتن ارزش اضافی می‌شود ــ استفاده از بازارهای خارجی است •

تأثیر سرمایه داری اروپائی در جهان

در مورد کشورهای اروپائی‌ای که در آستانه صنعتی شدن بودند، واردات کالاهای ماشینی ارزان هم نتوانست ضربه شدیدی به جریان انکشاف اقتصادی آنها وارد سازد و فرآشد صنعتی شدن و تکوین وجه تولید سرمایه داری مستقل را منحرف سازد • مبادله نابرابر مقادیر زیادی از محصول افزوده این کشورها را به کشورهای صنعتی منتقل ساخت و در نتیجه پروسه های انباشت اولیه آنها را کُند کرد • اما میزان این انتقال آنقدر نبود که انباشت مستقل سرمایه توسط بورژوازی بومی این کشورها را بخطر اندازد • بلکه برعکس، در مقایسه با مضراتش، مجاسن کالاهای ارزان وارداتی می‌چربید • در آن کشورهائی که نیروهای اجتماعی و سیاسی قادر و مایل به جانشینی طبقات کهن وجود داشتند، به همان اندازه که واردات کالاهای ماشینی ارزان خارجی تولید سنتی داخلی را از بین می‌برد، در عین حال تعداد کوتاهی صنایع مدرن داخلی تحت کنترل بورژوازی بومی جای خالی صنایع سنتی را اشغال می‌کرد •

کالاهای خارجی در واقع زمینه را برای انکشاف سرمایه داری "ملی" فراهم ساخت • اضافه براین، تخصص سریع در بازرگانی خارجی توانست بخش‌های معتنابهی از بازار جهانی را برای صنایع جوان این کشورها حفظ کند و سودهای حاصل از این طریق خود بنوبه منبع عظیمی برای انباشت محلی سرمایه توسط بورژوازی بومی شد •†

در رابطه با کشورهای "عقب افتاده" (آسیائی، آفریقائی و آمریکای جنوبی ...) این جریان فرق می‌کند • انتگره شده این کشورها در بازار جهانی، علیرغم شباهت های ساختاری با مورد کشورهای "در حال توسعه" اروپائی، نتایج معکوس ببار آورد و به پروسه های صنعتی شدن آنها لطمه زیادی زد • کالاهای ارزان اروپائی صنایع دستی و پیشه ای را منهدم ساخت ولی صنایع بومی نتوانست در هیچ بخش مهمی جانشین آن گردد •** نیروهای طبقاتی در این کشورها در موقعیتی نبودند که بتوانند از رشد بازار جهانی به نفع انباشت داخلی استفاده کنند • دولت یا تحت انقیاد سرمایه تجاری خارجی درآمده بود †† و یا اینکه بدلایل اجتماعی-سیاسی از ایفای نقش قابلیتی برای سرمایه داری مدرن امتناع می‌کرد •*† از اینرو، این کشورها صرفاً از نتایج مخرب انتگره شدن در بازار جهانی برخوردار شدند • انکشاف اقتصادی این کشورها در مارپیچ عقب افتادگی سقوط کرد • صنایع سنتی یکی پس از دیگری از بین رفتند، بیکاری و گدائی شدت گرفت، مهاجرت پیشه وران بیکار به مناطق روستائی فشار بر زمین را زیاد کرد، محصول افزوده کشاورزی کاهش یافت، نیروی کار ارزان استفاده از تکنیک های بهتر تولیدی را در روستاها مسدود ساخت، رکود نیروهای مولده در روستا هرچه بیشتر وخیم شد، و این خود بنوبه موجب تضعیف پروسه های انباشت اولیه و تکرار مجدد همین تسلسل مخرب گشت • سرمایه های تجاری-پولی موجود نیز که نتوانسته بودند سهمی از بازار جهانی را به خود منحصر کنند از آنجا که فشار زیاد بر زمین کرایه زمین را بالا برده بود منفعت را در سرمایه گذاری کرایه ای در زمین دیدند • بعلاوه، تمام این جریان در وضعیتی بوقوع می‌پیوند که مبادله نابرابر دائماً بخش‌های عمده ای از محصول افزوده ناچیز این کشورها را به متروپول

---

۷۵ † مثلاً، تخصص روسیه در تولید محصولات کشاورزی و سپس نفت، و ژاپن در ابریشم خام و نخ های تابیده •

۷۶ ** برای شرح مفصل تر این مساله می‌توان به کتاب ماندل رجوع کرد
MARXIST ECONOMIC THEORY, p.445-47

۷۷ †† مثال عملیات شرکت هند شرقی (East India Company) در هند وستا شاید آنقدر معروف است که نیازی به توضیح نداشته باشد • در ایالات بیهار (Bihar) و اریسا (Orissa) این شرکت نه تنها از پرداخت هرگونه مالیات ترانزیت معاف شده بود بلکه بتدریج در تجارت داخلی درون این ایالات هم از پرداخت مالیات امتناع ورزید و حتی خود شرکت از تجار هندی مالیات می‌گرفت!

۷۸ *† مقایسه فرانسه با ایران شاید منظور را روشن تر کند • در فرانسه یکی از اساسی‌ترین منابع انباشت اولیه سرمایه بهره ای بود که دولت به بورژوازی تجاری-مالی پرداخت می‌کرد • دولت برای تأمین مخارج روزافزون خود به بورژوازی فرانسه اوراق قرضه می‌فروخت و بورژوازی از طریق دریافت بهره این اوراق سهم عمده ای از محصول افزوده اجتماعی را (که از طریق دریافت مالیات ــ عمدتاً از دهقانان ــ در دست دولت متمرکز شده بود) در دست خود متمرکز ساخت • درصورتیکه در ایران دربار قاجار خزانه خالی خود را از طریق وام های خارجی و اعطای امتیازهای اقتصادی به بورژوازی غربی پر می‌کرد • یکی از این امتیازات هدیه دادن گمرکات کشور بود • بورژوازی خارجی از این طریق عملاً کنترل کل بازار گردش کالا در ایران را در اختیار خود گرفته بود و جریان انباشت سرمایه بومی را عمداً در جهت پرکردن جیب خودش منحرف ساخت • تجار ایرانی چه در سطح تجارت جهانی و چه در داخل یا از صحنه بیرون رفتند و یا به سمت خدمتکار (مثل) بورژوازی خارجی درآمدند • اعطای امتیازات بانکی نیز ضربه مخرب دیگری بود • بورژوازی خارجی از این طریق پروسه های انباشت اولیه سرمایه پولی را وابسته به نیازهای تجاری خود شکرد و به رشد سرمایه مستقل بومی لطمات جبران ناپذیری زد •

۷۴ † اصطلاحی که ارنست ماندل بکار برده است •

۷۵ ** حتی در صنایع فولاد تا قبل از کشف و استفاده از تکنیک Bessemer تولید بمقیاس بزرگ امکان نداشت، و در سطح کوچک نیز استفاده از ماشین آلات در تولید چندان صرف نمی‌کرد •

۷۶ * در ضمن علت اینکه در این مرحله سرمایه داری اساساً سرمایه داری رقابت آزاد است نیز همین ساختار اقتصادی است • سرمایه حداقل ضروری برای نفوذ در بخش کالاهای مصرفی هنوز بآن اندازه ترسیده بود که امکان پیدایش انحصارات فراهم شده باشد •

www.iran.com

متقل می سازد • و این خود محرك دیگری برای تکرار تسلسل است • گفته اند که " فقر فقر میزاید " ! — چه مثل گویائی برای تشریح وضعیت فوق ! تنها راه مقابله با این تسلسل شریر افزایش بارآوری کار است (صنعتی کردن !) اما سطح نازل بارآوری کار خود بخاطر سطح نازل استفاده از کالا های سرمایه ای (ماشین آلات صنعتی) در تولید است • برای صنعتی کردن نیاز به تولید اضافی کشاورزی است • اما بخاطر صنعتی نبودن و فشار شدید جمعیت بر زمین تولید کشاورزی حتی قادر به نگهداری خود روستائیان نیست چه رسد به آنکه محصول اضافی نیز تولید کند • در چنین شرایطی واقعاً که فقر فقر می زاید •

اما علیرغم این مشکلات هنوز بر اساس این مرحله از تکامل اقتصاد جهانی هیچگونه مانع ساختاری غیر قابل عبور در برابر پروسهٔ انباشت سرمایه بومی نبود • هنوز امکان اینکه در این کشورهای عقب افتاده پروسهٔ انباشت اولیه و پروسهٔ انتشار شدن در بازار جهانی، تکوین وجه تولیدی سرمایه داری "مستقل" باشد کاملاً حذف نشده بود • صرفاً زمان درازی لازم داشت • بخاطر سطح پائین رشد سرمایه صنعتی در جهان هنوز امکان اینکه از لابلای درزهای این تسلسل سرمایه تجاری بومی دست به انباشت مستقل سرمایه بزند فراهم بود و با استفاده از برخی مزیات محلی و تخصص در برخی محصولات (مثلاً مواد خام گیاهی) حتی شاید می توانست بتدریج بخشی از بازار جهانی را هم بخود منحصر کند • زیرا شکل غالب نیازهای سرمایهٔ صنعتی از حدود کنترل بازار گردش کالا ها در کشورهای عقب افتاده فراتر نمی رفت و بورژوازی متروپول هنوز عمدتاً نه قادر و نه مایل به کنترل مستقیم پروسه های انباشت سرمایه در کشورهای عقب افتاده بود •

مرحلهٔ سوم — امپریالیزم

تغییر از مرحلهٔ دوم (سرمایه داری رقابت آزاد) به مرحلهٔ سوم (سرمایه داری انحصاری) در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی موجب تحولی کیفی در ساختار اقتصاد جهانی می گردد • بمعنای دقیق کلمه، اقتصاد جهانی کاپیتالیستی اصلاً در این دوره آغاز می شود : ساختار ویژه ای از سازماندهی تولید، تجدید تولید و توسعهٔ سرمایه داری در سطح جهانی هم در حوزهٔ زیربنای اجتماعی و هم در سطح روبنائی • امپریالیزم عنوانی است که مارکسیستها به این نظام جهانی اطلاق کرده اند • در این دوره با وابسته شدن پروسه های انباشت سرمایه در سطح جهانی به پروسهٔ تجدید تولید سرمایهٔ کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه - داری و توسعهٔ تقسیم کار بین المللی حاصل از آن، بتدریج مجموعهٔ اقتصاد های ملی به بازار جهانی وابسته می شود • در کشورهای عقب- افتاده امکان انباشت مستقل سرمایه و استقرار دولت های سرمایه داری ملی دیگر از لحاظ ساختاری حذف می شود • * انکشاف اقتصادی و دینا- میزم مبارزهٔ طبقاتی در این کشورها مستقیماً بر اساس شکل مشخص پیوند اقتصادی-سیاسی آنها با نظام جهانی امپریالیستی تعیین می- گردد • تغییر نقش اساسی تولید اجتماعی در کشورهای عقب افتاده در جهت تکمیل نیازهای تولید کاپیتالیستی در کشورها پیشرفته، ساختار تولیدی پیچیده ای در آنها ایجاد می کند که با دوران گذشته تفاوتی کیفی دارد • بخشهائی که در دورهٔ مرحلهٔ قبلی در اثر تماس با "تمدن" غربی پس رفته بودند اینك با بخشهای توسعه یافته ای که فعالیتشان متمایل به بازار جهانی (وناشی از آن) است توأم می شود • قانون انکشاف ناموزون و مرکب در این دوره واقعاً "شکوفا" می شود • عقب- افتادگی "عادی" به عقب افتادگی توأم با وابستگی تبدیل می گردد — وابستگی ای که خود باعث تشدید هرچه بیشتر پس رفتگی است •

این نظام جهانی برآیند روند های انبساط بین المللی سرمایه داری است که در این دوره بخاطر مرحلهٔ مشخصی از تراکم و تمرکز سرمایه در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری شدیداً افزایش پیدا می کند • این مرحله از انکشاف سرمایه داری با از بین رفتن رقابت آزاد و پیدایش انحصارات عظیم مصادف است • انگیزهٔ توسعه طلبی جهانی سرمایه داری و در- نتیجه، امپریالیزم بمثابهٔ یك سیستم اجتماعی-اقتصادی، در تحلیل نهائی از دو منطق اساسی اقتصادی سرمایه داری انحصاری سرچشمه می گیرد : منطق اشباع انباشت و منطق سود افزوده † • ازاینرو، بسرای درك دینامیك رشد امپریالیزم و عواقب آن از دیدگاه انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده باید مفهوم این دو پدیدار و علل افزایش اهمیت آن در این مرحله ازرشد سرمایه داری بررسی شود •

علل جهانی شدن سرمایه داری

دربارهٔ جریان انتقال از سرمایهٔ داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری تاکنون مطالب زیادی از طرف مارکسیست ها منتشر شده است و باحتمال قوی خوانندهٔ با حداقل بخش مهمی از آن آشنائی دارد • از اینرو تا جائیکه ارتباط مستقیم با بحث ما نداشته باشد از توضیح تکراری آن خود داری می کنیم و خواننده را به منابع فوق رجوع می دهیم • * اینجا کافیست اشاره کنیم که در اثر تمرکز و تراکم سرمایه کنترل تعدادی ازشعبه های مهم تولیدی در بزرگترین کشورهای سرمایه داری بدست تراست های نیرومندی می افتد • سازمانهائی که دیگر صرفاً سازمانهای تولیدی نبودند بلکه بطور مستقیم با مسألهٔ تحقق ارزش محصولات تولید- شده (فروش کالا) نیز ارتباط داشتند • بسبب این تمرکز و تراکم سرمایه تعداد شرکت هائی که تولیداتشان (در رشته ای) سهم عمدهٔ بازار را ارضاء می کرد، کاهش یافت • بعبارت دیگر، تعداد رقبای اساسی در هر بخش مشخص اقتصادی کم شد • بدین ترتیب رقابت آزاد یا کاملاً از بین می رود یا شدیداً محدود می شود • البته بدین معنی نیست که رقابت از بین می رود : رقابت آزاد به شکل جدیدی از رقابت تبدیل می شود • در عصر رقابت آزاد رقابت بین سرمایه داران برای تحقق ارزش افزوده عمدتاً بشکل "جنگ قیمت ها" ظاهر می شد • در عصر سر- مایه داری انحصاری رقابت قیمت ها با ثبیت کردن قیمت ها جایگزین

---

* جریانی که پس از ۵۰ سال برخی "مارکسیست" های ایرانی تازه دریافته اند — یعنی پس از آنکه ناتوانی بورژوازی بومی در اجرای این تکالیف دیگر برای همه کس مسلم شده است، حتی برای خود بورژوازی ! آنهم تحت عناوین نادرستی از قبیل "بلعیده شدن بورژوازی ملی" و اصطلاحات رویزیونیستی مانند "سرمایه داری وابسته" • — رویزیونیستی نه بمعنای مائوئیستی کلمه بلکه بمعنای دقیق لنینیستی آن — رویزیو- نیستی از این لحاظ که گویا در شرایط امپریالیزم سرمایه داری غیروابسته ("ملی") هم امکان دارد ! اینها فراموش می کنند که امپریالیزم یعنی سرمایه داری معاصر، یعنی تنها شکل ممکن سرمایه داری در این مرحله از رشد نیروهای مولده • اعتقاد به سرمایه داری غیرامپریالیستی و یا دگرگونی ضد امپریالیستی در چارچوب روابط تولیدی و مالکیتی سرمایه- داری همانقدر ارتجاعی است که امید به بازگشت اقتصاد اصناف (guilds) در عصر انرژی اتمی • اما خرده بورژواهای رمانتیك ایرانی هنوز چشم براه ظهور مجدد "سرمایه داری ملی" (یا "جمهوری ملی") نشسته اند • باین ایرادی نیست این ذات خرده بورژوازی است • ایراد بر اینست که این توهمات بعنوان مارکسیزم قالب می شود •

† ۸ اشباع انباشت — over-accumulation — حالتی است که مقدار معتنا- بهی از سرمایه "اضافی" در اقتصاد پدیدار شود • سرمایه ای که نمی- تواند با نرخ متوسط سود معمول که صاحبین سرمایه توقع دارند بکار گرفته شود •

سود افزوده — surplus profit — عبارتست از تمام سود هائی که اضافه بر میزان متوسط سود دریافت شده است •

* ۸ جزوهٔ لنین، "امپریالیزم عالیترین مرحلهٔ سرمایه داری" جمع بندی جامعی از کلیهٔ گرایش هائی که منجر به انحصاری شدن سرمایه داری شد در اختیار خواننده علاقمند به مطالعه بیشتر می گذارد • همراه این جزوه مطالعهٔ کتاب ذیل نیز مفید خواهد بود •

NEW DATA FOR LENIN'S IMPERIALISM, E. Varga & L. Mendelsohn (eds.), New York 1940.

در ضمن فصل ۱۲ کتاب "تئوری اقتصادی مارکسیستی" ارنست ماندل هم به فهم مساله کمك زیادی خواهد کرد •

می شود . بطور کلی در هر بخشی از تولید که انحصاری شده است قیمت ها بطرز شیوه واری از ارزش بیشتر می گردد . از این طریق سرمایه‌دار انحصاری (بمثابه سرمایه دار غیر انحصاری) سود افزونه ای اضافه بر نرخ متوسط سود بدست می آورد . در کوتاه مدت این عمل البته سود سرمایه دار را افزایش می دهد و در نتیجه انباشت سرمایه تسریع می شود . اما کنترل بازارها و قیمت ها در واقع مستلزم کنترل سخت میزان رشد تولید است . در نتیجه تمامی سودی که از این طریق بچنگ آمده است نمی تواند در همان بخش انحصاری شده مجدداً سرمایه‌گذاری شود . زیرا در اینصورت در این بخش ظرفیت اضافی تولید و در نتیجه کاهش شدیدی در نرخ سود ایجاد خواهد شد . بدینسان در این مرحله سرمایه‌دار انحصاری با پدیدار انباشت سرمایه (بمنزله شکل ویژه ای از تشدید تضاد های درونی سرمایه داری) روبرو می شود : سرمایه های "اضافی" که در تولید نمی تواند شرکت کنند ، سرمایه "سرگردان" در جستجوی بخش های جدید سرمایه گذاری .

اما پدیدار کسب سود افزونه از طریق مکانیزم تجدید توزیع ارزش افزونه و پیدایش سرمایه "اضافی" مختص عصر سرمایه داری انحصاری نیستند و بخودی خود دیالکتیزم رشد امپریالیزم را توضیح نخواهند داد . در مراحل پیشین نیز هر دو وجود داشتند . پس اهمیت آنها در تعیین ویژگی این دوره چیست ؟ کیفیت ویژه ای که رابطه اقتصادی کشورهای پیشرفته را با اقتصاد جهانی در این دوره از مراحل قبل متمایز می سازد نمی تواند صرفاً بروز این پدیده ها باشد . ویژگیش دقیقاً ناشی از اهمیت بخصوصی است که این دو پدیده هم بخاطر این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه (ارتباط آنها با این مرحله از انکشاف نیروهای مولده) و هم بخاطر ساختار مشخص تمرکز و تراکم سرمایه (ارتباط آنها با شکل انحصاری سرمایه) پیدا می کنند . تنها بر اساس بررسی هردو جنبه این ویژگی است که می توان وجوه مشخصه امپریالیزم را در این دوره هم در مقایسه با دوران پیشا-امپریالیزم و هم در مقایسه با مراحل بعدی انکشاف خود شناخت و درک کرد . بسیاری از اشکالات و اشتباهات موجود در رابطه با "تئوری های امپریالیزم" از بی توجهی بهمین امر ساده سرچشمه می گیرد . بجای اینکه امپریالیزم بمثابه یک واقعیت تاریخی در حال انکشاف شناخته شود به شکل یک مفهوم تجریدی مافوق تاریخ تعریف می گردد . یک سری خصوصیات انتزاعی "سرمایه داری انحصاری" که غالباً بصورتی ناقص از مرحله مشخصی از انکشاف جدا شده اند چارچوب همیشگی "تعریف" مراحل دیگر انکشاف می شوند . ازاینرو با در نظر گرفتن این مسائل باید به بررسی دقیقتر تضاد های سرمایه داری انحصاری بپردازیم .

حذف رقابت قیمت ها توسط قیمت های قراردادی صرفاً یک نتیجه مکانیکی کاهش رقبا در یک بخش مشخص اقتصادی نبود ، بلکه ، نتیجه تمرکز قدرت اقتصادی در شرایط ویژه ای از انکشاف نیروهای مولده بود . شرایطی که منجر به جهش ناگهانی در جهت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه شده بود ؛ افزایش شدید سرمایه گذاری ثابت . بی دلیل نیست که آغاز عصر امپریالیستی با انقلاب تکنولوژیک دوم مصادف می شود (استفاده از برق بجای بخار بعنوان نیروی محرکه ، استخراج نفت ، تولید موتورهای تحرق داخلی) . بسبب این انقلاب صنعتی بخش ۱ (بخش تولید کالا های تولیدی) از تولید ماشینی موتورهای بخار به تولید ماشینی موتورهای برقی پرداخت و خود این جریان بنتهائی تقریباً تمامی فرآشد تولید را در این بخش تغییر داد . بدین ترتیب ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۱ شدیداً افزایش یافت . در ضمن جذب مقادیر عظیم سرمایه در ابعاد توسعه زیاد ساختمان راه آهن و صنعتی شدن وسیع تولید نیز ترکیب ارگانیک را هرچه بیشتر بالا برده بود . در بخش ۲ (تولید کالا های مصرفی) ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش قابل ملاحظه ای نیافت ولی بهرحال عموماً ترکیب ارگانیک سرمایه (یعنی میزان متوسط اجتماعی ترکیب ارگانیک) افزایش ناگهانی معتنابهی بخود دید . این جریان منجر به گرایش شدیدتری در کاهش نرخ متوسط سود شد ؛ شدتی که در مقایسه با ادوار پیشین بطور کیفی تغییر پیدا کرده بود . بنابراین ، در این دوره رقابت بین سرمایه داران برای تصاحب سود افزونه اهمیت ویژه ای یافت . دلیل اساسی و منطقی تعیین قیمت ها و از بین بردن رقابت در بازارهای انحصاری نیز همین نیاز شدید سرمایه داران به منابع سود افزونه است که در این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه بصورت تکاپوی سخت سود های افزونه انحصاری پدیدار می گردد .

تحت شرایط تولید کالائی تعمیم یافته (کاپیتالیزم) در هر سطح مفروض از بازده تولید فقط دو منبع اضافی سود برای یک شرکت سرمایه‌دار (بمثابه انحصارات بزرگ) موجود است : ازدیاد نرخ ارزش افزوده (افزایش استثمار کارگر) و تجدید توزیع ارزش افزونه بضرر سرمایه داران دیگر . افزایش نرخ ارزش افزونه البته نقش مهمی در دینامیک امپریالیزم ایفاء می کند . در این دوره ، فاشیزم و جنگ ابزار مهمی برای افزایش دهشتناک میزان استثمار طبقه کارگر بوده است . اما بطور کلی بدلایل متعدد سیاسی و اقتصادی (مثلاً ، قدرت سازمان یافته طبقه کارگر) در مقایسه با میزان افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه ، امکان ازدیاد نرخ ارزش افزونه بسیار محدود بود و بسختی می توانست تأثیرات انقلاب دوم صنعتی در کاهش نرخ متوسط سود را خنثی سازد . درون کشورهای امپریالیستی در حالات عادی (دمکراسی بورژوائی) ، کارائی آن بعنوان منبعی برای سود افزونه انحصاری محدود شده بود . بنابراین منبع اصلی داخلی این سود های افزونه فقط می توانست از تجدید توزیع ارزش افزونه میان خود سرمایه داران تأمین شود : بسود بخش های انحصاری شده و بضرر بخش های دیگر . اما کاربرد این مکانیزم خود بمحدودیت های صعب العبوری در راه توسعه انحصارات و رشد سود افزونه انحصاری قرار می دهد . جمع کل ارزش افزونه ای که میان سرمایه داران تقسیم می شود ارتباط مستقیم با پروسه تولید دارد و در هر مرحله توسط آن تعیین شده است . بنابراین ، تفاوت میان سود انحصاری و نرخ متوسط سود فقط هنگامی چشمگیر است که تعداد واحدهای بخش های انحصاری شده هنوز چندان زیاد نباشد . خود جریان رشد انحصارات بطرز اجتناب ناپذیری منابع تغذیه انحصارات را آنهمین می برد . زیرا انبوه ارزش افزونه تولید شده در بخش های غیرانحصاری دائماً کاهش می یابد . به سخن دیگر ، با بزرگ شدن هرچه بیشتر انحصارات منابع داخلی سود افزونه انحصاری خشک می شود . اینجاست که بالقوه انگیزه نیرومندی برای توسعه طلبی جهانی امپریالیزم ریشه دوانیده است ؛ جستجوی سخت منابع جدید سود افزونه انحصاری در اقاصی نقاط جهان . بحران انباشت سرمایه نیز ابزار لازم علی ساختن این توسعه را در اختیار می گذارد .

صدور سرمایه در عصر امپریالیزم

بحران انباشت در این مرحله خصلت ویژه ای دارد و راه حلی خاص خود . راه فرار تاریخی سرمایه داری از این شکل احتمالاً ناپذیر انباشت سرمایه نابود کردن بخشی از ارزش سرمایه از طریق بحران انباشت تولید بوده است .* با از بین رفتن بخشی از سرمایه (بی ارزش شدن) همان مقدار قبلی ارزش افزونه اینک مابقی سرمایه را قادر بکسب نرخ سود بالاتری می کند . با افزایش نرخ سود ، سرمایه راکد دوباره به شرکت در تولید برانگیخته می شود و در نتیجه تولید ارزش افزونه ارتقاء می یابد . در عصر امپریالیزم نیز این مکانیزم کماکان عمل می کند . اما این انهدام تناوبی ارزش سرمایه پاسخ به بحران های تناوبی انباشت بود . در عصر سرمایه داری انحصاری ما با اضافه بر این بحران های تناوبی با پدیدار همیشگی انباشت اضافی روبرو هستیم که از خود تمرکز و تراکم انحصاری سرمایه بر می خیزد و بطور کیفی با پدیدار دوره ای مشخص کند . تمام ادوار انکشاف سرمایه داری تفاوت دارد . † تنها راه حل بحران همیشگی انباشت سرمایه

---

* (Entwertung) Devalorization — این پروسه بد شکل عمده ظاهر می شود . اولا بسبب کاهش ارزش کالا ها ، بویژه وسائل تولید سرمایه بکار گرفته شده در این کالا ها "کم ارزش" می شود . ثانیاً در نتیجه ورشکستگی سرمایه داران بخش عمده ای از ارزش سرمایه شان نابود می شود . این سرمایه بخشی از انبوه سرمایه اجتماعی است که در نتیجه بخشی از ارزش کلش را از دست می دهد .

† ضمناً ، ریشه انحطاط سرمایه داری جهانی در عصر امپریالیزم در همین کیفیت نهفته است . مفهوم لنین از امپریالیزم بمثابه "آخرین (یا عالیترین) مرحله سرمایه داری" نیز دقیقاً از اینجا ناشی می شود : بحران همیشگی سرمایه داری تا سرنگونی کامل آن !

جستجوی همیشگی دیوانه وار محیط های جدید سرمایه گذاری است • در درجهٔ نخست، با در نظر گرفتن بحران هنگام خالی شدن ذخائر داخلی سود افزونهٔ انحصاری، این بمعنای صدور سرمایه است که برای مدت درازی نتیجهٔ اصلی اشباع انباشت بود، اما بهیچوجه تنها راه پاسخ باین بحران نیست • یکی از رایج ترین اشتباهات در کاربرد تئوری امپریالیزم از نفهمیدن این مساله ناشی می شود • هرکسی که دست بقلم برده و دربارهٔ امپریالیزم و ایران در دورهٔ اخیر مقاله ای نوشته این فرض را قبول شده قلمداد کرده که وجه مشخصه اصلی امپریالیزم صدور سرمایه (آنهم صدور به کشورهای عقب افتاده) است • بدین ترتیب، آنها که نگرش پیگیرتری داشته اند، تصور کرده اند که اگر در شرمرحله شکل ویژهٔ صدور سرمایهٔ امپریالیستی بایران را بررسی کنند و بر این اساس از اهداف ویژهٔ سرمایهٔ صادراتی رابطهٔ مشخص ایران و امپریالیزم را نتیجه گیرند، بنحوی خود کار دینامیزم تعیین کننده در انکشاف اقتصادی بخش های وابسته را هم درک کرده اند • درصورتیکه صدور سرمایه نه تنها صرفاً یکی از راه های مقابله با این بحران همیشگی است بلکه چنانکه در بخش های بعدی مشاهده خواهیم کرد درمراحل بعدی حتی می تواند اصولاً طریقهٔ اصلی نباشد • باین مساله دوباره بازخواهیم گشت • اینجا کافیست ذکر کنیم که تصرف بخش های غیر انحصاری و انحصاری کردن آنها، نوآوری های شتابان تکنولوژیک ("انقلاب" دائمی در وسائل تولید)، توسعهٔ "بازارهای اضافی" (توسعهٔ اقتصاد جنگی، بخش خدمات و کارهای اجتماعی)، اینها همگی در این محتوی حائز اهمیت شده اند و کوشش هرچه بیشتر تعیین کننده ای بر دینامیزم رشد امپریالیزم و انکشاف اقتصادی کشورهای عقب افتاده داشته اند •

گذشته از رابطهٔ مستقیم صدور سرمایه با انگیزهٔ مقاومت ناپذیر سرمایه داری انحصاری در دست یافتن به منابع خارجی سود افزونهٔ انحصاری، اهمیت این راه حل بحران انباشت اضافی در ضمن از ساختار صنعتی ویژهٔ مطابق با این مرحله از انکشاف نیروهای مولده بر می خیزد • خصلت بخصوص ابزار تولیدی تولید شده در بخش (چنین بود که مطابق با سفارش تولید می شدند و نه برای یک بازار نامعلوم • درنتیجه ظرفیت تولیدی کارخانه ها برای پاسخ به حداکثر سفارش تنظیم شده بودند • اما از آن زمان که شعبه های مهم صنعتی در کشورهای سرمایه داری با ماشین آلات صنعتی مدرن تجهیز می شوند، کل ظرفیت تولیدی بخش ۱ (که بر اساس نیازهای بیشتری توسعه یافته است) دیگر قابل استفاده نیست • این ظرفیت اضافی علی الخصوص در صنایع سازنده تسهیلات زیربنائی بشدت محسوس بود: عمدتاً راه - آهن، لوکوموتیو، وسائل بارگیری (جرثقیل و غیره)• این امر یکی از علل عمدهٔ پیدایش دوران رکود طولانی اقتصادی سال های ۹۳-۱۸۷۳ در کشورهای سرمایه داری بود • ازاینرو در ایندوره مقادیر روزافزونی از ارزش افزونه تحقق یافته در بخش ۱ (و سهم معتنابهی از ارزش افزونه تولید شده در بخش ۲ ولی غصب شده توسط بخش ۱ *) دیگر نمی توانست مجدداً سرمایه گذاری شود • بنابراین، اگر در دوران قبلی بحران سرمایه داری بشکل اشباع تولید در بخش ۲ پدیدار می شد، در ربع آخرقرن ۱۹ بحران اشباع تولید بخصوص شکل اشباع سرمایه در بخش ۱ را بخود می گرفت• نتیجهٔ منطقی این پدیده، تغییر شکل یورش توسعه طلبانهٔ سرمایه داری بود • اگر در دوران قبلی پاسخ به اشباع تولید در بخش ۲ صدور کالاهای مصنوع به مناطق پیشا-سرمایه داری بود درایندوره صدور سرمایه اضافی بخش ۲ حامل اساسی انگیزهٔ گسترش شد • ما بعبارت دقیقتر، صدور سرمایه و کالاهائی که توسط ایسن سرمایه ابتیاع می شد، مانند راه آهن، لوکوموتیو، تسهیلات بندری و غیره • یعنی عمدتاً تسهیلات زیربنائی (برای تسهیل و ارزان کردن صدور مواد خام)•

تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده

اما چرا این سرمایه صادراتی در تولید مواد خام معدنی و گیاهی متمرکز شد؟ پاسخ صحیح باین سوال اهمیت دارد زیرا اشتباه رایج دیگر دربارهٔ مشخصات امپریالیزم از ناآشنائی با این مساله برمی خیزد • بسیاری از "تئوری های" موجود از این فرضیه شروع می کنند که امپریالیزم باید همیشه درکشورهای عقب افتاده فقط در تولید مواد خام سرمایه گذاری کند • منطق درونی اغلب این تئوریها بآنجا کشیده می شود که اساساً درکشان از امپریالیزم به یک توطئهٔ سرمایه داری غربی برای عقب افتاده نگهداشتن کشورهای عقب افتاده تقلیل پیدا می کند • تو گوئی امپریالیستها نقشه کشیده اند که چگونه با محدود کردن فعالیت اقتصادی کشورهای عقب افتاده به تولید یکی دوماده خام (باصطلاح "تولید تک ماده ای") آنها را زیر تسلط خود نگهدارند • ازاینرو هنگامیکه با پدیدار سرمایه گذاری امپریالیستها در بخش های جدید (کالاهای مصرفی، کالاهای واسطه ای و حتی در برخی موارد کالاهای سرمایه ای) مواجه می شوند، انگشت بدهن به "تئوری" پردازی هائی که نمونه های ایرانیش را در بخش پیش مرور کردیم می افتند: برخی نتیجه می گیرند امپریالیزم "عقب نشینی" کرده است (یا بدلیل "مبارزات اردوگاه سوسیالیستی، بسرکردگی اتحاد جماهیر شوروی" یا بدلیل "مبارزات خلق های دنیای سوم علیه امپریالیسم"، و یا ازهمه "ظریفانه تر"، بخاطر "عمده شدن تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم"!)، برخی می گویند اصلاً "دروغ" است — "مانور" است — "توطئه جدیدی برای مسخ شعارهای ترقیخواهانه جنبش خلق" است، "منطقی" تران هم نتیجه خواهند گرفت که "رژیم ضدامپریالیست" شده "و درجهت "دفاع از منافع ملی" گام برداشته است • مسالهٔ ای که همه فراموش می کنند اینست که نه تنها صدور سرمایه بعنوان راستای عمدهٔ حل اشباع انباشت بلکه همچنین تولید مواد خام درکشورهای عقب افتاده توسط این سرمایه صادراتی، هردو ناشی از این مرحلهٔ مشخص از تمرکز و تراکم سرمایه است و نه از "تعریف" امپریالیزم•

سرمایه صادراتی مطابق با نیازهای مرحله ای سرمایه داری ناچار بود که درکشورهای عقب افتاده در تولید مواد خام متمرکز شود • این به دو معنی است • اولاً، اساساً یکی از علل اصلی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده خود نیاز شدید سرمایه داری به مواد خام ارزان بود • ثانیاً، سرمایه خارجی درکشورهای عقب افتاده بنا به شرایط اقتصادی آنروزه و بخاطر علل حرکتش در هیچ رشته ای غیر از تولید مواد خام نمی توانست بکار گرفته شود •

از یک طرف نیاز امپریالیزم به مواد خام ارزان در این مرحله کیفیت ویژه ای پیدا کرده بود • درموجه تولید سرمایه داری با ارتقاء روزافزون سطح بارآوری کار انبوه کالاهائی که توسط مقدار مشخصی از ابزار تولیدی و کار ایجاد می شود دائماً در حال افزایش است • ازاینرو سهم سرمایه متغیر و استهلاک بخش "ثابت" سرمایه ثابت (ماشین - آلات) در ارزش کالاها کاهش پیدا می کند درصورتیکه سهم بخش "در - گردش" سرمایهٔ ثابت (مواد خام) بالنسبه زیاد می شود • این مساله بخصوص پس از انقلاب دوم صنعتی و ارتقاء عظیم سطح بارآوری کار ناشی از آن، برای سرمایه داران عمده می گردد • بویژه در بخش ۱ که همانطور که در بالا اشاره کردیم اصولاً پایگاه اصلی وقوع بحران اشباع سرمایه است • بدین ترتیب سرمایه دار این بخش ناگزیر است بدنبال ارزان کردن تولید مواد خام دست به تولید کاپیتالیستی مواد خام بزند • درنتیجه سرمایه صادراتی که بخش عمدهٔ آن از منابع اشباع شده بخش تولید کالاهای تولیدی تأمین شده است با انتقال کالاهای "اضافی" این بخش (راه آهن و جرثقیل و غیره) به کشورهای عقب افتاده زمینه را برای سرمایه گذاری در تولید، استخراج و حمل و نقل ارزان مواد خام تولید شده آماده می سازد •

---

* اینجا لازم بتذکر است که بر اساس آنچه قبلاً گفتیم ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش ۲ چندان افزایش پیدا نکرد • حتی با گسترش بالنسبه جامع نتایج انقلاب دوم صنعتی در این بخش صرفاً ماشین های بخار قبلی با موتورهای جدید برقی تعویض شدند که البته نمی توانست باعث تغییر عمده ای در سرمایه ثابت شود • ازاینرو برخلاف دورهٔ قبلی که ارگانیک سرمایه در بخش ۲ بالاتر از بخش ۱ بود، در ایندوره اول مساوی شدند و سپس بند ریج بخش ۱ پیشی گرفت • درنتیجه پروسهٔ انباشت سرمایه در این بخش بسیار تعیین کننده تر شد ومقادیر زیادی از ارزش افزونهٔ سرمایه داران بخش ۲ از طریق مکانیزم تساوی نرخ سود به بخش ۱ منتقل می شد • اصولاً انحصارات عمده نخست در بخش ۱ پیدا شد تا در بخش ۲ •

از طرف دیگر، انگیزهٔ صدور سرمایه دست رسی به منابع خارجی سود افزودهٔ انحصاری بود و این در تحلیل نهائی در این مرحله فقط می توانست از طریق تولید مواد خام تحقق یابد. چنانکه قبلاً اشاره کردیم دو منبع عمدهٔ سود افزودهٔ انحصاری در مستعمرات عبارتند از: سطح پائین ترکیب ارگانیک سرمایه و سطح بالای میزان استثمار نیروی کار کمتر از ارزشش فروخته می شود و نرخ ارزش افزودهٔ مطلق بسیار بالا است). اما این بتنهائی دلیل سرمایه گذاری خارجی در مواد خام معدنی و گیاهی نیست. درست است که در مقایسه با صنایع سبک و سنگین متروپول ترکیب ارگانیک سرمایه در تولید مواد خام کشورهای عقب افتاده بسیار کمتر است و در نتیجه سرمایه گذاری در این بخش نرخ سود بمراتب بیشتری حاصل می کند، ولی این بحث عیناً برای برخی بخش های کالاهای مصرفی نیز صادق است. پس چرا در این دوره سرمایه خارجی در این کشورها توجه چندانی به بخش های دیگر نمی کند؟ دلیلش بسیار ساده است: برای دسترسی به سود افزونه سرمایه دار باید نخست بتواند ارزش افزودهٔ نهفته در کالایش را تحقق دهد. بعبارت ساده تر باید بازار فروش داشته باشد. ولی در این کشورها بازار داخلی بخاطر تماس در مراحل پیشین با سرمایه تجاری غربی و واردات مصنوعات خارجی، شدیداً منقبض شده بود. بنابراین سرمایه خارجی نمی توانست (نه اینکه نمی خواست) برای بازار داخلی تولید کند و ناچار بود که تولید را متوجه خود بازارهای متروپول سازد. چنانکه اشاره شد بدلیل نیاز ویژهٔ متروپول، در این رابطه سود مندترین رشته تولید مواد خام بود.

تقسیم کار بین المللی

این جریان صدور امپریالیستی سرمایه به کشورهای عقب افتاده از نقطه نظر انکشاف اقتصادی آنها نتایجی بمراتب مخرب تر از دوران پیش بدنبال داشت. بقول ماندل "این دیگر 'توپخانهٔ سبک' کالاهای ارزان نبود که کشورهای عقب افتاده را بزیر آتش گرفته بود بلکه 'توپخانه سنگین' کنترل منابع سرمایه." در عصر سرمایه داری رقابت آزاد سرمایه داری غربی بازار گردش کالاها را در کشورهای عقب افتاده بتدریج بزیر کنترل خود گرفت و صنایع سنتی را نابود کرد. اما نتوانست پروسه های مستقل انباشت سرمایه را در این کشورها از بین ببرد. در ایندوره، برعکس، هرگونه انباشت مستقل سرمایه داری را متوقف ساخت و پیشه وران و صنعتگرانی را که در دورهٔ پیش بی خانمان ساخته بود اینک با دستمزدهای ناچیز بعنوان کارگر در صنایع مواد خام خود استخدام کرد. این تسلط سرمایهٔ خارجی بر بازار سرمایهٔ داخلی در کشورهای عقب افتاده به نوعی انکشاف اقتصادی منجر شد که باعث تشدید عقب افتادگی در بخشهای عمدهٔ اقتصادی و توسعهٔ چند بخش متمم اقتصاد متروپول گشت. سرمایه وارداتی بخشی از منابع محلی موجود برای انباشت سرمایه را بخود جذب کرد و در بخش های وابسته به متروپول تحت قیمومت خود بکار انداخت. مابقی را نیز بآن بخش هائی سوق داد که پایگاه گسترش عقب افتادگی شدند. بدین ترتیب سرمایه داخلی یا تحت کنترل مستقیم سرمایه خارجی قرار گرفت یا خدمتگار آن شد (تجارت خارجی، خدمات نمایندگی برای شرکت های خارجی و غیره) و یا به مشاغل انگلی (زمین بازی، دلالی، نزول خواری، "خدمات" لومپن از قبیل قمار، فساد، لاتاری، گانگستریزم و غیره). در نتیجه، ورود سرمایه امپریالیستی نه تنها موجب تسهیل پروسه های انباشت اولیه و توسعهٔ مناسبات سرمایه داری نشد بلکه خود یکی از عوامل اساسی در استحکام مناسبات کهنه بود. در دوران پیشا-امپریالیستی تمرکز در تولید و صادرات برخی مواد خام و غذائی توسط بورژوازی بومی، مقدمات سرنگونی مناسبات پیشا-سرمایه داری را در روستا بتدریج (هرچند که بسیار آهسته) آماده می ساخت. اما در این مرحله، اتحاد سیاسی و اجتماعی بین امپریالیزم و الیگارشی های محلی عجربه منجمد شدن مناسبات کهنه در روستا و مستحکم شدن طبقات حاکم قدیمی شد. این جریان بخش عمدهٔ جمعیت روستائی را از حوزهٔ تولید کالا و اقتصاد پولی بدور نگهداشت و در نتیجه فرایند گسترش بازار داخلی شدیداً محدود گشت.

البته از دیدگاه ارتباط کشورهای عقب افتاده با کشورهای پیش رفتهٔ صنعتی تنها تفاوت میان عصر امپریالیزم و عصر سرمایه داری آزاد جانشینی تسلط سرمایه خارجی بر بازار محلی سرمایه بجای تسلط تجار خارجی بر بازار محلی کالا نبود. اضافه بر استقلال اقتصادی استقلال سیاسی هم از دست رفت. سرمایه داری غربی دیگر صرفاً گاه و گداری کشتی های جنگی برای تضمین ترانسپورت و فروش بدون مخاطرهٔ کالاهای صادراتیش نمی فرستاد بلکه اینک توسط اشغال نظامی (مستقیم یا غیر مستقیم) دائمی کنترل سیاسی حوزه های جدید سرمایه گذاری را نیز در دست گرفت. سرمایهٔ خارجی فقط بکمک قدرت دولتی می توانست دست اندازی به بازارهای محلی سرمایه و کنترل منابع مواد خام را تضمین کند. گذشته از این، مرحلهٔ تراکم و تمرکز سرمایه بدانگونه بود که رقابت میان انحصارات عمدتاً به صورت رقابت بین دول امپریالیستی ظاهر می شد.* تقسیم جهان بین قدرت های امپریالیستی که نتیجه انقیاد رقابت در داخل کشورهای متروپول بود خود منجر به تشدید رقابت در سطح بین المللی شد. در نتیجه، هرکشور امپریالیست سعی می کرد در کشورهای عقب افتاده ای که سرمایه گذاری کرده است قدرت دولتی را نیز تحت اختیار خود بگیرد تا از این طریق بتواند رقبای دیگر امپریالیستی را از این حوزهٔ منابع مواد خام محروم سازد. اما، نکته ای که اینجا نباید فراموش شود اینست که کنترل منابع مواد خام در دنیا صرفاً نتیجهٔ سرمایه داری انحصاری نبود بلکه، اساساً خود این کنترل در ایندوره یکی از مهمترین عوامل انحصاری است. تملک بزرگترین منابع مواد خام، بخصوص منابعی که صنایع عمدهٔ کشور سرمایه داری بآن نیاز داشتند، قدرت سرمایهٔ بزرگ را واقعاً انحصاری می کرد! شدت زیاد رقابت بین امپریالیستها (جنگ و غیره) در این مرحله ناشی از این اهمیت ویژه کنترل منابع مواد خام است.

این عوامل سیاسی و اقتصادی به تاریخ ایندوره کشورهای عقب افتاده خصلت ویژه ای می دهد: بحران همیشگی اجتماعی و سیاسی که دائماً می تواند منجر به گشایش شرایط پیشا-انقلابی شود. اینست آن عاملی که این کشورها را به "حلقه های ضعیف زنجیر امپریالیستی" تبدیل می سازد.

ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه-سرمایه داری و سرمایه داری که بوسیله مناسبات مبادلاتی سرمایه-داری نیروهای مولدهٔ این جوامع را تحت تسلط بازار جهانی کاپیتالیستی نگاه داشته است، منجر به نشو ونمای چنان مجموعهٔ پیچیده ای از تضاد های ریشه ای و بحران های انفجارپذیر اجتماعی و سیاسی می-شود که، بجز در برخی زمانهای استثنائی و بسیار کوتاه، دیکتاتوری های پلیسی و نظامی تنها شکل "عادی" حکومت در این کشورهاست.

---

* در این مرحله، بطور کلی، تراکم سرمایه (concentration) در سطح بین المللی صورت می گرفت در حالیکه تمرکز سرمایه (centralisation) هنوز در سطح ملی بود. در سطح ملی انحصارات بزرگ چه از طریق درهمشدگی و چه از طریق ادغام با انحصارات بزرگ بانکی (پیدایش "سرمایه مالی") الیگارشی های قدرتمندی ایجاد کرده بودند که عملاً قدرت دولتی را به خدمت مستقیم منافع خود می گرفتند. دولت های امپریالیستی بصورت ابزار سیاسی یک سرمایه واحد (الیگارشی واحد) عمل می کردند ــ بقول بوخارین، در عصر امپریالیزم "اقتصاد ملی، [در کشورهای پیشرفته] به یک تراست واحد عظیم که گروه های مالی و دولت را در بر می گیرد تبدیل می شود." از این صورتبندی با "تراست های سرمایه داری دولتی" می نامید و برایش وجه مشخصهٔ عصر امپریالیستی رقابت بین این "تراست های سرمایه داری دولتی" بود. نظر لنین نیز شبیه بهمین بود. لنین بعلاوه به درهمشدگی انحصارات در سطح بین المللی هم اشاره می کند ولی مثال هایش نشان می دهد که مقدار آن مهم نبوده و اصولاً غالب آنها بر اساس قراردادها و موافقت های موقتی بوده است و نه تمرکز جهانی سرمایه بمعنای دقیق کلمه. بنابراین، رقابت بین انحصارات در مرحلهٔ کلاسیک امپریالیزم عمدتاً بصورت رقابت بین دول امپریالیستی برسر تقسیم بازار جهانی پدیدار می شد. در دوره فعلی این البته تغییر کرده است. امروزه تمرکز سرمایه نیز خصلت جهانی بخود گرفته است. همجوار الیگارشی های "ملی" (که بالنسبه از اهمیت کمتری برخوردارند) الیگارشی های بین المللی ای پدیدار شده اند که رقابت سرمایه داری را در سطح جهانی بسوی اشکال نوینی سوق می دهند.

مرحله چهارم ــ سرمایه داری پسین

دوران کلاسیک امپریالیزم با جنگ جهانی اول رو باتمام گذاشت. از این زمان ببعد نظام جهانی امپریالیستی دچار بحرانی تقریباً دائمی بوده است : دو جنگ جهانی ؛ انقلاب روسیه ؛ جنگ های بیشمار رهائی بخش در مستعمرات ؛ رکود شدید اقتصادی سال های ۳۲-۱۹۲۹ ، انقلاب یوگسلاوی ، چین ، ویتنام ، کوبا ؛ جداشدن اروپای شرقی و مرکزی از مدار اقتصاد کاپیتالیستی ؛ برخاست های عظیم دوره ای مبارزات کارگری (اعتصابات وسیع کارگری در فرانسه در سال های ۳۶-۱۹۳۳ ، طغیان انقلابی کارگری در اسپانیا در همین سال ها ، قیام کارگری مه ۱۹۶۸ در فرانسه ، اعتصاب ۱۵ میلیون نفری در ایتالیا در سال ۱۹۶۹ . . . و غیره) . این باعث تعجب نیست . امپریالیزم عبارتست از سرمایه داری در حال احتضار . بنابراین تمام تضادهای درونی جامعه بورژوائی در نظام امپریالیستی برجسته تر می شود . مبارزه بین کار و سرمایه ؛ بین کشورهای عقب افتاده و متروپول های امپریالیستی ، بین خود قدرت های امپریالیستی ، همگی در این مرحله سخت تشدید می شوند . تشدید این تضاد ها دائماً منجر به تشدید بحران های وخیم اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و نظامی خواهد شد . بدون تردید ، بحرانهای فوق ارکان کلاسیک حکومت امپریالیستی را تضعیف کرده اند و پوسیدگی آن شدت گرفته است ، ولی از آنجا که هنوز امپریالیزم در سطح جهانی ، در مراکز اصلیش ، سرنگون نشده است ، علیرغم این بحرانهای تناوبی به بقای خود ادامه می دهد ؛ اما بناچار تحت شرایطی که انحطاط درونی آن را هرچه بیشتر وخیم کرده است.*

امپریالیزم معاصر عبارتست از امپریالیزم در مرحلهٔ احتضار ؛ مرحلهٔ انحطاط سرمایه داری انحصاری ــ سرمایه داری پسین . این بدان معنی است که تمام قوانین حرکت و تضاد های اساسی این نظام همانند که مارکس و لنین تشریح کرده اند . اما در ضمن چنین معنی می دهد که شیوهٔ عملکرد آن تحت شرایط انحطاط تغییر یافته است . سرمایه داری انحصاری پسین با شدتی بیش از مرحلهٔ پیش با بحران دائمی اشباع ناپذیر روبروست و رقابت سخت برای تصاحب سود های افزونهٔ انحصاری کماکان انگیزهٔ اصلی توسعه طلبی آنست . اما در این مرحله ، منابع اصلی سود های افزونه تغییر کرده و طریقهٔ حل بحران اشباعت عوض شده است . از نقطه نظر کشورهای عقب افتاده وجوه مشخصهٔ دوران قبلی یعنی عقب افتادگی و وابستگی ، انکشاف ناقص الخلقه اقتصادی ، بحران دائمی اجتماعی سیاسی ، همگی ماهیت ایدوره را هم تعیین می کنند . اما مکانیزم های اساسی ای که این کشورها را عقب افتاده و وابسته نگهمیدارند تغییر یافته اند .

صدور سرمایه در عصر سرمایه داری پسین

در عصر کلاسیک امپریالیزم عامل تعیین کننده در ساختار اقتصاد جهانی و تقسیم کار بین المللی رشد کیفی صدور سرمایه از متروپول به کشورهای عقب افتاده بود . تسلط این سرمایه خارجی بر پروسه های انباشت سرمایه در کشورهای عقب افتاده منجر به نوعی از انکشاف اقتصادی شد که آنها را به متمم اقتصاد متروپول تبدیل کرد . این نقش نه تنها عقب افتادگی این کشورها را تشدید کرد بلکه آنها را وابسته نیز ساخت . در عصر سرمایه داری پسین با وجود اینکه این نقش فرعی اقتصادی برای کشورهای مذکور کماکان پابرجا مانده است ولی مکانیسم اصلی مسبب آن دیگر سرمایه وارداتی از متروپول نیست . این بدان معنی نیست که در این دوره صدور سرمایه از کشورهای متروپول کاهش یافته است . برعکس ، هم جمع کل صادرات سرمایه در جهان و هم مقدار مطلق سرمایه وارداتی در کشورهای عقب افتاده هردو چنین برابر افزایش پیدا کرده اند . ** وجه مشخصهٔ دورهٔ جدید کاهش در مقدار صدور سرمایه نیست . امری که تغییر کرده مقصد اصلی سرمایه صادراتی است . برخلاف دوران ۱۹۴۰-۱۸۸۰ ، سرمایهٔ امپریالیستی دیگر عمدتاً به کشورهای عقب افتاده صادر نمی شود بلکه بین خود کشورهای متروپول جریان پیدا می کند . این تغییر جریان صدور سرمایه معرف یکی از مهمترین تغییرات ساختاری در اقتصاد جهانی است . مثلاً در سال های ۲۹-۱۹۲۷ فقط ۱۳/۵ درصد از سرمایه گذاری خارجی بریتانیا در دیگر کشورهای صنعتی بود در صورتیکه در سال ۱۹۵۹ این رقم به ۳۳ درصد رسید (تازه این رقم شامل ۲۳ درصد صادره به مستعمرات "سفید نشین" ــ استرالیا ، نئوزلاند و غیره ــ نیست)† . در سال ۱۹۶۶ جمع کل سرمایه اروپائی در ایالات متحده آمریکا (سرمایه گذاری مستقیم و سرمایه گذاری اشتراکی / سهامی) به ۱۲/۵ میلیارد دلار بالغ می شد . در سال ۱۹۷۱ رقم فوق به ۲۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرده است . ** ایالات متحده آمریکا بزرگترین صادرکنندهٔ سرمایه است . امپریالیزم آمریکا از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۰ در حدود ۵۰ میلیارد دلار سرمایه صادر کرده است . تا سال ۱۹۶۰ بیش از دو ثلث این سرمایه به کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی صادر شد . از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ این مقدار به بیش از سه ربع رسید . ††

سه دلیل عمدهٔ این تغییر جریان صدور سرمایه عبارتند از : (۱)- افزایش تولید مواد خام مصنوعی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی ، (۲)- تشدید رقابت بین انحصارات بزرگ در بازارهای متروپول ، (۳)- مرحله جدید تراکم و تمرکز سرمایه .

(۱)- همانطور که قبلاً مشاهده کردیم منطق درونی وجه تولید سرمایه داری در مرحلهٔ مشخصی از تراکم و تمرکز سرمایه ایجاب کرد که تولید کاپیتالیستی مواد خام در کشورهای عقب افتاده در مقیاس وسیع آغاز شود . اما این تولید تحت شرایط مشخص اقتصادی-سیاسی موجود شکل ویژه ای بخود گرفت . نیروی کار ارزان استفاده وسیع از تکنولوژی صنعتی را سود بخش نمی کرد . ماشین آلات مدرن قادر به رقابت با نیروی کار ارزان نبودند . در حوزهٔ کشاورزی سرمایهٔ خارجی حتی در پیشرفته ترین حالات تنها توانست نوعی سرمایه داری پیشا-صنعتی ، سرمایه داری دوران کارگاهی ، را رایج سازد . تغییر عمدهٔ اقتصادی صرفاً در این بود که تقسیم کار بهتر ، انضباط بیشتر ، بازماندهی کارآتر و حسابداری معقولانه تر این نوع سرمایه گذاری کشاورزی را از زوایه های تولیدی پیشا-سرمایه داری سود مند تر ساخت . در معادن ، سرمایه گذاری خارجی معرف ماشین آلات و آغاز سرمایه داری صنعتی را بدنبال داشت . اما در این بخش نیز وجود ارتش عظیم بیکاران موجب شد که مرکز ثقل فعالیت سرمایه داری از تولید ارزش افزونهٔ نسبی به تولید ارزش افزونه مطلق تغییر یابد . در بسیاری از کشورهای عقب افتاده ۱۲ ساعت کار در روز حتی امروزه در این بخش ها امری عادی است . این شکل ویژه تولید کاپیتالیستی در کشورهای عقب افتاده باعث شد که سطح بارآوری کار نه تنها به سطح موجود در کشورهای متروپول

---

* مساله ای که از نقطه نظر درک فراگیرندهٔ امپریالیزم معاصر ضروریست ویژه ای دارد. عبارتست از بررسی علل بقای نظام جهانی امپریالیستی و نقش رهبریهای سنتی جنبش کارگری (نقش رفرمیستی و ضدانقلابی استالینیزم و سوسیال دمکراسی) در مسدود ساختن فرائد های انتقالی (انقلابی) دوران ما از یک طرف و بررسی تأثیر مستقیم این انسداد در شکل انکشاف بعدی سرمایه داری جهانی از طرف دیگر. اما یک چنین تحلیلی مقاله کنونی را هرچه بیشتر بدرازا می کشاند . درنتیجه با پذیرفتن این کمبود مهم (که اگر فرصتی بود در آتیه رفع خواهیم کرد) توجه خواننده را باین نکته جلب می کنیم که بررسی ذیل صرفاً به تجزیه و تحلیل ساختاری نظام جهانی امپریالیستی خواهد پرداخت بدون اینکه علل مشخص تاریخی و تاریخچهٔ مراحل مختلف انکشاف آن را در ارتباط با مسائل فوق الذکر روشن سازد .

** رشد سریع صادرات سرمایه ایالات متحده آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم و ژاپن در دههٔ اخیر نقش مؤثری در این افزایش ایفا کرده است. ژاپن که حتی تا سال ۱۹۶۷ هنوز سالانه فقط در حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه صادر می کرد امروزه بسرعت در حال تبدیل شدن به یکی از صادرکنندگان عمدهٔ سرمایه در جهان است . در سال ۱۹۷۱ میزان صدور سرمایه ژاپن به ۱ میلیارد دلار در سال رسید . در این سال جمع کل سرمایه گذاری خارجی ژاپن به ۱۰ میلیارد دلار بالغ می شد . امروزه این رقم بیش از ۲ برابر شده است .

† Michael Barrat-Brown, *After Imperialism*, London, 1963, pp.116, 288

†† Ernest Mandel *Late Capitalism*, p. 320

†† Pierre Jalee, *Imperialism in the Seventies*, New York, 1973, pp.76-79

www.hks-iran.com

ارتقاء پیدا نکند بلکه بتدریج تفاوت هرچه بیشتر شود • ازاینرو باوجود اینکه نفوذ عظیم سرمایه در تولید مواد خام باعث شد که از سال های ۱۸۷۰ ببعد جریان افزایش بهای مواد خام گیاهی و معدنی متوقف شود اما واضح بود که در دراز مدت این گرایش معکوس خواهد شد • با رکود بارآوری کار در کشورهای وابسته و افزایش سریع همزمان آن در کشورهای متروپول ، پس از مدتی بهای محصولات کشاورزی و مواد معدنی به نسبت فرآورده های صنعتی مجدداً رو به افزایش گذارد • بدینسان منطق درونی سرمایه مجدداً پروسه ای را که در دهه ۶۰-۱۸۵۰ رخ داده بود تکرار کرد • همانطور که در آن زمان بخاطر افزایش نسبی بهای مواد خام تولید آن تحت شرایط پیشا-سرمایه داری صرف نمی کرد در ایندوره نیز (که پس از بحران سال های ۳۲-۱۹۲۹ آغاز شد) تولید این مواد تحت شرایط پیشا-صنعتی (و یا مراحل اولیه صنعتی) دیگر منبع مناسبی برای سود افزونه نبود و درنتیجه حرکت شدیدی بسمت سرمایه گذاری صنعتی مدرن در این بخش آغاز شد • اما این حرکت نوین سرمایه بدین معنی بود که دلایل سنتی برای تمرکز تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده دیگر اهمیت خود را از دست بدهند • از نقطه نظر سرمایه داران امپریالیستی در این مرحله صدور سرمایه به کشورهای متروپول بسیار سود مند تر بود • استفاده از ماشین آلات گرانبها و سرمایه گذاری های کلان بهتر می بود که در خود متروپول صورت گیرد تا در کشورهای عقب افتاده زیرا از یک طرف خطر از دست رفتن این سرمایه هرچه بیشتر مهم می شد و از طرف دیگر کاهش سهم مخارج دستمزدها در ارزش نهائی کالا های تولید شده انگیزه استفاده از نیروی کار ارزان کشورهای عقب افتاده را هرچه بیشتر بی اهمیت می ساخت • از اینرو تولید مواد خام در مقیاس معتنابهی به متروپول منتقل گشت و در مواردی که بدلایل طبیعی امکانات فوری این کار فراهم نبود (مثلاً در مورد تولید نفت) مقدمات ضروری برای میسر ساختن این انتقال در دراز مدت تهیه دیده شد • توسعه سریع تولید مواد خام مصنوعی (لاستیک مصنوعی ، پلاستیک ، الیاف مصنوعی ، وغیره) در ایندوره در واقع معرف این انتقال است • سهم تولید الیاف مصنوعی در تولید جهانی منسوجات از ۹/۵ درصد در سال ۱۹۳۸ به ۲۷/۶ درصد در سال ۱۹۶۵ رسید • تولید لاستیک مصنوعی در سال ۱۹۶۵ ۵۶ درصد کل تولید جهانی لاستیک (طبیعی و مصنوعی) را تشکیل می داد ، در صورتیکه در سال ۱۹۳۸ این رقم فقط ۶ درصد بود • تولید پلاستیک در جهان سرمایه داری از ۲ میلیون تن در سال ۱۹۵۳ به ۱۳ میلیون تن در سال ۱۹۶۵ افزایش یافت • این رقم از کل تولید جهانی فلزات غیر آهن بیشتر است •* این بحث البته باین معنی نیست که در دوره اخیر وابستگی کشورهای پیشرفته صنعتی به مواد خام کشورهای عقب افتاده مطلقاً از بین رفته است • بحث سر اینست که بالنسبه سهم هرچه بیشتری از مواد خام مورد نیاز صنایع مدرن درون خود کشورهای متروپول تولید می شود و بنابراین سود حاصل از سرمایه صادراتی به کشورهای عقب افتاده به نسبت درآمد حاصل از کل سرمایه صادراتی رو به کاهش است •†

(۲)- با انقباض ناگهانی بازار جهانی کاپیتالیستی پس از انقلاب روسیه و بویژه پس از جنگ جهانی دوم (پیروزی انقلاب چین و از دست رفتن بازار اروپای شرقی و مرکزی) رقابت بین المللی سرمایه داری بطرز روزافزونی از بازارهای خارجی به درون خود کشورهای متروپول منتقل شد • بازتاب مهم این شکل جدید رقابت صدور هرچه بیشتر سرمایه به خود کشورهای متروپول بود • با بالا رفتن دیوارهای گمرکی در کشورهای متروپول انحصارات بزرگ ناچار بودند که بجای صدور کالا به این کشورها مستقیماً در آنجا سرمایه گذاری کنند • زیرا تنها از این طریق است که می توانند سهمی از بازارهای عظیم کشورهای متروپول را برای خود حفظ کنند • سرمایه گذاری های کلان ایالات متحده آمریکا و بریتانیا (قبل از پیوستن به بازار مشترک) در کشورهای عضو بازار مشترک اروپائی معرف این گرایش است • با تشدید سیاست های حمایتی (مالیات های گمرکی بر واردات) در ایالات متحده آمریکا (بخصوص در دوره نیکسون) سرمایه گذاری اروپائی و ژاپنی در آنجا نیز افزایش یافته است •*

وخامت (عدم ثبات) روزافزون اوضاع سیستم پولی بین المللی نیز به این گرایش صدور سرمایه به کشورهای متروپول کمک می کند • نوسانات شدید و غیر قابل پیش بینی در نرخ های مبادله موجب مسدود شدن توسعه صادرات کالا می شود • یکی از طرق مقابله با این خطر ، تولید مستقیم کالا در کشور وارد کننده است •††

(۳)- در مرحله کلاسیک امپریالیزم علیرغم اینکه شدت تراکم سرمایه خصلتی کاملاً جهانی بخود گرفته بود تمرکز سرمایه هنوز اساساً در سطح ملی بود • در مرحله سرمایه داری پسین تراکم بین المللی سرمایه به سوی تمرکز در سطح بین المللی نیز تکامل پیدا کرده است • رشد تعداد شرکت های بین المللی (باصطلاح شرکت های "چند ملیتی") و افزایش وزنه اقتصادی آنها معرف این تمرکز سرمایه در سطح بین المللی است • افزایش روزافزون حرکت سرمایه بین خود کشورهای پیشرفته سرمایه داری در مقایسه با حرکت سرمایه بین آنها و کشورهای عقب افتاده ناشی از این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه است که با امپریالیزم زمان لنین بسیار تفاوت دارد • در این مرحله از رشد نیروهای مولده (بویژه پس از انقلاب سوم صنعتی) در شاخه های روزافزونی از اقتصاد دیگر تولید در سطح محدود ملی اساساً سود بخش نیست (مثلاً در صنایع هواپیمائی ، اتمی ، الکترونیک) • آستانه حداقل سود مستلزم چنان سطحی از تولید است که مصرف کنندگان یک بازار محدود توانائی جذب آنرا ندارند • مثلاً ، با استفاده از برخی مدرن ترین تکنیک های تولید فولاد می توان فقط در یک واحد تولیدی فولاد کافی برای یک کشور صنعتی با بیش از ۲۰ میلیون نفر جمعیت را تولید کرد • امروزه ماشینی وجود دارد که می تواند برای ۲۵ میلیون نفر مصرف کننده شیشه های لامپ های الکتریکی بسازد! † ازاین رو انحصارات بزرگ ناچارند که برای تضمین بازارهای خارجی دست به تولید در مقیاس جهانی بزنند • از این طریق نه تنها با توسعه بین المللی تولیداتشان سهمی از بازارهای خارجی را بخود منحصر می کنند بلکه بخاطر همین گسترش حوزه عملکردشان رقبای بومی را نیز از بین می برند • محاسبه شده است که در سال ۱۹۷۱ شرکت های بین المللی جمعاً معادل ۳۰۰ میلیارد دلار کالا در خارج از مراکز اصلیشان تولید کرده اند •** این رقم از ارزش کل تجارت جهانی در این سال بیشتر است • بیهوده نیست که امروزه بیش از ۷۵٪ کل صادرات سرمایه در جهان عبارتست از سرمایه گذاری مستقیم این شرکت های بین المللی ††• با در نظر گرفتن اهمیت بیشتر بازارهای کشورهای متروپول در مقایسه با بازارهای کشورهای عقب افتاده بدیهی است که بخش عمده این سرمایه گذاری خارجی در خود کشورهای صنعتی صورت می گیرد •

---

۹۲ * Paul Bairoch, *Diagnostic de l'evolution economique du Tier Monde 1900-1966*, Paris, 1967, pp. 162-165

نقل از کتاب سرمایه داری پسین •

۹۳ † در ضمن ، یک نتیجه دیگر این تغییر عبارتست از وخامت هرچه بیشتر وضع کشورهای عقب افتاده در بازار جهانی • زیرا در این دوره کشورهای عقب افتاده موقعیت انحصاری دوره پیش را نیز از دست داده اند - دیگر حتی انحصار تولید مواد خام را هم در دست ندارند • بیهوده نیست که سهم کشورهای عقب افتاده در تجارت جهانی دائماً رو به کاهش است • این سهم از ۳۲ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۷ درصد در سال ۱۹۷۰ کاهش یافته است (ماندل - سرمایه داری پسین - ص ۶۹)

۹۳ * برای بحث مفصل تر این قسمت می توان به کتاب زیر رجوع کرد :

Ernest Mandel, *Europe vs. America?* , London, 1970, chapters 1-4.

۹۴ †† Charles Levinson, *Capital, Inflation, and the Multinationals*, London, 1971, pp.36, 54-5

۹۵ † A.J. Brown, *Introduction to the World Economy*, London, 1965, p.125-7

۹۶ ** Christopher Tugendhat, *The Multinationals*, London 1973, p.21

†† همانجا ، ص ۳۸ •

www.bks.iran.com

تولید کالاهای مصرفی در کشورهای عقب افتاده

بنابراین در دورهٔ کنونی برای بررسی ساختار اقتصاد جهانی و درک روابط تعیین کنندهٔ اقتصادی بین کشورهای متروپول و عقب افتاده باید در نظر داشت که اهمیت صدور سرمایهٔ امپریالیستی به کشورهای عقب افتاده کاهش یافته است. اما این تنها جنبهٔ جدید در ارتباط با پدیدهٔ صدور سرمایه نیست. نه تنها جریان اصلی صدور سرمایه امروزه بین خود دول امپریالیستی است بلکه سرمایهٔ صادراتی به کشورهای عقب افتاده هرچه بیشتر به تولید کالاهای مصرفی برای بازار بومی این کشورها علاقمند شده است. آمریکای لاتین بهترین مثال است. در سال ۱۹۶۶ تقسیم بندی سرمایه گذاری خارجی در بخش‌های مختلف اقتصادی از اینقرار بود: ۵/۲۶ میلیارد دلار در صنایع مانوفاکتور در مقایسه با ۴/۸۸ در صنایع نفت، ۱/۶۹ در معادن و ۳/۸۲ در بانک، بیمه، خدمات و غیره. از ۱۹۶۶ تا بحال سهم صنایع مانوفاکتور با احتمال قوی از ۵۰ درصد نیز بیشتر شده است.*

سرمایه گذاری سالانه شرکت های آمریکائی در صنایع مانوفاکتور در آسیا (غیر از استرالیا، نئوزلاند و ژاپن) از ۷۶ میلیون دلار در سال ۱۹۲۹ به ۶۹۲ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ و در آمریکای لاتین در همین دوره از ۲۳۱ به ۴۶۰۴ میلیون دلار افزایش پیدا کرده است.†

تعداد شعبه های شرکت های بین المللی آمریکائی که در کشورهای عقب افتاده در بخش مانوفاکتور دایر شده اند در سال ۱۹۰۱ در آمریکای لاتین، آفریقا (بجز آفریقای جنوبی) و آسیا (بجز ژاپن) بترتیب ۳، صفر و صفر بود. در صورتیکه در سال ۱۹۶۷ به ۹۵۰، ۷۳ و ۴۳۷ رسید.** در سال ۱۳۴۱ از کل سرمایه گذاری خصوصی خارجی در ایران فقط ۱۴/۹ درصد در تولید کالاهای مصرفی بود (۸۲ درصد در تولید مواد خام و ۳/۱ درصد در وسائل تولید) در صورتیکه در سال ۱۳۵۱ رقم مذکور به ۵۳/۷ درصد بالغ می شد (۳۸/۵ درصد در مواد خام، ۷/۸ درصد در وسائل تولید). سرمایه گذاری امپریالیستی در تولید محصولات مصرفی در کشورهای عقب افتاده یکی از علل رشد صنایع مانوفاکتور در این کشورهاست. در سال ۱۹۳۷ در حدود ۱۰ درصد تولید مانوفاکتور جهان در کشورهای عقب افتاده صورت می گرفت. در صورتیکه در سال ۱۹۵۹ به ۱۵ درصد بالغ می شد.††

علل تغییر فوق در سرمایه گذاری امپریالیستی در کشورهای عقب افتاده شبیه همان علی هستند که موجب کاهش نسبی اهمیت صدور سرمایه به این کشورها شده اند:

اولاً، با توسعهٔ تولید صنعتی (مدرن) مواد خام در کشورهای متروپول امکان کسب سودهای افزونهٔ انحصاری از طریق تولید این مواد در کشورهای عقب افتاده هرچه کمتر شده است (با برخی استثنائات). سود انحصارات تولیدکنندهٔ مواد خام در این کشورها در مقایسه باسود انحصارات تولیدکنندهٔ محصولات مصرفی (و انحصارات تولیدکنندهٔ مواد خام در کشورهای متروپول) کاهش یافته است. بنابراین سرمایه خارجی در کشورهای عقب افتاده بطور روزافزونی ناچار به تغییر حوزهٔ عمل از مواد خام به بخش مانوفاکتور می‌شود. در ضمن بخاطر خصائل انحصاری تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده (و میزان محدود تولید این مواد بخاطر نیازهای مشخص ومرحله ای بازارهای امپریالیستی) سرمایه جدید صادراتی اصولاً قادر به یافتن راه یافتن باین بخش نیست و مجبوراست که دائماً بدنبال بخش‌های جدیدی بگردد.

ثانیاً، برخلاف مرحلهٔ کلاسیک امپریالیزم که از نقطه نظر انحصارات امپریالیستی بازارهای داخلی کشورهای عقب افتاده تا چیز بودند در ایندوره با رشد تدریجی اقشار پردرآمد مصرف کننده و توسعهٔ اجتناب ناپذیر متناسبات کالائی (عمدتاً بخاطر توسعهٔ مناسبات مادلاتی یا بازار جهانی در مرحلهٔ پیشین) نه تنها این بازارها اهمیت بیشتری پیدا کرده اند بلکه اصولاً با انقباض بازار جهانی و تشدید رقابت بین انحصارات بزرگ، تضمین کنترل بر آنها انگیزهٔ نیرومندی برای دخالت مستقیم تولیدی امپریالیستی در این کشورها شده است. بهترین راه از میان بردن رقبای دیگری که کالاهایشان را در این بازارها عرضه می‌کنند تولید در خود این کشورهاست. از دیاد عجیب صنایع مونتاژ در کشورهای عقب افتاده نمایانگر این گرایش است. سرمایه خارجی با شرکت بورژوازی بومی و تحت حمایت دولت های محلی بخش‌های عمدهٔ بازار را بخود منحصر می کند. در عصر سرمایه داری پسین مشارکت بین بورژوازی بومی و امپریالیستی از خصوصیات عمدهٔ صورتبندی اقتصادیست. مثلاً در بین سال های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ سرمایه تمام شرکت های خارجی در هندوستان جمعاً به مقدار ۸۶۰ میلیون روپیه افزایش یافت. در آخر این دوره کل دارائی این شرکت ها به ۲/۵ میلیارد روپیه رسیده بود. در صورتیکه فقط در بخش مانوفاکتور بین سال های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ بیش از ۲ میلیارد روپیه سرمایه گذاری جدید مشترک خارجی-داخلی صورت گرفت (۸۰۰ میلیون روپیه این سرمایه از خارج وارد شد).*

در سال ۱۹۶۷ در آمریکای لاتین از ۹۵۰ شرکت صنعتی وابسته به شرکت های بین المللی آمریکائی بیش از ۵۵۰ عدد در مشارکت با سرمایهٔ بومی بودند. امروزه این طرز سرمایه گذاری مشترک تقریباً در تمام کشورهای عقب افتاده و توسط همه امپریالیستها شکل غالب عملکرد شده است. لازم بتذکر است که بنیان گذار این شیوهٔ جدید، امپریالیزم اروپائی بخصوص انحصارات آلمان غربی بوده است. انحصارات آلمانی پس از جنگ جهانی دوم و از دست دادن بخش عمدهٔ بازارهای خارجی، برای راه پیدا کردن مجدد باین بازارها و رقابت با انحصارات آمریکائی در آمریکای لاتین سرمایه گذاری در صنایع مانوفاکتور و شریک کردن بورژوازی بومی در این صنایع را آغاز کردند. انحصارات آمریکائی نیز برای حفاظت منافع خود بناچار قدم بهمین راه گذاشتند. اما بنا به بحثی که گذشت علت سرمایه گذاری امپریالیستی در صنایع مانوفاکتور را نمی توان صرفاً باین شیوهٔ رقابت کاهش داد بلکه انطباق آن با تغییرات ارگانیک مرحلهٔ جدید سرمایه داری است که شیوع این شیوه جدید را ممکن می سازد. تمرکز بین المللی سرمایه و لزوم انتگراسیون عمودی تولید انحصارات بزرگ را ناچار کرده است که در چندین محل دست به تولید بزنند. زیرا ناموزونی توسعهٔ منابع مواد خام، اختراعات تکنولوژیک و انباشت سرمایه در کشورهای مختلف، پراکندگی تولیدات را برای بحداکثر رساندن سود ضروری می سازد.

مبادلهٔ نابرابر

نکتهٔ دیگری که کاهش اهمیت صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده را در مرحلهٔ جدید بخوبی نشان می‌دهد و با آنچه فوقاً ذکر شد مطابقت می‌کند مقایسه سود افزونهٔ انحصاری تولید شده در مستعمرات و شبه مستعمرات با سود حاصل توسط انحصارات از طریق مبادلهٔ "عادی" کالا با این کشورهاست. نشان دادیم که در عصر کلاسیک امپریالیزم چگونه استفاده از تفاوت های جهانی نرخ متوسط سود، منابع اصلی کسب سود افزونه انحصارات را تشکیل می داد. اما این تصاحب سودهای سرشار حاصل از تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده تنها مکانیزم استثمار این کشورها نبود. اضافه برآن، مکانیزم مبادلهٔ نابرابر نیز باعث انتقال ارزش به متروپول می گشت.

---

* Bill Warren, 'Imperialism and Capitalist Industrialization', *New Left Review*, No.81, p.25

† Ernest Mandel, 'Imperialism and National Bourgeoisie in Latin America,' *International*, Vol. 1, No. 5, p.7

** همانجا، ص ۲۵

†† همانجا، ص ۵

* K.K. Subrahamanian, *Import of Capital and Technology*, New Dehli 1972, pp.44-5

مقادیر هرچه بیشتری از کار بومی (محصولات این کار) در ازای مقادیر هرچه کمتری از کار متروپول (محصولات این کار) در بازار جهانی مبادله می‌شود • در چارچوب اقتصاد جهانی سرمایه علل این مبادله نابرابر در اینست که: (۱)- کار کشورهای متروپول بارآورتر است تا کار کشورهای عقب افتاده و در بازار جهانی مبادله "عادی" محصولات این دو کار در واقع عبارتست از نوعی انتقال ارزش از کشورهای عقب افتاده به کشورهای پیشرفته صنعتی ، (۲)- در بازار جهانی قیمت‌های متفاوت "ملی" (نرخ های متوسط سود مختلف) همجوار یکدیگر زیست می‌کنند و فراشد تساوی میزان سود در سطح بین المللی (دقیقاً بخاطر نظام جهانی امپریالیستی) مسدود و محدود گشته است • حرکت بین المللی سرمایه نه تنها تفاوت های جهانی در سطح بارآوری کار را از بین نبرده است بلکه آنرا دائماً در سطح گسترده تری مجدداً ایجاد می‌کند •

اهمیت این مکانیزم انتقال ارزش از کشورهای عقب افتاده مستعمره و شبه مستعمره به کشورهای سرمایه داری پیشرفته مبادلهٔ نابرابر — رو به افزایش بوده است • می‌توان نشان داد که بویژه پس از جنگ جهانی دوم مقادیر ارزش منتقل شده از طریق مبادلهٔ نابرابر از سود افزودهٔ مستعمراتی پیشی گرفته است • البته محاسبات آماری در این ارتباط بسیار مشکل است ولی بهرحال می‌توان جهت تغییر را تقریباً ترسیم کرد • مثلاً، در آستانه جنگ جهانی اول درآمد سالانهٔ انگلستان از سرمایه گذاری خارجی (شامل کشورهای صنعتی نیز می‌شود) در حدود ۲۰۰ میلیون لیره استرلینگ بود • درصورتیکه سود حاصل از مبادلهٔ نابرابر کمتر از ۱۳۰ میلیون لیره بود • در دوران اخیر این نسبت ها تغییر کرده اند • سمیر امین در کتاب *Accumulation on a World Scale* محاسبه کرده است که در اواسط دههٔ ۷۰-۱۹۶۰ ضرر سالانه تمام کشورهای مستعمره و شبه مستعمره بعلت مبادلهٔ نابرابر به ۲۳ میلیارد دلار بالغ می‌شد ، درصورتیکه کل درآمد کشورهای پیشرفته صنعتی (امپریالیستی) از سرمایه گذاری خصوصی در این کشورها ۱۲ میلیارد دلار بود • * " وخامت شرایط مبادله " بضرر کشورهای عقب افتاده معیاریست برای اندازه گیری این تغییر اهمیت مکانیزم مبادلهٔ نابرابر • محاسبات نشان می‌دهد که شرایط مبادله برای این کشورها در طی سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۶۵ بیش از ۷۰٪ بدتر شده است (مثلاً، یعنی ، صادراتشان ۳۵٪ کمتر از ارزشش فروخته می‌شود و وارداتشان ۳۵٪ بیشتر از ارزشش خریداری می‌شود) • †

بنابراین در مرحلهٔ اخیر مکانیزم مبادلهٔ نابرابر تبدیل بوسیلهٔ اصلی استثمار کشورهای عقب افتاده شده است • سود افزودهٔ انحصاری تولید شده در کشورهای عقب افتاده توسط سرمایه خارجی با اینکه مطلقاً هنوز هم ارقام قابل ملاحظه ای را تشکیل می‌دهد لکن به نسبت سود کل شرکت های عمدهٔ امپریالیستی کاهش پیدا کرده است •

صدور وسائل تولید

این تغییر جهت در گرایش های اساسی دوران کلاسیک امپریالیزم (کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده در مقایسه با صدور سرمایه به کشورهای متروپول ، سرمایه گذاری در صنایع مانوفاکتور بجای مواد خام در کشورهای عقب افتاده ، و کاهش نسبی سود افزودهٔ مستعمراتی در مقایسه با سود حاصل از مبادلهٔ نابرابر) مترادف است با یک تغییر ساختاری مهم در اقتصاد سرمایه داری • در مرحله اخیر منبع اصلی سود های افزودهٔ انحصاری دیگر سود های سرشار مستعمراتی نیست بلکه سود های افزودهٔ تکنولوژیک یا باصطلاح کرایه های تکنولوژیک بطرز روزافزونی جانشین آن شده است • ** بدون این منبع جدید سود افزوده ، کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده می‌توانست منجر به پیدایش بحران های شدیدی در انباشت سرمایه وگا - هش شدید تر سود های سرشار انحصاری شود • اما بخاطر این منبع جدید میزان انباشت سرمایه و رشد اقتصاد امپریالیستی در دو دههٔ پس از جنگ جهانی دوم بطرزی استثنائی افزایش یافت •

علت این اهمیت جدید سود های افزودهٔ تکنولوژیک واضح است • از اوائل دههٔ ۵۰-۱۹۴۰ ببعد انقلاب سوم صنعتی ساختار اقتصادی سرمایه داری را عمیقاً تغییر داده است • بخش های جدید صنعتی مانند صنایع الکترونیک ، پتروشیمی ، هواپیمائی ، فضانوردی که در دوران پیش یا اساساً وجود نداشتند ویا نقشی فرعی ایفاء می‌کردند ، امروزه موقعیت های حساسی در تمام کشورهای امپریالیستی اشغال می‌کنند • انرژی اتمی و خودکار شدن تولید بر اساس وسائل الکترونیک نیروهای محرک صنعتی را تصاعداً منقلب می‌سازند • دراینده وره برای نخستین بار تمام شاخه های مهم اقتصادی کاملاً صنعتی می‌شوند : تولید ماشینی (صنعتی) کالا های مصرفی ، ماشین آلات و مواد خام • گرایش تساوی نرخ سود در بخش های دوگانهٔ تولیدی (بخش ۱ و ۲) تسریع می‌شود و بدینسان در مقایسه با دوران پیش سرمایه دار کمتر می‌تواند از تفاوت سطح بارآوری کار بین بخش های متفاوت اقتصادی برای دست رسی به سود های بیشتر از نرخ متوسط استفاده کند • در نتیجه سرمایه دار در ایده وره تحت فشاری دائمی برای تسریع اختراعات و ابتکارات تکنولوژیک قرار می‌گیرد • منابع رویه انقباض سود افزودهٔ مستعمراتی فقط می‌تواند با بسط منابع جدید "اجاره های تکنولوژیک" جایگزین شود • اما ، سرمایه دار برای کسب اجارهٔ تکنولوژیک باید انحصار تکنولوژیک را در دست خود حفظ کند و یک چنین موقعیت انحصاری مستلزم تجدید دائمی اختراعات تکنولوژیک است • بررسی آمار مربوط به مخارج تحقیق و تکامل اختراعات جدید شرکت های صنعتی تحول فوق را بوضوح نشان می‌دهد • در سال ۱۹۲۸ در ایالات متحده آمریکا جمعاً ۱۰۰ میلیون دلار صرف مخارج تحقیق و اکتشاف شد • در سال ۱۹۷۰ رقم فوق به ۲۱ میلیارد دلار رسیده است • * یک چنین مخارج عظیم تنها توسط شرکت های بزرگ قابل تحمل است • سرمایه ای که در بخش تحقیق و اکتشاف تکنولوژیک بکار گرفته می‌شود فقط هنگامی ارزش خود را در بازار تحقق می‌دهد که بالاخره منجر به تولید کالا های جدید شود • در اقتصاد سرمایه داری از قبل تضمین نشده است که اختراعات جدید را می‌توان در تولید بکار برد • در نتیجه سرمایه گذاری در این بخش ها با خطرات زیادی روبروست و فقط شرکت های بزرگ می‌توانند در این بخش دوام بیاورند • مثلاً در سال ۱۹۶۱ از ۱۱ هزار شرکت صنعتی که جمعاً بیش از ۱۲ میلیارد دلار صرف مخارج تحقیقات تکنولوژیک کرده بودند ۳۹۱ شرکت ۸۶ درصد این مخارج را بعهده داشتند • ۲۲ درصد کل مخارج توسط فقط چهار شرکت انجام گرفته بود • † پیدایش انحصارات غول پیکر بین المللی در این بخش ها شکل کاملاً جدیدی به ساختار صنعتی در جهان سرمایه داری داده است : اهمیت روزافزون بخش در حال توسعهٔ صنایع سنگین تولید کنندهٔ کالا های سرمایه ای مدرن (و کالا های تکنولوژیک) ، توسعه بخش تولید کنندهٔ کالا های مصرفی با دوام ، کاهش اهمیت بخش کشاورزی ، استخراج ذغال سنگ ، صنایع سنتی نساجی ، ساختمان راه آهن ، صنایع چوب ، و حتی صنایع فولاد و مس •

---

۱۰۲ ** کرایه های تکنولوژیک سود افزوده ایست که از طریق انحصاری کردن پیشرفت های تکنولوژیک حاصل می‌شود • یعنی با انحصاری کردن اکتشافات و اختراعات جدیدی که مخارج تولید کالاها را کاهش می‌دهند - اکتشافاتی که بدون پرداخت اجارهٔ تکنولوژیک قابل استفاده توسط بخش های دیگر نیست • یکی از علل افزایش اهمیت مبادلهٔ نابرابر نیز دقیقاً همین افزایش اجاره های تکنولوژیک است • اولاً با انحصاری شدن پیشرفت های تکنولوژیک اختلاف سطح بارآوری کار نه تنها از بین نمی‌رود بلکه افزایش پیدا می‌کند • ثانیاً بخش روزافزونی از قیمت های انحصاری کالا های مصنوع امپریالیستی اجاره های روزافزون تکنولوژیک است •

۱۰۳ * نقل از کتاب ماندل ، سرمایه داری پسین ، ص ۴۶-۴۵ •

۱۰۴ † همانجا

۱۰۵ * ماندل - سرمایه داری پسین - ص ۲۵۷

۱۰۶ † همانجا ، ص ۲۵۴

www.hks-iran.com

عوامل فوق (تسریع اختراعات جدید تکنولوژیک ، رشد سریع ترکیب آلی سرمایه ، غلبه بخش تولید کالاهای سرمایه ای) باعث شده است که نه تنها بحران تناوبی اشباع تولید هرچه بیشتر تشدید شود ** بلکه برخلاف مراحل قبل که عمدتاً بشکل اشباع تولید کالاهای مصرفی (دوره سرمایه داری رقابت آزاد) و اشباع انباشت (دوره کلاسیک امپریالیزم) ظاهر می گشت در مرحله اخیر جنبهٔ غالب ظهور این بحران صورت اشباع تولید وسائل تولید بخود بگیرد • اگر تا اوائل قرن بیستم صادرات کشورهای متروپول عمدتاً از کالاهای مصرفی (باضافهٔ ذغال سنگ وفولاد) متشکل شده بود امروزه هرچه بیشتر وزنهٔ ماشین آلات، وسائط نقلیه ، و ابزار تولیدی متفرقه اهمیت پیدا کرده است • در سال ۱۸۹۰ فقط ۶/۵ درصد صادرات انگلستان از کالاهای سرمایه ای تشکیل یافته بود ، درصورتیکه در سال ۱۹۶۸ رقم فوق به ۴۰ درصد افزایش پیدا کرد • آلمان غربی دراین جریان از دیگر کشورهای امپریالیستی جلوتر است • در سال ۱۹۶۸ بیش از ۴۶ درصد از صادرات آن کالاهای سرمایه ای بود •††

کشورهای عقب افتاده در عصر سرمایه - داری پسین

صادرات روبافزایش عوامل سرمایهٔ ثابت و نیاز امپریالیزم در تبدیل کشورهای عقب افتاده به دروئی برای جذب ماشین آلات "اضافی" البته گروه های عظیم انحصاری را به نوعی صنعتی کردن این کشورها علاقمند ساخته است • واضح است که نمی توان کالاهای سرمایه ای به کشورهای عقب افتاده فروخت اگر آنها قادر به استفاده از آن نباشند• تمام ایدئولوژی " توسعه " (اصلاحات ارضی ، ایجاد بانک های توسعه صنعتی و غیره) و تبلیغات طبقات حاکم بومی در این کشورها و هیاهوی محافل امپریالیستی در این رابطه از همین نیاز اساسی سرچشمه می گیرد و به از واکنش تاکتیکی به جنبش های آزادی بخش ضد امپریالیستی • اما آیا این تغییر بمعنای آزاد شدن نیروهای بالقوه در کشورهای عقب افتاده و همگون شدن اقتصاد جهانی است؟ خیر! صرفاً شکل جدیدی از اکتشاف ناموزون و مرکب • شکل جدیدی از سطوح متفاوت انباشت سرمایه ، بارآوری کار و میزان سود پدیدار می شود که با اینکه ماهیتاً با دورهٔ پیش تفاوت دارد ولی باعث تشدید هرچه بیشتر عقب افتادگی نسبی کشورهای مستعمره و شبه مستعمره خواهد شد• جزئیات این شکل جدید عقب افتادگی و وابستگی را در بخش های بعدی (بررسی تأثیرات فوق در اقتصاد ایران) مفصلتر تشریح خواهیم کرد ، اینجا کافیست به چند علت اصلی تشدید عقب افتادگی اشاره کنیم :

(۱)- رشد صنعتی در کشورهای عقب افتاده بخاطر وابستگی تکنولوژیک چندین مرحله عقب تر از کشورهای متروپول است (در بسیاری موارد فقط تکنولوژی های کهنه و غیرقابل استفاده در متروپول به این کشورها صادر می شود)• بنابراین با حفظ ناموزونی در سطح بارآوری کار ، مکانیزم مبادلهٔ نابرابر کماکان باعث انتقال دائمی ارزش از کشورهای عقب افتاده به کشورهای متروپول خواهد شد •

(۲)- کالاهای مصرفی تولید شده توسط صنایع عقب افتاده به رغم استفاده از نیروی کار ارزان (و یا مواد خام و انرژی ارزان) نخواهند توانست تغییر مهمی در صادرات کشورهای عقب افتاده ایجاد کنند • ازاینرو، با افزایش نیاز این کشورها به ارز خارجی برای خرید اری کالاهای سرمایه ای، وابستگی آنها به فروش مواد خام در بازار جهانی شدید خواهد شد •

(۳)- رشد محدود و کند بخش (بخش تولید وسائل تولید) و نبودن مبادلهٔ چشمگیر بین این بخش و بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) باعث مسدود شدن فرآشد گسترش تقسیم کار و محدود ماندن بازار داخلی می شود و تحدید سریع رشد نیروهای مولده را بدنبال خواهد داشت •

(۴)- گسترش بخش ۲ بدون گسترش متقابله بازار داخلی مجبور به انحصاری شدن سریع تولید ، بحران همیشگی اشباع انباشت ومحدود ماندن رشد اشتغال صنعتی خواهد شد •

عوامل فوق باعث تشدید هرچه بیشتر ناموزونی در سطح جهانی می شود • ازاینرو ، در کشورهای عقب افتاده ، رشد مناسبات سرمایه - داری (و ازبین رفتن مناسبات پیشا -سرمایه داری و شبه -سرمایه داری) کماکان مسدود شده و باعث انحطاط سریع سرمایه داری می گردد ؛ امپریالیزم فرتوت بقدری عقیم شده است که در کشورهای عقب افتاده فقط می تواند نوعی سرمایه داری کوتوله خلق کند!

همان عواملی که در مرحلهٔ اخیر منجر به تغییر شکل عملکرد اقتصاد امپریالیستی تحت شرایط انحطاط سرمایه داری شده اند به همچنین تغییراتی در شکلی که کشورهای عقب افتاده تحت انقیاد امپریالیزم عقب افتاده نگهداشته می شوند نیز ایجاد کرده اند • مهمترین این تغییرات جانشینی حکومت مستقیم امپریالیزم بر این کشورها با حکومت غیر مستقیم است • موقعیت این کشورها عموماً از استعماری به شبه - استعماری تبدیل شده است • امروزه ، حکومت استعماری مستقیم فقط در تعداد معدودی کشورها باقی مانده است • بخش عمدهٔ امپراتوری های مستعمراتی پیشین استقلال ظاهری کسب کرده اند •

با وجود اینکه از لحاظ تاریخی تغییر فوق غالباً در واکنش به جنبش های رهائی بخش صورت گرفته است اما نباید علت اصلی آن را در این عقب نشینی تاکتیکی خلاصه کرد • تغییرات ساختاری فوق الذکر در اقتصاد جهانی کاپیتالیستی با حکومت غیر مستقیم امپریالیزم بر کشورهای عقب افتاده کاملاً مترادف است • چنانکه پیشتر اشاره کردیم برخلاف مرحلهٔ کلاسیک امپریالیزم در مرحلهٔ اخیر با کاهش نسبی صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده و اهمیت روزافزون صادرات کالاهای سرمایه - ای نیاز امپریالیزم به کنترل مستقیم بازار داخلی سرمایه در کشورهای عقب افتاده از بین رفته است • الیگارشی های بین المللی امپریالیستی (و از لحاظ سیاست جهانی تعیین کننده) امروزه نه تنها پروسه های انباشت سرمایه در کشورهای عقب افتاده را مقید به نیازهای سرمایه صادراتی از متروپول نمی سازند بلکه با استفاده از دولت بومی زمینهٔ لازم را برای تسهیل انباشت سرمایه بگونه ای که با نیازهای اساسی آنها مترادف باشد (صدور وسائل تولید) فراهم می کنند • ماهیت واقعی افزایش سریع صدور " سرمایه های دولتی " در مقایسه با سرمایه های خصوصی از کشورهای متروپول (باصطلاح "کمک" و یا "وام" به کشورهای عقب افتاده) را دقیقاً براساس تغییرات فوق می توان درک کرد • در سال ۱۹۵۶ بیش از ۳/۳ میلیارد دلار از کل سرمایه صادراتی به کشورهای عقب افتاده به صورت وام های درازمدت و " کمک های بلاعوض" بود — در مقایسه با ۲/۶ میلیارد دلار سرمایه خصوصی • در سال ۱۹۶۶ مقادیر فوق بترتیب به ۶/۴ و ۲/۳ میلیارد دلار تغییر پیدا کردند • * هدف از این نوع "کمک" ها ، تضمین بازار برای صنایع تولید کنندهٔ ماشین آلات تولیدی است ؛ نمونهٔ گویائی از دخالت دولت های متروپول برای " ایجاد بازارهای اضافی " بنفع بخش های کلیدی انحصارات بین المللی (نمونهٔ دیگر بسط اقتصاد جنگی و تجدید سلاح دائمی است) • بوسیله "کمک" های فوق دولت های "مستقل" در کشورهای عقب افتاده زیربنای ضروری اقتصادی (توسعهٔ سیستم بانکی ، ترانسپورت، و بخش های کلیدی اقتصادی) را برای تسهیل توسعهٔ تولید مانوفاکتور و در نتیجه جذب هرچه بیشتر کالاهای سرمایه ای متروپول بین ریزی می کنند •

تغییر ترکیب اجتماعی طبقات حاکم در کشورهای عقب افتاده نیز ناشی از نیاز مرحلهٔ کنونی امپریالیزم است • اگر دیروز امپریالیزم بواسطهٔ زمینداران بزرگ ، تجار و نزول خوارها کنترل سیاسی و اقتصادی را در - دست می گرفت، امروزه بورژوازی "ملی" صنعتی و اقشار فوقانی خرده -

---

** تسریع اختراعات تکنولوژیک یعنی تسریع افزایش بارآوری کار • در - نتیجه اگر بازار نیز همگام با این فرآشد بطرز دائمی گسترش نیابد بحران اشباع تولید با کیفیتی غیرقابل مقایسه با ادوار گذشته اقتصاد سرمایه داری را در بر خواهد گرفت• رشد معتنابه تمرکز جهانی سرمایه در دوران اخیر نمایانگر این نیاز شدید سرمایه داری برای تضمین بازارهای بزرگ جهانی است •

†† ماندل - سرمایه داری پسین - ص ۶۵

* Pierre Jalee, *Imperialism in the Seventies*, p.71.

www.bkeshvar.com

بورژوازی پایه های اساسی قدرتش را تشکیل می دهند • زمینداران وتجار قدیمی عمدتاً به صاحبین صنایع مانوفاکتور تبدیل شده اند (نسزول - خوارهای سنتی نیز به بانکداران نوین فراروئیده اند) • الیگارشی های قدیمی با الیگارشی های جدید جایگزین شده اند • بعلت ضعف سرمایهٔ بومی (ناشی از دخالت امپریالیزم در مرحلهٔ پیش) فراهم سازی مقدمات توسعهٔ صنعتی تنها توسط دولت انجام پذیر است • ازاینرو، قدرت اقشار فوقانی خرده بورژوازی، بورکراسی دولتی، افسران ارتش و مدیران صنایع دولتی که نهادهای درهم پیچیده ای را تشکیل می دهند، افزایش پیدا کرده است • در چارچوب مناسبات تولیدی وتوزیعی سرمایه- داری این موقعیت های قدرت (دولتی) به منابع مهمی برای انباشت خصوصی سرمایه (از طریق غصب بزور، رشوه و دزدی) تبدیل می شوند• پیدایش تدریجی طبقهٔ سرمایه دار متشکل از بورکرات های دولتی فاسد را می توان در اغلب کشورهای عقب افتاده مشاهده کرد • سرمایه گذا- ری های مشترک دولتی -خصوصی و داخلی -خارجی هرگونه مرز مشخص بین بورژوازی و بورکرات دولتی، بین بورژوازی "کمپرادور" و "ملی" را ناپدید ساخته است • بورژوازی بومی و دولتش در مرحلهٔ سرمایه داری پسین مستقلاً وابستگی کشور عقب افتاده به نظام امپریالیستی را حفاظت می کنند !

ص ر ..... ادامه دارد

توضیح و تصحیح برخی اشتباهات و اشکالات کند وکاو شماره ۳

علاوه بر برخی اشتباهات تایپی، گوشه پائینی برخی صفحات بدلایل فنی خوانا از چاپ درنیامد • ذیلاً کلیه این تصحیحات را میآوریم:

صفحه	ستون	پاراگراف	سطر	غلط یا ناخوانا	صحیح
٤	٣	٤	٤	غرعادلانه	غیر عادلانه
٨	١	آخر	آخر	ناخوانا	ضد انقلابی نظیر ارتش برزیل ، . . .
١٢	٢	١	٢٠	ضد ماشیست	ضد فاشیست
١٣	٢	٥	١	"ذر	"در
١٣	٢	٥	٢	:::	...
١٣	٢	٦	٥	گرقتن	گرفتن
١٤	١	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا	زود تر از
١٤	١	آخر	آخر	ناخوانا	حزب کمونیست ویتنام و
١٦	١	آخر	آخر	ناخوانا	بدرستی فهمیده شود •
١٦	٢	٣	١	اساسس	اساسی
١٧	٢	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا	در سراسر جهان اگر
١٧	٢	آخر	آخر	ناخوانا	دفاع از جنگ توده های ویتنامی برای اتمام انقلا-
١٩	پاراگراف مقدماتی بشرح زیر از قلم افتاده :				مقاله زیر، بقلم ارنست مندل ، در پاسخ به مقاله س-جابر تحت عنوان " ظهور افسانه ای جدید در آستانهٔ آخرین مرحلهٔ امپریالیزم" که در شماره ۲ کند وکاو چاپ شد ، نوشته شده است• بود مقالهٔ جابر پاسخی بود بمقالهٔ اولیه ارنست مندل (ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی ، کند وکاو شماره ۱) • امیدواریم ادامهٔ این بحث در شماره های آینده کند وکاو به روشن شدن مسائل مهم مطروحه ، که برای درک تحولات اقتصادی-سیاسی چند دههٔ اخیر ایران نیز حیاتی است ، کمک کند •
٢١	٢	١	٤	شیوه وار	شیوه دار
٢٢	١	٧	٤	ایراوانی	ایروانی
٢٣	٢	آخر	١	ناخوانا	نهادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره در
٢٣	٢	آخر	٢	ناخوانا	مدرن مالی در کشورهای عربی• با وجود این موانع
٢٣	٢	آخر	٣	ناخوانا	این موانع در جاهای دیگر، در ادوار دیگر، در نسبتی
٢٣	٢	آخر	٤	ناخوانا	وکویت وجود داشته اند : امپراطوری چین ، امپراطوری
٢٤	١	آخر	آخر	ناخوانا	طی شده در
٢٤	٢	٣	٦	شیوه‌وار	شیوه دار
٢٤	٢	٥	٧	استثمار، انتقال	استثمار و انتقال
٢٦	٢	١	٥	ناگهانی‌به ، اعلیحضرت،	ناگهانی به "اعلیحضرت،
٢٦	٢	٢	٩	هم‌آهنگی و	هم‌آهنگی
٢٩	٢	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا	در فرائند خود مبارزه ، مبارزه بر سر مطالبات
٢٩	٢	آخر	آخر	ناخوانا	و ملی توده های ستمدیده کرد و سایر زحمتکشان ایران ، عرب،
٣٠	١	زیرنویس	٣	"مارکسیت-	"مارکسیست-
٣٠	٢	٣	١٨	بوجه	بود جه
٣٢	١	آخر	آخر	ناخوانا	متحده ۹۹٪ ورق ها
٣٥	٢	٣	١٤	شروع خواهد شد	شروع خواهند شد
٣٥	٢	٣	١٧	پاسه	پاسخ
٣٥	٢	آخر	دوآخر	ناخوانا	بدهد • ولی برای اسد کسب موفقیت با
٣٥	٢	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا	بود زیرا اولاً از سادات بیشتر تحت فشار
٣٥	٢	آخر	آخر	ناخوانا	خود سوریه قرار گرفته است• ثانیاً باندازهٔ
٣٧	٢	١	٨	صعور	صعود
٣٨	١	٢	آخر	ناخوانا	همراه با
٣٨	١	آخر	آخر	ناخوانا	سبکی جامع،

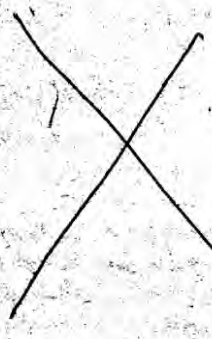

٤٠	٢	٤	٧	اما مخالف
٤٠	٢	٤	١٦	دو کلمه آخر سطر
٤٦	١	آخر	آخر	ناخوانا
٤٦	٢	٦	٨	ناخوانا
٤٦	٢	٦	٩	ناخوانا
٤٧	١	٢	٣	ثرتقال
٤٧	٢	٦	١	ایت
٤٩	٢	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا
٤٩	٢	آخر	آخر	ناخوانا
٥١	١	٤	٤	همدستس
٥٢	١	١	٢ و ٣	انقلاب پیگیر ترجمه شده
٥٢	١	٥	١	مدن
٥٨	١	٢	٥	خصوصیان
٥٨	٢	٣	٢	یکی تر
٥٨	٢	٥	١٠	خراجی
٦٦	١	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا
٦٦	١	آخر	آخر	ناخوانا
٦٨	١	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا
٦٨	١	آخر	آخر	ناخوانا
٧٠	٢	١	١٩	سوپژه
٧١	١	٧	١٣	درحد ا
٧١	١	٧	١٤	درما
٧١	١	٧	١٥	جدید "ا

اما مخالفت				
برای آزادی				
در یک حالت گیجی				
١٠٪				
خلق				
پرتقال				
این				
ناحیه ، شهر و ده .				
جانبان و تمام لاشخواران فاشیست				
همدستی				
انقلاب پیگیر [انتشارات فانوس، نیویورک ، ١٩٥٣] ترجمه شده				
مدن				
خصوصیات				
یکی از				
خارجی				
بخش‌نمایش				
پیراندللو				
زنده و درحال				
خود رابطه‌ای				
سوژه				
درحد این				
در مناسبت مدام				
جدید " است .				

٧٣ تیتر مقاله چنین باید باشد : وظایف جوانان انقلابی اولین نامه ا

٧٤	١	آخر	٢	ناخوانا
٧٤	١	آخر	٣	ناخوانا
٧٤	١	آخر	٤	ناخوانا
٧٤	١	آخر	٥	ناخوانا
٧٤	١	زیرنویس	١	ناخوانا
٧٤	١	زیرنویس	٢	ناخوانا
٧٦	١	٤	٧	بخاظر
٨٠	١	آخر	چهاربآخر	ناخوانا
٨٠	١	آخر	سه‌بآخر	ناخوانا
٨٠	١	آخر	دوبآخر	ناخوانا
٨٠	١	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا
٨٠	١	آخر	آخـــر	ناخوانا
٨٠	١	زیرنویس	١	ناخوانا
٨٠	٢	٢	٢١	زندانسان
٨٠	٢	٣	٢	زندانسان
٨١	١	٣	٢٢	آزاد
٨٢	٢	١	١٤	مسخ میکند
٨٣	١	٢	٤	منافع
٨٣	٢	١	٧ و٨	برقراری دمکراسی
٨٣	٢	٣	٢٣	این کشور
٨٤	١	٤	سه‌بآخر	درباره
٨٤	٢	١	٧	کارمندانش
٨٤	٢	٢	پنج‌بآخر	براختن
٨٥	١	٢	٢	فعالیت
٨٥	١	٥	٢	کردتای
٨٥	١	٧	١	لیکن
٨٦	١	٢	١٣	شرایط
٨٧	١	٣	٢٢	گرفته "استفاده
٩٤	١	آخر	یکی‌بآخر	ناخوانا
٩٤	١	آخر	آخر	ناخوانا

بخصوص حادی				
طبقاتی بویژه عالی				
"مرکز" وجود دآرند که با				
(ولی بطور کلی مصمانه ضد پرولتری)				
* مهذبین ترجمه لغت uplifters				
لغت یعنی آن کسانی که مایه تعالی نفس				
بخاطر				
نیروهای بظاهر متحد در				
ممکن است درباره آن باهم				
خواهد کرد و برعکس سرپوش				
عمل " ، ولواینکه این اتحاد فقط بر سر				
باشد ، سپر بلای موقت در برابر تشدید				
٣- دانشجو، دوره ٢٣، شماره ١ ، ص ٣٩				
زندانیان				
زندانیان				
آرام				
مسخ می‌کند				
مواضع				
"برقراری دمکراسی"				
این کشورها				
درباره				
اعضایش				
براحتی				
فعالین				
کودتای				
" لیکن				
شرایط				
گرفته ، استفاده				
های درون				
ادامه فعالیت مشترک در				

٩٣ و ٩٤ درستون بندی اشتباه شده است . بترتیب ذیل تصحیح شود :

٩٣ ١ ٣ پس‌از سطر ١٢ مراجعه شود به ستون ٢ خط آخر (نائل آمدند ، بسیج دانشجویان ایرانی خارج از کشور، برخورداری از)

سپس صفحه ٩٤ ستون ١ و ٢ مقاله ادامه پیدا می‌کند تا ستون ٢ پاراگراف دوم (ایران و جهان ،وجود دارد .) ازاینجا مراجعه شود به صفحه ٩٣ ستون ١ پاراگراف ٣ سطر ١٤ ببعد و ستون دوم همین صفحه بجز سطر آخر . سپس مراجعه شود به صفحه ٩٤ ستون دوم از پاراگراف دوم تا آخر مقاله .

www.hks-iran.com